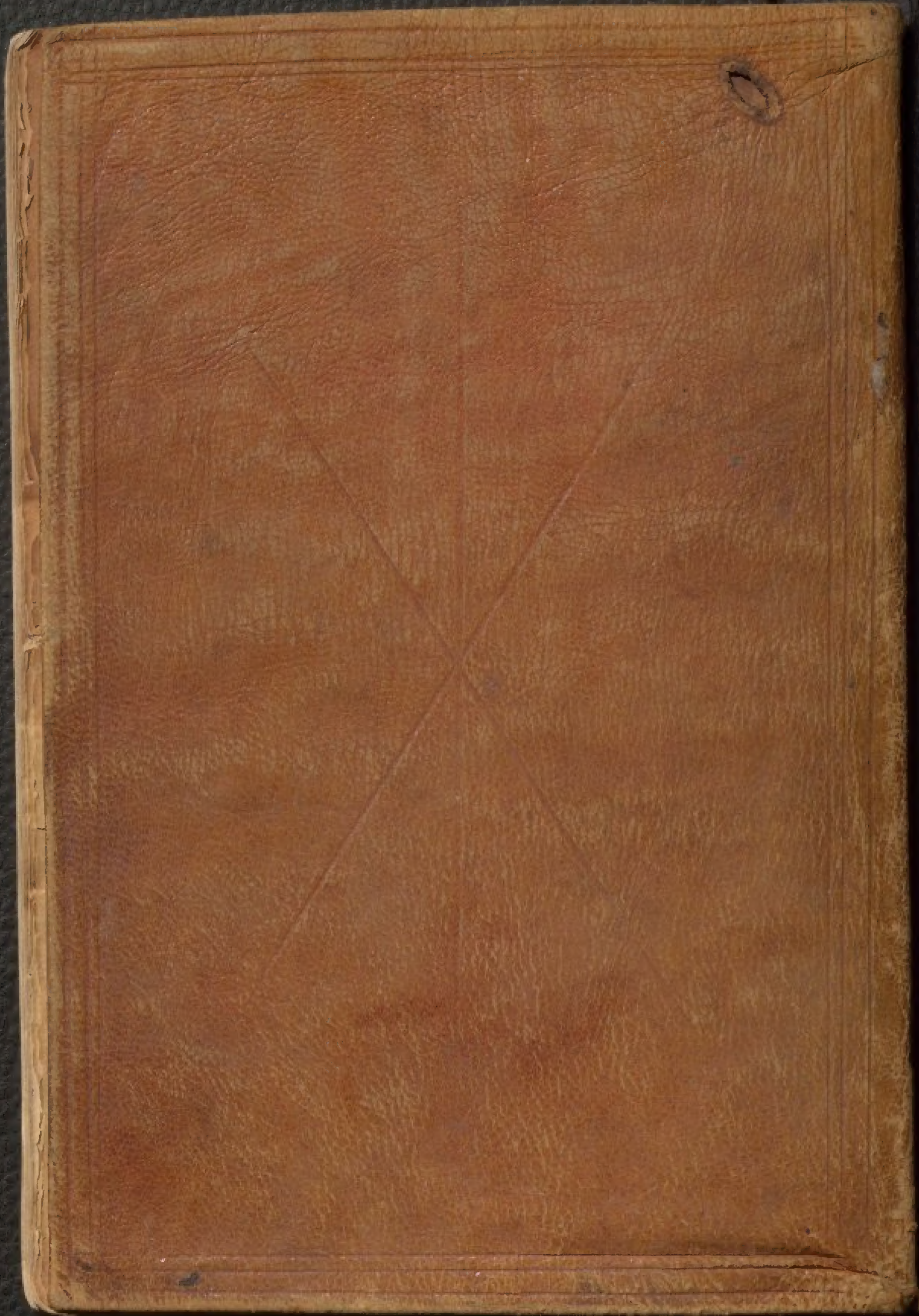
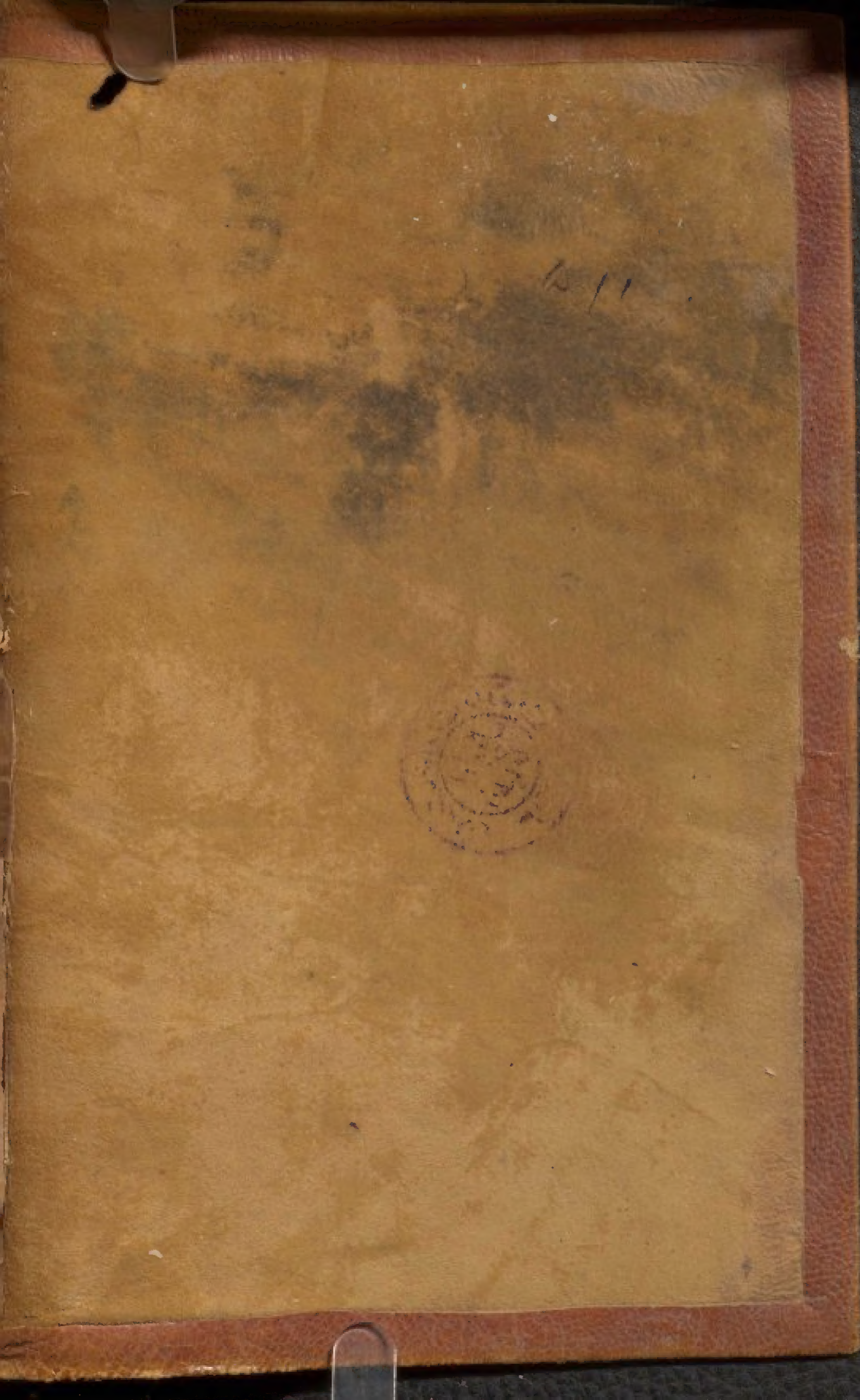
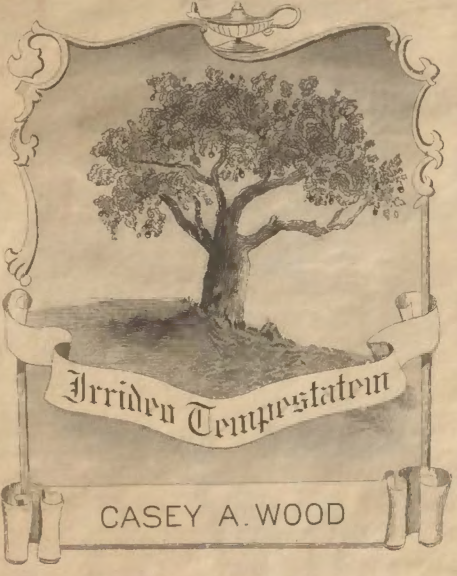





Irridens Tempestatem
CASEY A. WOOD

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین
الطاهرین اما بعد چون اینجانب مقرب الخاقان حکیم پولاک نمسوی معلم اول طب و جراحی
در مدرسه دار الفنون مبارکه علوم فرنگیه طب و جراحی را از جمیع تلامذه در انگلیسی [illegible]
گردانیده علاوه بر کتاب جراحی خود در علم کحالی نیز رساله مختصره نوشته بودم خود
تخلف نموده ولی تجربه‌های بدیع در معالجات جراحی بعلاج دیگر کما هو حقه در آن رساله
ننوشته بودم و معالجات کحالی را طبع نکردم ان قدم خود را ناتمام
دیده لهذا این چاکر در بار فیض گنجور معدلت دستور اعلیحضرت قدر قدرت فلک رفعت
ملک [illegible] سلیمان حشمت ملک طینت قضا فرمان قیصر پاسبان [illegible] شاهنشاه
جم جاه روحی و روح العالمین فداه السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار ادام الله ملکه و ابد الله سلطانه
حکیم [illegible] خود لازم دانستم که رساله در علم کحالی از قرار معالجات مجربه

طلبه که از علم ید بی بیار بود مرتب نمایم تا شاگردان خود را تعلیم دهد حقیر بعد از
رجعت عالیجاه حکیم پولاک بوطن خود از عهده بر آید کاری و دست رس بعضی جراحی
و کحالی بدارند تشفیع و بهره مند گردند و مسمّی نمودم بجلاء العیون مشتمل نمودم بر سه
جمله والله الموفق *
جمله اول در بیان امراض آلات و نوع حافظه عین جمله دویم در بیان امراض
مقله جمله سیم در بیان امراض بر اجزای عین اما جمله اولی در بیان امراض آلات و
نوع محافظت کننده عین و منقسم گردد بدو جزو جزو اولی در بیان امراض آلات
و نوع خارجی عین جزو دوم در بیان امراض آلات و نوع ما بین مقله و حفره او
اما جزو اولی در بیان امراض آلات و نوع خارجی عین و این جزو منقسم گردیده است
بسه فقره *
فقره اولی در ورم مشود غشای جفن بدانکه اولا باید دانست که ورم جفنین متفاوت است
از حیثیت متولد شدن جمیع نوع اورا بالنسبه زیاد بود ورم درین نوع و اگر ورم جمیع جفن را
متولد سازد بدون تغییر حالت مزاجی این قسم ورم را اورام غشای جفن گرم نموده اند
اما چون سطح خارجی جفن منتهائی منقدی بود که عضو مرضی ابیار مبارک جفن باهم
گذارند و چون لحظه جمیع بر ضعف از جفن و کیسه دمعیه را اینچنین شاند منقد بود شده برا
باد مبارک باق اکبر گویند و هر گاه ورم در غدد جفن بود ورم جفن گرم است

و از این جهت است ورم جفن اطفال را زود تولد و چون ورم در موضع صغیر از
جفن حادث شود اطبا او را شعیره خوانند ❀
اما ورم بلغمی جفن در این حالت رنگ آن با حمرت و تمدد و حرارت لمس و وجع شدید
از کنار خارجی جفن ابتدا کند متدرج با سرعت در کل جفن سرایت کند و در بعض
طبیب چنان میرسان در جفن بار و در نقطه چرک حاکی شود و حرکت منقله
اجسام وجع شدید حکم کند و در بعض زرد رو شامل مالف شش با حدوث علامه
در هر عطسه وجع شدید گشته و سرایت بجمیع راس نماید و اکثر اوقات این علامات
حاد ورم بر حدوث و حمرت آن زیاد گردیده بالقوه یا منفجر گشته و در این حالت
و لی صلابت او قلیل شود و وجع ساکن و در خارج مرید آید و چرک در عمق محبوس
و در این حالت ترشح و مده که معدوم گشته بود مجددا حادث شود با اجسام
رقت در مقله و تدریج حمرت که لازم مبدل الصورت و این گشته و از لمس
مای وجود ریم معین گردد و چنین از ابتدا امر علامات لدلقه نماید و در انحلال قید
نقصان در اعمال طبیعه جفن حاصل نکند و ریم حادث شود و لی چون معالجه
نفید نبخشد و حال ورم عمومی ظاهر شود علامات حصول ریم و سرطان خوجه بود اما
چون سرطان حادث گشته خوف کمال است بر سرایت سرطان بر نسوج علین
و در هر صورت بعد از ظهور سرطان او را علاج خوکردن با جفن منقلب کار علاج

ورم

و در باقی ایام عمر جفن باز ماند و در حالتی که ریم طبیعی حاصل گردد بدون حدوث این ضرر
امیدی که بر آنکه بجز اندکی صعوبت در حرکت جفن علتی دیگر باقی نماند اما چون ریم
از حالت طبیعی خارج شده احتمالیست بهم رساند احتقانی که بر آنکه مجاری دمعیه مسدود
و ضایع شده دمعیه از روی جفن سیلان نماید یا آنکه بسبب خارجه شدن ترشح
جفن از خارج یا داخل ماند ام العمر جفن منقلب بخارج یا داخل ماند +

دیگر آنکه یا حادث ورم موضعی بعد باشد استعمال مبردات از خارج جهت دفع
حرقت مبتلای بآب بارد مفرد یا مخلوط با سکنجبین مفید حکم بود و حکم حالی عمومی عارض
گردد از قرار شدت مرض و مزاج علیل باید رفتار نمود و رجوع کرد بمعالجه عمومی ضد ورم
و چون آلات تغذیه در حالت صحت بوده اند استعمال مسهلات قویه مفید حکم بود +

و چنین طبیب قطع بهم رساند که التهاب بدون ریم کم نخواهد بود لهذا به مجرد حصول ریم
احتیاج باید مانند اضمده ملینه و ملطفه مثل طبوخ برنج و کوکنار و تخم مطبوخ زعفران و بعد از
آنکه دمای حادث گردید بخصوص در جفن اعلی که بدون ضرر در هیئت جفن بهم رسد
ولی در صورتیکه مرض مانع شد بعضی از ماقین با لحفن ... طول لود و دور هم
مفید است ... را با مضغ از قرار رفتار عضله ... مفتوح باید و جهی قبل از ... ثابت
نمودن طبیب ماهر در جفن حاصل گردیده باشد اعمال ید موقوف است بجراح حاذق
تا بعد از علاج مجاری غیر طبیعی دمعیه باقی نماند +

اما چون بسر طول در این علت موجود بود مرالفیر غذای سعتری و سریع الهضم داده
و به محرکه چون کبیر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوست کنه که مثلی باید و از خارج
طلا و شهیات نماید به جای مطبوخ پوست بازو و پوست گز که صفت طلا یکی زیر پوست
گز که چهار مثقال و نشادر خالص نیم مثقال و در صد مثقال آب جوشانده تا نصف
شود پس از آن صاف کرده با دو مثقال عرق کافور بر موضع طلا نماید

فقره دوم در بیان مبارکه جمعیتی که بفرسه بقار وقف یا ثی بیشتر از زیر پده تر
مانند بدانکه در این مرض باره جفن منقلب گردند با آنکه غیر محدود شکاف چیزهای
بجرت دیگر اقات معتادی از صدوث و جبه زیاد فرو کرده با هم مدمست
مخصوص هر کسی از انگشت حرارت معده شود و اندک اندک آن اطراف جفن
لیت بیرون ماند و این مرض با قلت و جمع و عدم صنوبات و قلت حرارت بود و این
ترشح دمعه و بلغم عش و حوالی الف بسیار بود و این علت چندان تربیت در بدن
نداد و مکر لکه بدعالجه غیر بد لیقه شود در این صورت جفن آن سالی مقید بعوارا یا نوآند
کرده و این علامات مذکوره در درجه اول موجود است و لیکن چون حمرت آید ترشح
افزون از حرارت و وجع فالی شود مرض انته ادرجه دوم ختم نموده با
رطوبت غلیظه و موارطه ناشر اهل خشک گردیده مبدل تغلیس شود و این
سبب حدوث این مرض باشر دو نصرف اهل او گردیدن زنبور و امثال او است

دوانکه

وبدانکه تقدمة المعرفة این علت اکثر اوقات جید است و در اشخاص قوی البنیه

اغلب ایام بدون استعمال هر چه تمام تکلف زایل شود هر چه بدرجه تمام رسد این مرض

باسانی شفا یابد مگر در صورتی که در اشخاص ضعیف البنیه و چون بر لیف چشمها رخوه در آن آیات

مزمن بود بر علت استرخای جفنین عارض گردد و چون این مرض بلغمیه ورم سوزد

جفنین لبه های سائده هیچ حادث نگردد بلکه بر عکس ورم از چند مجری زاید

جدا حادث و بقیه عدو لسوحات مزمن عارض گردد و بصعوبت علاج پذیرد اما

در صورتیکه این علت عارض شود از لدغ زنبور چون نیش آنها در موضع لدغ باقی مانده

باشد شده هر قدر امالت سوزش خاطر ایجاد کرده +

اما العلاج در درجه اولی بار چهار گرم و جگر و یا کمادهای مسخن مرکب از آب و

دیگر قطعات بسته در پنجره و دقیق با قلیل جز و یا کماد از کادو از هر فوق مفید بود

و از دواهای عمومی استفراغ اسهال قی و عرق نیکو است و چون دماغ جیفی ظاهر کرده بعد بطم

مانند آنکه در فقره دیگر بیان نمودیم +

شعره سیم در ورم عدد جفنین بغیر آماس غفاروف. و ثبت اسم آن هم هم غفارو

بعین تری و هم غفاربت و هم بشتیو. مانند هر آنکه این مرض های متعدد

مزمن گردیده مشاهد از این جهت هم مبتدا امای است حدوث او در پیره زنان

و در ابرنان. بد نیستی افتال میاد و تولد زن مزمن گفته اند و بعضی از اطبا از

آن جهت هم بهتر آن رطوبت از رود ترشح نشود و ورم را زائل خواهد

و چون شدت ورم مانع از ترشح دمعه گردد او را درد چشم خشک گویند

و بر بعض اطبا مشتبه گردیده است بورنیکه بسبب او کم شدن اشک مانند جرب و غبار

عین و مانند آنکه در این مقام ورم خاص غدد را ملاحظه ننمایند و ورم ملتحمه

جفن را بدرجه تورم چشم بیان خواهیم کرد و در صورتیکه ورم غده جفن مرکب بود

با حالت مزاجی علامات و علاج او بسته بتعریف و تشخیص و علاج آن است

عمومی ایشان است

پس هرگاه رفتار ورم ساده غده جفن از استمرار بود که باید گردد و در باقی

با در کام کنار های جفنین لاکسی های محرت با صلابت و وجع و نجس ماهی بلوند با شدت

ترشح دمعه حریف که در حرافت بطرز بوده که کنار جفن را مانند التهاب حاده نماید

و چون ورم بسیار شده که در دو برابت ملتحمه متصله نماید ترشح دمعه بالمره قطع گشته

چشم خوشت بهرسد و مریض چنان گمان نماید که هر ریگ در چشم او رفته و بواسطه شدت

خوف از وجع مریض نمی تواند چشم باز نماید

و اکثر رفتار در جمله تدریجی طولانی است ولی رجوع آن بواسطه سرعت رفتار حین

به طبیب نمایند رجوع نماید و مریض به درجه دوم رسیده در آن وقت رجوع به طبیب کرده

و در این درجه چهارم بتدریج خوشتر و جمله خشن شده تمام شود و غده زرد بجهت رجوع

بتدریج

نمودن رطوبت بلغمی غلیظ که مژگان و جفن را بیکدیگر ملصق نماید و علاج آن بکحل آمار نموده
و گاهی زبانهای جفن را بواسطه اکالیت رطوبت فاسد شده و در ضمن اثمد سازد بجرب
علت و علامت مخصوص در این مرض شدت نمودن علت است به یا چهار روز بعد از
غذا که ثانی بود که غذا اشراع نماید بکیلوس شدن +

و این مرض سبه احادیست در اشخاصیکه در ایام درد و متعفن توقف فیمانه یکنوعی
درد باغیر و ضرص در جمیع انسان و حیوانات روزی منماید ولی در اناث بیشتر عارض
گردد و تقدمه المعرفه این علت را دانست بدینحوی که بواسطه معالجه بالدنی
مفاخ رد به حادث شود از انکه در شور که سیلان بلغم رقیق گاهی عارض گردد در جفن
اوقات جفن است هم مژگان بواسطه اسرخ جفن منقلب جانب داخل شود و سوزش
عمر مشتاد تر گردد یا آنکه بسبب اکالت رطوبت بلغمی که در جفن متآکل گشته و بعد از آن
اسیاء غیر طبیعی در آنها برمی آید و چنین بواسطه اکالیت رطوبت بر کوره جفن التیام پیدا شده
شود که بعضی اوقات ساق که زیاده بیشتر طبیعی خارج گردد و جفن اعلی بواسطه ثقل خود
ستمد دکانب نفذ کشته سوزش بدنگفی چشم شود و چنین سیلان بلغم شدید را بواسطه
ادویه قابضه منجمد ساخته نماید که بیرون بود اصلا در با قی ماند +

و چون مریض در درجه اولی بطبیب رجوع نماید اکثر وضع رفاده مبلول باب سرد
با اندکی سرکه بر موضع علاج کافی خواهد بود برگشتن در این مرض ولی چون رکت

رطوبت بلغمی لاحق گردید بهترین معالجه آنستکه روزی چهار الی شش مرتبه چشم را بدین

مرکب تغسیل کنند و بعد از تغسیل خشک نماید صفت مرکب مزبور دارد انگشته یک گندم الی

گلگندم ونیم گلاب صبی وشش مثقال ملح سه دانه هیچه نخود تعیین افیون هم از دو

نخود با روزی سه الی چهار دفعه چند قطره از این نسخه در چشم قطور نماید مکرر مزبور دارا انگشته

شش گلگندم تعیین افیون بیس قطره گلاب سه مثقال

دیگر آطراف جفن بر ابطه الکلیت بلغم فانی دیگر کرد و بهتر آنستکه رجوع شود بهمین زائده

در نسخه اوراز بهتر است مرهم ساده سه مثقال پیه روح تکلیس دنیم گلزار نیم انگشت دهم

زنبق ابیض هیچه نخود در الحاق اجزای قلعیه نسخه مکرر و مرهم ساده را بیشتر نماید

دیگر بعضی اشخاص دو ابطه ابتدا کوچک دارند در انهاکثر لحاق اقدامات انکه

ملکه اورا زیاد کند یا حمرت او را شدید نماید در آنها مفید بود استعمال سنگ خدا الی از قرار

این نسخه مزبور شده چهار است در لکار وزاج سفید از هر یک شانزده جزء در لوله جمعا

دوست نمایند و بعد کافور سحوق نکرده اضافه نمایند و با میل بهم زنند و در روی سنگ مرمر ریزند

تا منعقد گردد و از این سنگ مذکور ده الی پانزده گندم در سی و شش الی پنجاه مثقال آب

محلول و تکلیفات کافور با و اضافه نمود طرف خارج جفنین روزی سه الی چهار مرتبه تغسیل

کنند دیگر مرض رو به بهبودی نماید روزی یک الی دو دفعه کافی است

دیگر مرض زیاد مزمن گشته با عدم ملکه سفید بقای در اینصورت مطبوخ تکلیفات پوست دارچین

پو

به دو یک مثقال ریزه صمغ درست و پنج مثقال آب که آنقدر بجوشد تا نصف شود
بعد از آن صاف نموده کفگیر را حسابی زده در سیخ شام روی پوست شکوفه بقدر ربع ساعت
نگاه دارند و همچنان باید داشت و همیشه این نسخه را بزد و بار احتیاط نمود و بجهت گرم
نمودن آنها بهترین انواع آنست که ظرف را در میان کاسه آب گرم گذارند تا
بخوبیت منعقد شود

در جراحات شوره باد جوان مزیرات معالجه گردد و تفرج در کار جهتی عارض
گردد در معرفت لازم است که طبیب احتیاط کلی نماید بجهت آنکه احتمال قوی دارد که
علت بسته بر داشت مزاج زاده گر در اندک وقت علاج بتوان که بیخ [illegible]
مزاج ولی چون علت برطرف شود بدون تصرف مزاج نفع کلی حاصل شود از
مرهم لیموئی هر یک صفت رقیق شده که [illegible] خاص یک مثقال عرق شوره خالص
دو مثقال در جام با ریسه آنها را مخلوط نموده پس آن را بر آتش ملایم گذارد در اندازه زجاجی
ماز ده مثقال کره ساده مخلوط نماید تا مرهم گردد و از این مرهم روزی یکمرتبه صبح شام در وقت
خواب به این مقدار دو کنند با اطراف جراحات که نشست و بسیار ماده لازم مانند
آنکه در این را در علم چشم نسبت است و ریشه میخ [illegible] درد موی از اجای سوراخها دیگر
دور غیر از صبح و موی کلی اتفاق باشد

فقره چهارم در درمان جهت اطفال تازه تولد هرگز افتادن مردنی نمودن باشند

اما علامات در روز سیم الی چهارم پس از تولد عرض در اطفال اینها نمایه
با خوف شیر از روشنائی و جریان حمرت ملتحمه جفن بخصوص پلک بالا و با ترشح رطوبت
لزج هم در بعضی جفاف باعث التصاق جفن گردد و چون بعد از آن جفنین را از یکدیگر جدا
نمایند سیلان دمعه عارض شود و علاوه بر آن ملتحمه مقله نیز قلیلا یا کثیرا متورم بود و اما پس
خارجی جفن در ابتدا املس و پاک و لیکن شفاف است و چون خوف از روشنائی و ترشح رطوبت
بلغمی مشرود و بلغم نیز بتدریج شبیه بریم خواهد شد و حمرت زیاد شده عروق سطحیه
جفن اعلی شبیه بخطوط سرخ نمایان شود و چون در اینحالت چشم را بآب فاتر تغسیل نمایند
و بعد از آن جفنین را با دست باز نموده سیلان ریم مختلف اللون عارض گردد از
قرار حدت ورم خواه سبز و خواه زرد و خواه مخلوط بخطوط دم خواه شبیه بخونابه اما مقله
ببعضی از بلغم پوشیده شود که بدینواسطه تشخیص نتیجه او نتوان نمود و چون چشم را با
بعلینک تر و احتیاط زیاد تغسیل نمایند از دو حالت خارج نخواهد بود یا ملتحمه
مقله سالم است و غیر از حمرت علتی در او نیست یا آنکه ملتحمه مقله مانند
ملتحمه جفن مبتلا بورم شدید گشته و قرنیه را بطرزی پنهان نموده که اجزاء داخلی
چشم را بهیچوجه تشخیص نتوان نمود و در اینوقت اتفاق افتد که در حین باز کردن
چشم جفن اعلی بواسطه آماس شدید بعد از انفتاح بحالت خود باز نگردد و در
بخارج منقلب بماند و در اینصورت باید سعی کلی نمود که او را بواسطه فشار با

انگ

انگشت ابهام و سبابه کمالت خود باز کرده نیست تا عادی بهمین حال شود
و در باقی عمر بماند و چون بتدریج حدت ورم ضعیف باید ترشیح رمص مجدداً ابتدا کرد
چون ابتدای مرض و بالاخره شفا حاصل شود با سیلان دمعه*

اما چون ورم سرایت باطراف مقله و بعمق رفته باشد اگر در انتهای مرض بقیه
باقی باشد که کلهای قرنیه که اغلب آفات بخودی خود بتحلیل روند ولی در صلابتگی
ورم بعمق سرایت نموده و ورم بسیار ترشیح کرده باشد قرنیه از شدت
ضغطه ورم طبقات خود را مانند فلس سا قطا سازد و منشق گردیده فتق
عنبیه عارض گردد و چون بعد از آن نیز ورم بحدت خود باقی ماند بسیار اتفاق
افتد که جمیع رطوبات چشم خارج گشته خود علیحده دفع گردد چنانچه
از تصویرهای واضح گردیده و چون جمیع بوضع از قرنیه منشق گردد و عنبیه نیز از آن
از راه شکافهای متعدده خارج گردد حالت مخصوصی در چشم ظاهر شود و او را باقورس
نامند و هر چند این علت اغلب در آیه آنکه چشم را مبتلا سازد ولی در چشمها
نیز بواسطه سرایت رفعی عارض گردد و بعضی آفات قبل از بعضی علم کمالت رمی
سیلان دم از چشم حادث شود بلکه بر کرایز روزی باشد و اثاالت از جمله
عوارضات جسیه است بجهت آنکه اکثر آفات دیده شده در این حالت
بدان کثرت شایع ردیه رفعی صحت نزده*

اما الاسباب به آنکه این علت غالب یافت شود در اطفال ضعیف البنیه
ضعیف الکلیه و اطفالی که قبل از نه ماه متولد گردند و در اطفالی که والده ایشان
بهنگام حمل در بیماری طولانی مبتلا بوده‌اند و اطفالی که در این مرض عموماً مبتلا شده و در اطفالیکه
والده آنها در حین تولد بلند شوند که غیر مسری بوده‌اند ولی بار اول است
در صورتیکه بلند شوند که سفلیس بود اما علامات معرفه در صورتیکه مرضی در حفظ
حفظ این جنین ان رد نکرده بود بدلیل آنکه مانع این مرض باکه قرینه است هم اکثر گردد در
خود تکمیل شود یا القدب حمی اعم است که جانب خارج ولی چون مرض منحنیه
مقعر را نیز تقدس زند و قرینه متعجر گردد و سهولت اتصال غیر طبیعی با این قرینه
ظاهر شود یا که درست قبل یا که غلط مانع از انصار گردد و چنین در هنگام حدوث
ورم قطعه عظمی از غضروف با جمع غضروف بر دن متعجر گشتن قرینه اتصال غیر طبیعی با قرینه
در صورت قبلی استیفام ناقص و در صورت دوم استیفام تام حاصل
خواهد آمد چنانچه از تصویر دوم و سوم معین میشود

چون در هنگام حدوث ورم قرینه در جنبه موضع متغیر در طرفات معین از او
خارج گردد و عوض نقطه حسبی نقیضه بدون ترتیب باقی ماند و حفظ جانب دیگر
متعلق شده عوز علیت عارض شود

اما العلاج در صورتیکه از ابتدا رجوع بطبیب شود و این بسیار نادر است

باید بدون تأنی بمعالجه ضد ورم پرداخته شود و از قرار مزاج و حدت مرض

از الجمله وضع بکنند و زلو در ساق کبیر در فوق کعبه دمعه نمایند و چنین از آتیه

مستر اجرقه مسوله با آب سرد استعمال کنند اغلب اوقات بدین معالجه شود و محتاج

بمعالجه دیگر نگردد بخصوص هنگامیکه اسباب مرض را ملاحظه شود و در رفع سببیت آن

بواسطه مکلی با شربت ریوند چینی و شیرها در ازعوض نمایند هنگامیکه از مزاج و از

مادر بچه باشد

اما چون ترشح بلغم شده باشد لازم است که چشم مریض را روزی چند دفعه ممکول

بمکرم سعفات هر رنگ بکنند و در شش شعاعات آب سقطر یا چند قطره لات سهدانه

مشغیر نمایند و با دستمال بیکرم نخشکانند ولی از آن بروی چشم پارچه نازک هم اغلب

کافور آلوده باشند وضع نمایند از اینقرار که در روغن بادام کافور را آتش

ملایم حل نمایند تا سیر گردد و چنین پرداخته شود و از کاغذ صاف نمایند

هنگامیکه ترشح ریمی شده باشد و لغزات قرنیه پدید گردد دمعه خام لرد قلاور

لتغفلت افیم در چشم روزی یک الی دو دفعه و چنین بدین نهایت ترشح ریمی خفف

باید و بعوض ریم بلغم رقیق از چشم خارج گردد و ملجه مانند صاعری شود و بهترین

ادویه مرهم زانه بسته هر نسخه او در فقره سیم مذکور است

بدانکه در این زمان طبیب معروف بلوی لند دا بنام معالجه مخصوصی در جمیع در

چمیع درجات ورم جفنین اطفال تازه تولد اختراع نموده و در بعضی
زنان حامله در پای تحت [illegible] بتجربه رسانده چنین نوع هم در ابتدا معالجه
روزی یکدفعه و پس از آن روزی دو دفعه با قلم موکحل مسحوق بسیار نرم را در روی
ملتحمه الصاق کنند و علاوه بر آن هم در صبح و شام دفع کنند هکذا برای اطفال
نوشته هم این نوع معالجه اکثر اوقات مرضا در مدت چهار الی ده روز
صحت پذیرفتند

فقره پنجم در تغییره که اطباء فرنگ او را هارد یولوم نامند و این علت بیشتر در
قطعه صغیری از جفن چنین نوع هم ابتدا حکه و شدت نمود و بعدا از کنار های جفن
موضع صغیری از او را علامات صغیر گردد چنانکه در تصویر چهارم معلوم است
و این ورم جزئی مانع از حرکت جفن گشته و بتدریج صلب و احمر و شفاف شود
بودن وجع و بعد از آن حمره او فهمیده و آماس مخروطی گردیده نوک او احمر
های زرد صفرت [illegible] و همان نوک منفجر شده ریم را یکدفعه یا بتدریج خارج
سازد و آماس بعد از کشته و جراحت التیام یابد با بقای اثر جزئی

بجهة تحلیل بردن این قسم ورم در ابتدا قبل از حصول ریم نشده [illegible] وضع خرقه
مبلوله بآب یخ یا بانسکنین بارد اغلب کافی باشد و لیکن چون ریم در او ظاهر شود
باید مبالغه نمود که بالطف ضماد ملینه چون مغز نان و شیر و زعفران زودتر منفجر باشند

بالا

و پس از انفجار اصفه را اگر تکرار کنند تا صلابت تمامه بعد وجم گردد رگیفه لکن وقتی صلابت تام شود که منجر به خلد یا گردد در بیان او در فقره دوم خواهد شد

فقره ششم در بیان ورم ملتحمه جفن که بفرانسه افتلمی پالپیرالی و هم کنژانکتیویت پالپیرال نامند و این ورم عبارتست از ورم غشاء مخاطی که محیط است جفن را اگرچه اغلب اوقات این ورم مرکب است با ورم غشاء مخاطی مفروش بالطبع در تمام ... و لیکن در این مقام تنها ورم ملتحمه جفن را ملاحظه نمائیم

اما اسباب او هم دوم هم آنکه در انجه است تاثیر هوای بارد و رطب و مزاج بلغمی دارا باشیم این نوع اسباب سبب است هر ورم ملتحمه چشم عموماً مرضی بود در فرنگ بجهت آنکه از این قبیل اسباب متعدد سازد شخص را با برخی از جنس نزله هم طاری و چه اول اظهار این علامت

و چهارم مرض بوجود بود یعنی ورم ملتحمه مقلمه مرکب بعض سطح انسی جفن بخصوص جفن اعلی حمرت عارض شود و قرمزی تشعریه او هم در حالت طبیعی غیر نمایان به طور اتفاق طلوع کند

گردند و چهارم عروق را ابطه زیاد نمی اجتماع دم بر آمده شوند بر لیف احساس حکه و دغدغه در چشم نماید و چهارم ورم بوجود باشد ترشح ملتحمه نیز بیشتر گردد بدین معنی که در ابتدا ارشح رقیق و بعد از آن بلغمی مترشح و بتدریج غلیظ گشته در ماق کبیر مجتمع شود

و چهارم اقسام ورم باشد تا زیاد از حد بشر ملتحمه جفن تمدد و غلظت بهم رسانیده و از حد خود تجاوز نموده بحدی که ... خارج منقلب گردد و در این صورت گاهی ایکن قریب اعلی را

به خمرنیس برزار نخورده اند و چون ورم بیشتر باشد بر غده ملتحمی جفن بنوعیکه چون

از جانب لطرفایه ملتحمه جفن مانند پوست صنوبری دیده شود اطبا این قسم از ورم

چشم را اکراثوثر نامند یعنی دانه دانه و این نوع از ورم بسیار صعب العلاج باشد

و چون علاج پذیرد نسیج جفن را فاسد نماید بنوعیکه آن اتصال و صلابت در او واقع شود

و منبسط گشته جفن بجانب خارج منقلب گردد و درین حالت با قیام ورم مزمنی

عارض جفن شود که او را الغر اسه اکتروپیان خوانند یعنی انقلاب بیرون جفن بخارج

و تفصیل او در فقره بعد هم از این جزو او را بیان خواهیم کرد

اما العلاج چون مرض حاد و مقرون بوجع شده باید به انشاء اخراج دم بواسطه

وضع علق از خلف اذن لازم است و چون علامات غلبت دم از نبض

معلوم شود فصد صافن یا قیفال خواهد بود و حجامت مفید است وضع نمودن زلالی را

در محلول نمک طعام و نوشانیدن مسهلهای رقیق و قطور مطبوخات ملینه چون

لعاب بهدانه و خطمی و بزرقطونا که بواسطه خفت یافتن وجع خفت و قلت

ورم نیز معلوم گردد لعابات را مبدل نماید بمحللات ملطفات

در هیچ شیاف آب یا محلولی بلکند مثل تیزات دو زراوان در سه شیاف ادرار

دو دفعه قطور نماید و در این حالت نیز قطور نمودن از یک گندم زاج سفیده محلول

در هر مثقال گلاب سفیده است یا آنکه چهار گندم زاج سفید را با سفیده

بکوبد

یکعدد تخم مرغ بزنند تا کف کرده در قادره بعد مبلول کرده بکنار چشم
وضع نمایند *

و گاهی چون سطح داخل جفن را آماس اغلب اوقات مذکوره بیهوشی خواهد
بود و چاره نباشد مگر آنکه جفن را برگردانند و قلمی از نیترات دارژان
یا از اسیتات دو کوئیور مکرر آنرا خشکه هر دو یا سه روز یکدفعه بمالند ولی از آن تا
یکقطره بادام شیرین تازه در چشم چکانند و فی الفور چشم را بعصابه مبلوله بآب
یخ بپوشانند تا حرارت محرقه معدوم گردد و عدد و برای هر بار ماده خطر
مزاج مریض را امر و چنین طبیب را لازم بمزاج خنازیری بود از قرار قاعده
علاج او رفتار نمایند *

بدانکه گاهی لین فرنگ ورم ملتحمه جفنان را امراض دانند هر اصله ربط بورم غدد
جفنین ندارد چنانچه از تعریف او در فقره پنجم مذکورش بیان کردید *

فقره ششم در ورم ماق اکبر معروف به انغیلبس نامند بدانکه این مرض اغلب اوقات
مشتبه گردد بورم کیسه دمعیه لهذا علامات او را در اینجا مفصلاً بیان مینمائیم *

اما علامات درجه اول که عبارتست از علامات ابتداء بروز مرض که بسیار
شبیه است بعلامات حمره ماق اکبر پس آنکه در ابتداء حدوث المرض

چون مجاری دمعه را فشار دهند خروج دمعه صعب گردد تا کیسه دمعه ملو
است آماس باقی چندان صلابتی نداشته ولی چون کیسه دمعه ملتفه بورم گردید
بواسطه لمس در تحت آن آماس حمرت دکمه شکل صلب معلوم شود وچون مجرای
دمعه مسدود گردد نیز از طرف عینی خشک گردد بار نکادت حس نیز عنکبیه
جزئی علت کما عارض گردد

اما علامات در درجه دوم در این حالت علامات ترشح لعابی است چه جفن
است هیزهای که ترشح دمعه مبدل از ترشح بلغم زرد رنگی میگردد و درین
صورت چون فشار بر جانب انف باقی کیسه نمایند بلغم زرد رنگی بمقدار
زیاد خارج شود

وچون انتفاخ مرکب است بورم مجاری دمعه یا ورم کیسه دمعه در آن درجه
دایم خروج دمعه از خود چشم مستمر بود از خود جفنین هم دمعه و هم بلغم زرد
رنگی خارج شود بجهة آنکه مجاری دمعه نیز مسدود است وچون دمعه از مجاری
طبیعی نتواند عبور نماید هم دمعه و هم ریم در آن مکان مجتمع گشته باندرج
کیسه دمعه وعظم صدغ را فانی نماید بنوعیکه عبور دمعه بادام العمر ممکن
نباشد

ا. العلاج در درجه اولی و دوم علاج چون علاج ظفرهٔ چشم است شرط
بر آنکه علت ساده و منفرد بود و بدون ترکیب امراض کیسه دمعه یا مجرای دمعه و در
صورت مرکب اول او در کمال ضعف است چون در کیسه دمعیه تنگی زیاده روی نمای
او را بواسطه آهن ده بدقت برم رسانند که ملمس حس جد و شد در او نوند
بواسطه مضغه او را منفجر نمایند تا از هم خارج گشته در آن موضع مجتمع نماند و از جهت تجربه
تجربه نمای در مجرای دمعه بینی و جای نمایند ضرر و شدت که به تنگی و بعد از
انفجار دمای کیسه دمعه روزی یکدفعه او را با آب فاتر که در تمیزات او هیچ قطره تعفن از مقون
مخلوط کرده باشد با عانت آب ورزد که مخلوط چشم را شستن نمایند و بر روی
جراحت لعقک آلهٔ متعفن فیمن وضع کنند تا بقوه طبیعه خود جراحت التیام یابد
و مجرای طبیعی دمعه را پیدا کرده ÷

فقره هشتم در بیان جراحات جفن چون از قوه بستگی التیام دوای دارد
لهذا به بیان او می پردازیم ÷

فقره نهم در تهیج صلبه اطراف جفن هر لوله او را تیلز یس و هم تیلما
نامند و مرض عبارتست از ارکان مسطح یا غیر مسطح و صلابت و عدم حس در کنار
جفن ظاهر شود و گاه اوقات نتیجه مرض خنازیری چشم است و بعضی اوقات نیز در بر شخص
ضعیف البنیه بعد از امراض جفنی که خارجی ورم عمده در فقره نهم مذکور است باعث

و اغلب علامت ... در این مرض افتادن موهای چشم است

بدانکه این مرض است که در علاج مخصوص در خنازیری المزاج و در اشخاص پیر و جوان

به یکبار معالجه شود اگر نشود حدوث سرطان چشم گردد و چون واسطه این

مرض نیز لقطهای دمعه صلابت بهم رسانیده از اعمال طبیعی خود باز مانده با

سیلان دمعه مرکب گردد

و علاج مرض السلعة بدین نوع است که ضماد نافع و مرتب از ورق

برگ ... و ورق ... و برگ کتان بالبویه با آب خمیر کرده روزی چند دفعه قلیل

از او لا گرفته بر روی چشم ضماد کنند و انچه ... ضمادی از بیخ چوب

کارزان ... نرم کوبیده باشند بگیرند شش جزء کافور ... یک جزء با آب گرم

ضماد کرده استعمال نمایند و منظور از این ضماد آنست که صلابت ...

... دل ... تحلیل ورم را ... دوا ... مرکب ... از ... جزء

زیتون ... کافور مسحوق ... جزء مرهم ساده و چنین ... [illegible]

شفا حاصل نگردد بهترین معالجات مرهم ... است

ثغره دهم در بیان خنده ... و این عبارت است از ثغره ... [illegible]

... گردد ... واسطه ... مرض حادث شده و مرض ... [illegible]

... [illegible] ... صلابت و سخت ... [illegible]

موجود باشد و این علت اگرچه بالذات خوفناک نیست که مخصوص جنین فرد
بچه باشد ولی چون چنین غده موجود گردد در باقی اعضای الکاله خواهند
اورا از این بنایند چنانکه پیشتر گفته است که یورش سرطان ایجنین شود ÷

اما العلاج در صورتیکه غده زبان عزیز بچه باشد و در تحت جلد بچه امید برکندن
بود او خوب بود ÷ وجهه کندن آن را معتمد است مثل گردن و موضع
صلب را در میان دو انگشت داشته و آنچه کوند آن را بجوهر آن در دو انگشت
پیدا کند آن را بشیع رگ آن برابر از بعضی دیگر اوقات مفید افتاده
است مرهمی مرکب شده پیش از نضج و بیرون از چهار درم از ده جزء سیماب شده
و یا مرهمی مرکب پیش از نضجه بخود و هر زنبق رمادی و سه نخود کافور منحرق
و سه نخود عصاره نوکران ÷ علاج این غده را از علت فرج نیست یا صعد
مثل معالجات بیکار برود یا ورم حال گشته منحر به ترکم گردد یا کیفیت
خود باقی ماند و در صورت اخیر چاره پذیر نباشد مگر بعد چنین نوع هر جلد روز
و در آتش گرم قطعه صلب را با ابزاری یا خدا گرفته و بمقراض منحنی تا پرو
قطع کرده و جراحت را التیام سازند ÷ بعضی اطبا در این غده رجوع تام
با جراحه الکاله دلیل مشدد بیعت این نوع الجراحه علاج پیش از مسیعت
است ÷ در صورتیکه این علت باقی شود در زمانیکه متقدم بعلاج است

مدتی با صلابت عشی رحم بوده باشد بهترین تکلیف طبیب آنکه هیچ به تصرف
ننماید جهت آنکه معتقد است از کلی سرطان ✚

فقره یازدهم در تهیج سرطانی حقن و سرطان او هر آنکه تهیج سرطانی حقن عبارت
است از آماس محدود حقن با صلابت شدید و عدم حرکت و بعضی از اوقات
با زوال جلد و برخی اوقات با دوران عروق لغزیده جلد است و لیکن تا زود درد ثم ازاد
ظاهر شود و بدون وجع بود ÷ و سیم قسم تهیج شخمی صیربه وارده بر حقن یا کیس کودک
ورم ماسعه وارد است و یا شبیه تهیج صبیه اطراف حقن یا غدد زیادت است ÷
هر چند بعضی از اطبا در تصرف زرنیخ محذورات و اعلاج زیبق و شوکران را استعمال
کرده اند و لیکن اکثر بدون منفعت بوده است و کی الین معروف فرنگ اعلاء التصرف
در تصرف ننماید تا زمانی که ورم و اعداث وجع شود ÷ و در صورتیکه بواسطه
اسباب خارجی در تهییج علامات ورم ظاهر گردد یا بدون سبب و از صحیح درآن شروع
ضعیف البنیه در تهیج وجع شدیدی عارض شود و آماس عظیم گشته لون جلد احمری گردد
یا ترکیب لون او بلون خونابه حادث شود در ملتحمه یا حی یا بدون حی از کلی البیت قطع
حاصل شود بر آنکه نزدیک سرطان در الموضع ظاهر گردد ✚ و شود که سرطان حقن
بدون نقده تهییج سرطانی از علامات ادق درم ساده عارض شود ✚ و در اثر تمرین
نقدمة المعرفه رد و هم بی لجه عسیر است و با عتقاد بعضی اطبا علاج جراحی آن

رفع

بقطع بودن جمیع موضع سرطان نیز است ÷ و باستعمال حقنه عدیده بتهرد دیگو نیز است
در صورتیکه وضع سرطان صغیر بوده و مرض تازه است و دفع علاج بر این نیز کرده
باشند ÷ و اما چون سرطان بقسمی عظیم گردد که در شیار اگر حقنه قطع لازم شود
عمیق شده و زینت مرتبی که بر آمدست باره در صورت استعمال حقنه نیز زود
علت سرطان عارض خواهد گردید مگر آنکه حقنه بعضی از موضع دیگر جهت تا نیست
و اما علما هم محتاج بجراح کاملیست ÷ و بعضی از اطبا بعوض علیحده در این
صورت رجوع بادویه نموده منفعت کلی از آن دیده اند ÷ نام کمال معروف
نمیدهد در تشخیص مداوی که عده بر سرطان اخفی الفعل بر موضع عظیمی از الکتریست
او نیز معتقد بر علت سرطان بوده واسطه انتقال پودر زرد نام از خارج
و اعلاج از شیکت معتدل در قلیل ارد خمر در مدت هفت روز معالجه نمود صفت
نسخه ۳ پودر زرد دو گرام زر اسفوراب شنجرف سی و شش نخود کستر تیتیج دو نخود
خون سیاوشان سه نخود دانه سفید ارزنی ده نخود جمیع ادویه را نرم سائیده
و با اکفات خمیر نموده و مدت یک الی دو ساعت بر موضع سرطان بمالند و ۴
دکتر رونا هم نیز کمال معروف پاریس بوده و کتاب لب رسفندی در باره علم
تشخیص نموده بود استعمال بسیار بکرد و کلس مشغول داشت و گوید در ورم چند
نفر بدست طبیبه بالعکاس دافع او علاج بر رفت تبرکی در دوا ابتدا نخود

و اگر دمه گوزلا باشد بخور قند و در ضعف فتیل مطبوخ اهلیه هر روز بخار حول
افتیتن و حنظلانا استعمال نمود و بتدریج مقدار نه بخور در آب انیسون خیار از
المعی دشش بخور برسانند +

فقره دوازدهم در خروج جفن + و این مرض که در نوع از فقره سوم از قسم
پنجم الدات مذکور که مفصلا ذکر گشته نیست مگر قسمی از دمای جلدی که در استحکام
کثیف در جفنین بخصوص در جفن اعلی عارض میگردد و در ابتدا بسرعت شمر دل اهل
و عدم معالجه صورت علاج انا که پیدا کند پنهان کوه م آماس سرخ تیره بلکه سیاه
جهنمی شده دانهای صغیر کثیر رنگ در در دل ها شود که بتدریج ملتصق شده
موضع دمای منعقد و ملوث دیم خیره سالم الحال گردد یا که بدون تلاش شده
جلد خود دمای بهتابه علاج انا کشته رشح ریخی خبر سالم حادث آید +
و علاج در این موضع مانند هست خارج و دافع و از خارج اعمال باشند
شرط بر ضع و وضع رفاده مبلای مطبوخ بوست کنکه و تنقیص مرکبا و عرق
و عرق کافور و از دخن استعمال شود مخصوصات معدنی بالکه کنند +

فقره سیزدهم در التصاق لحم جفنین + و این مرض عبارتست از آماس رطوبه
جفنین بخصوص حادث شود به از باد سبب حرکت جفن یا به از ورم چشم و نتیجه اجزای
جلدیه یا جمیعه باشد یا به از ظلمت شده د استعمال جمله طبیه در آخر علیل

جلویی

بخصوص در صورتیکه بعد از استعمالات منضجه مواد در الفصد تأثیر ننماید و این
علت اعنی ورم جفن اعلی ظاهر شود با آب خمیری کشک دون دجع بالیته
موضع کرده با اطراف انگشت تا چند ثانیه تقعیر در او باقی ماند ÷

علاج این علت موقوف است باستعمال کمادات از ادویه معطره
یا بسه بالکافور یا بدون او و بعد لک ملایم از پارچه های نی هم بکنند و بمسکنات اول
بتجیر عروق باشند ÷ و بعد آنکه چون استسقای لحمی جفن عارض شود در بعضی هم مبتلا
بودن چشم بیکی از امراض حاده از قبیل اورام مذکوره بعضی حفه و دلیل ما
بر این علاج موقوف است باستعمال ادویه ضد ورم مدلل اینکه دفع مرض
موقوف بر زوال سبب است ÷

فقره چهاردهم در استرخاء جفن اعلی این مرض منقسم بچند قسم شود ÷ قسم
اول آنکه ظاهر جلد جفن طولاً و زیاده باشد بنوعیکه عضلات غیر طبیعی رخنا
گشته مانع از انقباض عضله مرتفعه جفن گردد در این صورت مریض نتواند
جفن اعلی را که مانند پرده بروی مقله است مرتفع نماید ولی شخص تجربه
بلند کردن از حرکت عضله معلوم شود ولی با وجود این نتواند هم بلند
گرداند ÷ و در این حالت اکثر سبب او جهت سستی جلد جبهه است

که بواسطه طاری جهت وسستی جلد جبهه جلد عادت نبسته نموده و دیر قبیل باشد تمام
یا شبیه طی التصاق الصفه ملیه است که بسیار در اشخاص ضعیف البنیه و اکثر که
جلد بخار زده باشند و بعضی اوقات میتواند بعلت مولودی باشد +
و بهترین معالجات در این قسم بریدن جلد زائد است از قرار قواعد جراحی و بعضی اوقات
ترتیب و منفعت بود الصاق برضد او به الحاله معه زخچین عرق کرکم و غیر آن است
قسم دویم از امراض جفن التراق تمام غضروف شفره است بدون عیبی در جلد آن هر
دو جفن علت در جفن اعلا و اسفل موجود باشد علت غضروف در جفن زیرین
و عضله و بر هم زدن التراق جسم و سبب بکار و بر خود و در خشکیدن و علامات آن
در سایر مواضع مانند صلابت نیز موجود باشد و در این قسم اغلب آنچه
حادث گردد با ضعف قوه باصره بلکه بعضی اوقات جمیع صلابت چشم نیز
سقط میباشد جفن نماید + و سبب این قسم علت مثل سبب جبابکه عصر
حاصل شود در التصاق طوالا الصفه ملیه باشد و حکم کردن چشم از
از امراض او در بعضی اوقات شبیه باشد کلیه دیده را و در صلابت
و بعضی اوقات حادث شود در اشخاصیکه مبتلا باشند به برقان ابیض و در
ضعیف البنیه و نادر دیده شده که این قسم بالطبع تو به رفتار کنند یعنی

نقر

15

بعضی اوقات برجعه و بعد از آن مستعد لقوه باشد +

اما علاج در صورتی که شدت بسیار و در او غلبه باشد و باید تنگی نمودن در ادویه

بارده و نوشیدن مقدار قلیل از عرق شراب و دیگر مناهت کرم علاج بود

+ ولی چون شدت داشته باشد باید رجوع کرد به شبیه آب آهک یا لعفین دارایک

یا جوهر ترش در یا لیقطر صغیر با عرق یا این نسخه بگیرند جوهر دانه برر دو مثقال ذهن

سنبل یک مثقال و نیم جوهر هیچک هشت نخود آب آن پر دو مثقال مخلوط نموده بکار برند +

استعمال نمایند یا آنکه جوهر زرنیخ را با جوهر ترش در بالویه مخلوط کرده در صیغه عین

و چنین عمل کنند و نیز در همین باب بیان نمایند هرگاه معروف انگلیس آدام

شمنت نام بجهت معالجه این علت طریق مخصوص اختراع نموده مریض قرار دهد جمع

و آن زائده حلمه و زائده ملک را از اطلاس آن گال محروق نمود و چون

بعد از شش ساعت الی هشت روز جلد الموضع متالم باشد ساقط میگردد ۲

بر آنکه سیاهی زرنیخ احمر یا زرارنج موضع معلول را یک بار لقوح کف سبداشت

و چنین در این صورت معالجه خاصی باشد بگذارد که این منفعت از محرک میکرد

شعب عصب شعبه سیم از زوج پنجم است در از این موضع عبور کرده در حصل این معروف

میکرده و چنین آیت خفیف شبیه مرض دیگر است که علاج پذیرفته باشد لوله ... نیست

بعد از رفع ضعف قوای چشم بدون علاج مخصوص نیز رفع خواهد شد ÷

فقره یازدهم در تشنج جفنان ÷ بدانکه این علت هر چند تولیف مخصوص ندارد
بر آنکه اکثر علامت آن مثل سایر امراض باشد ولی در این موقع باید
مخصوص بجهة او بنا به آنکه باشد بتر خاص جفن بکشد ÷ پس بدانکه تشنج جفن عبارتست
از حرکات غیر ارادی که دفعتاً از پلک چشم رو دهد بدون وجع یا با حصول
عضلات غیر طبیعی در جفن اعلی که بسبب آن آفات این مرض بدون مقدمات یا
با مقدمات مانند صدای و ثقل سامعه عارض گردد ÷

و سبب این علت اکثر امراض دیگر است بنوعیکه این علامات مخصوص موجود باشد
در مالیخولیا و در اختناق رحم و در قولنج و در دوران سوداوی و در امزجه عصبانی
÷ پس بنا بر این علاج او را از قرار اسباب باید کرد ÷ ولی چنین سبب واضح نیست
باشد لکن دل یابیست زاید علمی و زاید [illegible] انقدر از قرار تفصیل مذکور
بعضی آفات بسیار مفید بود ÷ و چنین این مرض مولد مثل سقوط مژگان نیز باشد
علاج نپذیرد ÷

فقره سیزدهم در علل [illegible] ÷ و این مرض عبارتست از حالت مخصوص جفن بیش
نوع که هر دو یا یکی از آنها مخصوص جفن اعلی کوتاه بوده باشد و [illegible]

از

از جفنین نتواند پوشیده شود +

و سبب این علت اغلب تشنج عضله مرتفع نماینده جفن اعلی است و گاه لاغری او داد
شود که سبب ازو داشت الیاف جراحات حادّه یا قرحات جفن اعلی او لیا
نادر است و این علت را در رساله‌های القدیمة المعرفة این علت چیست در صورتیکه
جرم جفن فانی نشده باشد بجهت آنکه در این حالت هر جرم او داخل شده باشد چشم متضرر
از ورود اشیاء خارجه بر آن متحرک شود و دفع آن از آن نتوان نمود +

و علاج بر قوه است در رفع سبب چنانچه در صورتیکه باعث این مرض از تشنج حادث باشد
رجوع شود بالتعاب مخدرات مانند بذر دانه و افیون و در سایر صورت باید بحکم اطبا
نمود و حالت سلطوبی را علاج واضح محصوص را ورد داشت + و چون سبب این علت
فانی و جرم جفن اعلی را ابطال جراحت یا قرح یا بمنظر آفات هست از جانب داخل
جفن چنانچه در قواعد جراحی مذکور است مفید است +

شترة المقدم در المنقلب مرض جفن جفن را گویند انتر پیمان مانند
عبارت است از منقلب شدن جفن اعلی یا اسفل بحد باشتراک بطرف بیرون بنوعیکه
کنار خارجی جفن مقابل مقابله باید از مقابله باشد در همه حالت متقلب شود
لطیفیکه مرکز آن در برابر آنچه همانان دوران در سطح قرنیه چشم احداث نماید
و بیرون رابطه سیلان دمعه عارض گردد و چون علاج نشود باین سبب ابراج

چشم و کدورت یا نه سبلی در قرنیه ظاهر شود +

و اسباب شایعه در این مرض استرخا و یا طویل شدن جلد خارجی جفن است [تا آکام]

متفاوت که تاثیر بر عضو وحت جفن نمی‌آورد و از مسلک طبیعی خارج سازند و کثرت

تقشر و انقلاب جفن گذارند یا کثرت ملتحمه جفن است به سبب [کثرت یا شدت]

او کرده + در علاج آنکه سبب انتفاخ بلندی جلد ظاهر یا کوتاهی جلد بالا جفن [هر]

اکثار رجوع یا نه سبعی به که در استرخا سایه جفن متعدد است یعنی بریدن جلد [خارج]

و الصاق جراحات او را اقرب + و ما آنکه علاج و برعکس آن مذکور شود [الصاق]

دیگر فیما نه از آنچه دفعتا به کمال معروف فی اشد مبالغه بنماید بر آنچه تو باید [تشیع]

الکحل جفن را الی کت طبیعی آورده و کف بشسته اکثر در بیت روز علاج [با ادویه]

و طبیب اداملی لواذری شام استعمال اسید سلفوریک را آنچه می‌باید بر نوع هم اولا [خارج]

دواء جفن کلفت را با شمع ساده بپوشانند به نوعی که شمع اطراف دور روی چشم را گرفته [دوا]

و جای چشم نگه و موضع معین از جفن اعلی را باز کرده به نوعی که خط در میان هم [شمع]

باز بماند و پس از آن علوله علوبی نازک خط ادکه عریض تر از موضع مویهای [گشته]

بر روی جفن بکشند و بعد از یک دقیقه یا دو ماده اسید سلفوریک را پاک کنند و بعد چند روز

این عمل را مکرر سازند تا رفع مرض کرده + و بعضی از رگهای ملتهب جفن تا هر دو رجوع

[illegible]

نموده اند و خوانده که از او دیده اند بلکه در زمان از اهل انگلیس شخصی را که

غلبه باسترخای عضله مرتفع نامیه جفن بود بیمن توجه معالجه نموده ام و الله قلة تحفظ

المعصفور انگشت قبه و چیز بعضله رسید در روی ان قسمهای غضروفیه آن هر دو را

۲ التصاق نمود ÷ ولی در صورتیکه سبب انقلاب جفن مرضی تقلص غضروف جفن

بود جمیع اطبا متفق بر آنند که علاج او بسیار صعب است و بهترین معالجه ازاله

شعر زاید دانند تا وجع چشم را نگوید

فقره هیجده هم در شعر منقلب و شعر زاید ÷ مراد از شعر منقلب عبارت از انقلاب

بسیار یا اندک بر مای جفن بسوی مقله و این علت یا مشابه است در صورتیکه خود جفن

مرضی بر گشته نمی باشد لیکن بعضی از مژها بسمت مقله بر گشته باشد و تا بمرار از اسها درابت

۷ بعد باشند بکرههای ان در آخر سبب بسیار دمعه و ورم ملتحم با وجع شدید

و سبب کدورت و تقرح قرنیه گردد ÷

و شعر زائد المعروف شد و در حالتیکه عدد وی برقعای طبیعی مژگان صف دیگری نیز با

نقص از شعر درست در حالت عقب صف طبیعی حادث گردد و چنین مرضی را

صف طبیعی سایر الحکما او مرضی است مانند شعر منقلب موجب امراض مذکوره در شعر

۸ منقلب شود ÷ و عمده و بر اینکه شود مر او اطبا بر گشتن جفن مرضی انقلاب شعر

حاصل شود و محکم است مراز جمیع امراض سبب غلظت یا جهت جفن گرد و عفونت

انقلاب شود صحیح گردد +

و علاج این علت موقوف بر دفع سبب است و چون طبیب را ازاله سبب
ممکن نشود علاج منحصر است به او آنچه باعث عدم ازدیاد مرض گردد و هم
منع بحران شود منقلب بازاند در منحم خارج شده باز آورد از این باب +

شعر. نوزدهم در انقلاب حقن [illegible] خارج به لفظ اهل اکثر [illegible] نامند + و آنکه از [illegible]
اعنف در حقن [illegible] شود چنانکه از [illegible] معلوم میگردد و [illegible]
این مرض سبب [illegible] است اگر [illegible] [illegible]
در این صورت [illegible] جمع شدن [illegible] است که در حال صحت [illegible]
و حقن [illegible] است [illegible] از روی حقن [illegible]

طبیعتها +

و سبب این مرض اگر گاهی چند خارجی حقن است و در این حال این مرض معقول
[illegible] این علت از شدت غلظت [illegible] حقن [illegible]
[illegible] حقن است چنانکه در
شرح [illegible] + و در قسم [illegible] باشد بلکه اگر علاج
[illegible] باشد + و در قسم [illegible] غلظت حقن [illegible]
[illegible] باشد + پس در صورتیکه مرض [illegible] باید ابتدا

نموده بتشبیک موضع ملاقی را بشعیرین ابتدا بانضمام از نیشتر نیک باز دارد
و بعد از آن مداومت کنند بر ذرور زیبق رمادی یعنی نیکلند و اورا در صدد کشیده نرم
سر ... زده استعمال کنند و بعد از آن ملتحمه جفن بقدر الطلا را
بشکنند جفنهم و در انتهار لنگر و در انجمل موضع را الطلا ثانیه و چون ملتحمه
بسیار صلب و نکه مزمنه در او پدید شد استعمال ادویه حاده کرده باید
داشت و علاج او بر قوف سبیل بر حکم کردید و وقتی که چون جدید
باشد مداومت کرده باید بازدارد و اتصال واضع ادویه مخوفه
چیزی که دو علاج معه مغیثه حکم بود

**فصل بیستم** در التصاق جفنین بیکدیگر یا بملتحمه و آنکه کی بدل فرق کرده اند میان التصاق تام جفنین بیکدیگر و التصاق ناقص انها و همچنین میان التصاق
تام جفن بملتحمه و التصاق ناقص آن و باید بکوشش تشخیص نمود که التصاق
جفن بیکدیگر یا بملتحمه بدون رابطه یا با رابطه غشاء مخصوص است بجهت آنکه
غشاء مخصوص قسم کار در تقدمه معرفه و در علاج حوله دارد

**اما سبب** این علت غلبه جراحات حاده چون احتراق از نار بود یا
آهک منکلس یا حموضات معدنیه و امراض مزمنه چون تقرحات جفنین باشد
و شود نادراً مادرزادی بسبب وضع این علت موروثی بوده

اما تقدمة المعرفة در این علت متفاوت است چنانچه بعضی از آن ادم با اندک
حس روشنی و اتصال قلیل با غشی مخصوص بود امید بمعالجه خواهد داشت بلکه
اکثر ایشان هیچ حس آن روشنی نمی باشد باتصال ادام و بردن غشی مخصوص است
علاج او بسیار نادر است ÷
اما علاج چون علاج او موقوف بعلم است در اینمقام بیان نمی ارزد دلی
باید پیش از علاج بعد از ساعت اتصال عمد و اصلی نشود و بهیچه باید بقدر ۲۴
ساعت که از هر نفس بخور انسب شود و باید بعد از تحلیل اشیات گرم
با بعد بی را قطور بینی دار خارج چشم مرهمی مرکب از زنبق روح و مرهم ساده
استعمال کنند و عسل الدولة حقنه را در حال حرکت بکار برند تا مجرد اکثر منفعت
منشود اتصال بهم رسد ÷
نوع دیگر در سلعه جفن ÷ بدانکه در ابتدای این علت مریض احساس
می نماید اما جزئی با بیت و نبض بسط بر دل وجع و قدرت رنگ جهد دایم
علت اکثر ÷ و در صورتیکه ماده سلعه عسلی بوده بعضی از ات بقدر
تخم کبوتر بود با حس ترشح در وقت لمس و در بعضی وقت شحمی باشد تازه
سفید رنگ خارج میشود ÷ و در صورتیکه ماده اکثر بود حس موجعی موجود
نخواهد بود ÷ و تقدمة المعرفة این علت چنین است

لکن

بجهت آنکه بعد از تحلیل بردن علت دیگر باقی نخواهد بود و اگر رجوع بعد هم بود اثر
باقی ماند و در جمله نیز خوف آن بود.

اما العلاج آنکه از ابتدا اگر رجوع به طبیب نماید که از اول تا آخر بود و
این علت را علاج به نرخ نخود بوای نام هم مشهور ترین که بدن فرانسه برده مبالغه
نمود و در آنکه بعضی رجوع بعد هم نشود در هر صورت بساید اعلای الاسرار
در روز آن موضع را ملین روبات و اما نیک تعین باشد و در شب صابون
با شمع ساده روی او وضع کنند و بدین معالجه اغلب رفع علت بود.
ولی در صورتیکه سعه بانتها رسیده جز علاج نیز بود که بعد هم در این اکثار علاج
کامل لازم است و در وقت عشر که دنبال در آن تمام یا اطراف رحم از دله
اغلب برون شاید رده باشد انعقاد سبب جنین نیز خطر یا خارج ذوغیر حرکت شده
و انعقاد سبب خطر دفع جنین و آل او گردد.

فصل پنجم در بیان فیلیکتین چنین در صورتیکه قسمت جزئی بیشتر
جنین بر آمد و معمولاً در طرف شغاف کرده دل و جگر که اندک این علت را
* فیلیکتین گویند. و بعضی از اوقات طالع بیشتر رسان کنند و تا چند سال
هم لم کرده بتغییری در وطن هم گردد و لی بعضی از آنها تا چهار و ده سال است
بخودی خود بکلی زود. و تا آن رجوع بکمال نماید بعد هم ازالی

استخوان بعضی اوقات سطحی نه عمقی ما بین رانش نمایان شده برآمده و رانموضعی قطع
کرده و بموضع از انگلهای تکرار سبب می‌شود که اعقیت فیمن اضافه کنیم ما شنیده التهاب
کند و این نوع التهاب خونی در پیت و جاری عمیق علاج بریزد ❊
دیگر کیستها که بخصوص و بیشتر در ماتن بعد از انقطاع حیض در نادر و در اطفال هم
شود با اجسام غائره و یا بدون آن اصول در جلد جمع ثابت اند ❊ و آنهائی که با اصول
غائره اند باید از عمق بشرطی بیرون آورده و مرهم استغراق چند روز مداوا نمایند و آنهائی
که بدون اصول ثابت در جلد اند در حال بریدن طبیب احتیاط لازم است که تا کاملا
معروف در امزجه خنازیری بسیار نه بهیچوجه به بریدن و انجمال اولیه انگاه
راضی شوند نتیجه آنکه در این اشخاص بواسطه عمل جراحی علتهای تازه موجود شود
دیگر در صورتیکه علت بالذات موضعی بوده باشد بدون ارتباط بمزاج ابدان
جوهر شوره یا سنگ جهنم مدتی طلی ضرر ندارد در تعفن دیا اجهام بزود
فقره بیست و یکم در اکزستر عظام متعلقه بآنکه مرض را هر چند اطبا کهنه عفونت او کرده اند
دیگر جراحان هم نادر نیست و باسانی تشخیص داده نمی‌شود در صورتیکه در کنار خارج عظام متعلقه
حادث شده دیگر تشخیص بسیار صعب است در صورتیکه در جنب داخل عظام متعلقه
گردد و در این قسم هرچه مرض معلوم نخود تا زمانیکه بواسطه شدت رقت از وضع
خود خارج شده و این مرض بیشتر اوقات هست در امزجه رشتیکی و خنازیری بغیبیلید و دیگر

دبر

و سبب این مرض نیز اکثر یا از جهت ضربه بود اگر چه ما ذکر آن نموده‌ایم که ضربه خارجی نیز
سبب شود ولیکن در این صورت مرض در کنارهای غشاء عنکبوتیه نه در جانب انسی و داخل
او است + و واضح است که بعد از تشخیص معالجه این مرض موقوف بر دفع سبب او است
و علاوه بر معالجه خصوصی واجب در هر صورت استعمال خارجی مراهم رمادی و فصده و
مشمع بوگرا ای مفید خواهد بود + و چون در ابتدای این علت تشخیص حاصل شود وضع خرقه مبلول
به آب بارد و در حالت غلق و معالجه ضد التهابی عمومی لازم است تا بواسطه این تدابیر رسم
ضایع کلی رفته اکثر ستر در نشت شود

جزء دویم در بیان امراض آلت سمعیه پاکیده
[illegible]

فصل اول در بیان امراضی که آلت سمعیه و در هر جزء تقسیم شود شش فصل +

مطلب اولی در ورم غدد دمعیه + بدانکه اطبا هر چند این علت را ورم غدد
دمعیه نوشته‌اند ولیکن فی الحقیقه ورم جرم غدد او نیست بلکه ورمی است حاصل
شده در نسیج زنوری ما در آن غدد و بجهت اتصال این نسیج با م الغلیظ و غشاء
ضریع حفره مقله و اتصال شعب عصب مقله رمی و رسم بسیار نوع لطیفه علی
کمالی این ورم را مخوف ترین امراض دانند +
اما علامات در حین حدوث خشونت و لرز دیاد او در چشم مریض دفعتاً

شود و بوجع شدید همراه باقی ماند در جهت صفاق و از انجا نشر شود بمقعده و موضع جبهه
و قصبه و هر این بتدریج زود و موضعی از جفن اعلی که محل استقرار غده و مقعده است آماس
نمود سخت و صلب و سرخ تیره رنگ و بعده ذوبان عارض میگردد و با وجع شدید
و لی ملتحمه مقعده التهابی در محاذی الموضع علامات هیجان و لوزان بهم رساند و مقعده
نیز صلابت بهم رسانیده ، از اثر حرکات وجع که در اوقات حرکت در عمل ابصار نیز عارض
حادث شود و فضای حدقه ضیق گشته و گاه مقعده بالمره معدوم گردد و از ... است
و جمع محل عرضی عارض شود با هذیان قلبی یا کثیر .:. و همچنین این نوع ورم مقعد اگر
تراید پذیرد اگر در سه الی شش روز با خوف شدید از روشنائی و حس ثقل و
برودت مقعده و قشعریره بنقطه اصفر یا حس موجی در حین لمس معلوم میگردد و علامت
است حصول ورم را در ملتحمه مقعده در تحت لثه جفن اعلی +

اما لقمه ... در درجه اولی در صورتیکه معالجه و تشخیص بقاعده بوده باشد اورا
مانند رداشت لقمه ... المعرفه در ورم جمیع مقعده نیست و لی در هر صورت بعد
از خروج مقعده از حفره خود امید بر تکلیف رفتن باشد + و در درجه دویم لقمه
المعرفه چند بود در صورتیکه دمل را از روی نفخ و ورم را فارج نمایند بلکه بیرون از
ورم مقعده بتدریج بحالت طبیعی رجوع کند گو چه از شدت فشار در اوقات قلیل
یا کثیر مقعده یا بی کانب ... ماند و بدین جهت احوال عوارض باقی ماند و در صورتیکه

ورم غدد بجمیع مقعد سرایت نموده باشد لقدمیه المعرفه ردی حجم بود مانند
لقدمیه المعرفه ورم تمام مقعد ÷

اما العلاج معلوم است که در درجه های جمیع اقسام ضد ورم را باید که
برد از قبیل فصد و وضع علق و خرقه مبلوله بآب بارد و اغذیه بسیار قلیل و
استعمال مسهلات ملح ÷ و چون شروع در حصول ریم کرد بجهت امداد آن
استعمال کنند ضماد بسبخه مرتب از کتان بابونه و ورق تنگران با انضمام لعاب
و چون منفجر گردد ریشه کتان آلوده متشبع زعفران در عمق جراحت وضع نماید
تا بتدریج لولهای لحمی حادث شده جراحت التیام یابد ÷ ولی اگر هیچ سهولت
علاج پذیر نشود ریم غیر سالم اکمال عمق جراحت را امکان وقوف یابد و در عظم
جبهه کاری بوجه گردد و در این حال چون مبین نازکی را در عمق جراحت برد
موجود بودن کاری بواسطه ناهمواری عظم احساس شود و در این صورت باید جراحت را
مشق نموده با مرهم سفیدریک و امثال آنها های معالجه کاهی را نمایند تا متحلل شود
که جراحت ملتئم گردد ÷ و علاوه بر کاهی بعضی اوقات نتیجه مرض بواسیر است
در بودن کاهی در جفن حادث شود و در این صورت از دهان غیر طبیعی بواسیر
ریم غیر سالم یا دمعه با بعید اخراج گردد و معالجه موقوف است بر اینکه میل
ناقصه باریک را از دهان بواسیر داخل نموده جمیع مجاری غیر طبیعی را مخترق نماید تا

تا اتصال پدید آید ❀

مطلب دوم در سیلان دمعه بدانکه در قدیم سیلان دمعه را نامیده‌اند انواع دمعه را

که بیشتر از جامه طبیعی بیرون باشد و در این مطلب شخص وقت و ملک گذارد از دو از

و در اینمقام اراده و ملاحظه نمائیم هر مرضی را که ظاهر شود با رشح شدید دمعه که منقسم

بر دو نوع است که ذکر او اورده نوع اول سیلان دمعه بواسطه زیادی رشح ادرار

غدد نوع دوم سیلان دمعه در صورتیکه از امراض آلات مجاری طبیعی دمعه را الذ

چشم خارج بسازد ❀

اما خصوص نوع اول یعنی سیلان دمعه که بواسطه ازدیاد رشح شود بدانکه اینعلت منقسم شود

باشد چند و علامات اینها مختلف است اول آنکه اکثر مصاحب باشد با بسیاری از

اورام چشم و آثار آن و در علاج باطن اللازم سیلان دمعه نیز موقوف است پس بنا بر این علامت

است نه مرض و معالجه او مرفوع است دوم آنکه سیلان دمعه نتیجه بود بعضی از

امراض مخ چشم را بخصوص در اشخاص ضعیف النفس و در این صورت اکثر مزمن بوده باشد و از

برای رطوبت سرد و بارد و در اینصورت چاره بسیار قلیل است ❀

و علاج این قسم منوط است بمخلطی که ملتقیه چشم از قلیل پوشیدن اوراد ارفاده

از چشم و کافور دست حس موضعی باشد موجود باشد استعمال عصاره افیون و انبیح و ابدال

معروف است رجوع شود و بعدازان چیز دراز و خوش و قطور بلکه بر بلیه با ضماد العقاقیل

یا محللهای سبک تنها یا باضافه اشیاف مرهم و تقلیل اغذیه سفید خواهد بود و سلب
مقدار آنها باید از دواء دلکاوت حس چشم باشد تا آنکه مرض بهمان چشم گذرد
سیم شود در سبل دمعه عرضی بوده باشد یا به صدور شدت آن در محلک و در بجه و غدد از
در این صورت علاج موقوف بر رفع سبب است و در صورتیکه کاسه قرنیه یا جام
علاج آن از ورا رقم مرهم خواهد بود و چون این علت یافت شود در تغلیظ دوف
و صدر و تولیس و اکثر مثلو علاوه بر علامات مرض چشم بر علامات عمومی در بالای
بدن موجود خواهد بود و علاج هر یک از این اقسام را او در ابواب آنها گفته‌ایم ÷
دیگر در اکثر علت تغلیظ و جرب علاوه بر علاج داخلی تغلیظ و علاج مرض
التهاب قطور از محللهای رطبیه یا بهایی بهتر بیمول در باب اگر گفته‌ایم ÷
و در ازدیاد صدار ریا باید که بعد از مزاج نمود و در صورتیکه دکان دست حس حواله مخور
حوادث مرض موجود باشد از خارج وارد است یا به تشنج الیکاف شود بلکه کار
کرم رحلک ورفاده هجن و چون بالعکس همه حس موجود باشد التهاب موضع را
مخصوصه یا مرهم زینک احمر مفید خواهد بود ÷ و در سبل دمعه لوبس حسن الحلف
ملتف شود مزاج را الکلیل ثیری هم علاج موضعی موقوف است بر آنکه تا آنکه
شقیع درازی یا در ابین موضع بوده باشد ÷ و در سبل دمعه اکثر شود معه
خون به رنگ ... باشد بلکه بصر اوقات حلولی از دم صافی و از ادم حرکت و علاج

ادویه قوی است که بعضی از آنها مثل ... و در کف خود در مجاری سالم و ثوابل
عفونات باطله و ... حاصله و معالجه بوضع انفعالات ادویه قویه مخصوصه
چون سلوک رست درخت بازو و یا زاج ... است ❁
مطلب سیم در انسداد مجاری عنبه و دمعه و این علت اغلب عارض شود
بعد از احتراق مجاری عنبه و دمعه یا از درد یا از جراحت الکاله و تشخیص مالکه شود
این مرض باینکه مریض احساس میکند خشونت و عدم حرکت دمعه را با احساس
و چون طبیب موضع مجاری عنبه و دمعه را به دقت ملاحظه کند اگر از روی احتیاط
در آن موضع فشاره سازد بدون شکافته شدن طبیب بخوبی چشم
ریخته چشم ضعیف و شفاف است ❁
و علاج آن اگرچه این علت ردی نیست بجهت آنکه اکثر یک یا دو مجرا دمعه
کاست طبیعی باقی اند و اینها بتدریج وسیع شده باشد مناسب مجاری باقیه
مجاری مسدوده نیز گردند ولی چون مجاری دمعه جمیعاً مسدود گردند علاج نخواهد
مگر علاج جراحی که آن را راه ... بشکافند و ... چشم را بطبیعت ... داشته باشد
و در مجاری عنبه و دمعه قطره ای از لعاب ... دانه و امثال آن ... دارند ❁
مطلب چهارم در انسداد نقاط دمعه مراد که در ... ترشح دمعه از
نفس عنبه و نقاط عنبه طبیعی است ولی چون نقطه های عنبه و دمعه را

بز

نفوذ کند لهذا دمعه بعدل بصعوبت نازل و این مرض اگر نتیجه تهیج صلبه
کار جفن یا ملتحمه و غیره است و نیز ممکن است که علامت تهیج باشد و چون علامات
یا ملتحمه مسدود کنند مجرای عظیم دمعه بعد علاج پذیر نیست و لی در صورتیکه نتیجه
تهیج صلبه کار جفن یا غیره است معالجه سبب باید نمود و تا رفع علت شود
و چون لعطها ضیق شده باشند باید رجوع نمود به جراحی و بودن میل اورا که در علم
جراحی معروف است ❀
**مطلب پنجم** در ناسور کیسه دمعه و نواصیر بدانکه ناسور کیسه دمعه که گوشه چشم را بندد
قلیل الکثیر کیسه دمعه و نواصیر کیسه دمعه را بنامیم ناسور یا لقوه و در این باب
بر این ناسور کیسه دمعه مرض واحد است و لی متفاوت اند در شدت . و نواصیر را
و ضعف لکن چه تواند بود در آن نواصیر کیسه دمعه عارض شود از ضربه و ضغطه
یا از علل بدن ابتدا ناسور ❀
**اما علامات** در رفتار بدانکه لک را باسم معروف علم و عمل کمال ایراد
نموده در این علت چهار درجه قرار داده اند و بیت ❀
**درجه اول** آنستکه کیسه دمعه ممتلی باشد بودن نزله و رطوبت دمعه
بصعوبت از او عبور کند و قدری از آن دمعه بجهت آنکه نمی تواند از
راه بینی خارج شود از روی جفن اسفل بجهت عبور میکند به نحویکه سیلان دمعه

عود مشابه او است نه آنکه قرنیه و شبکیه هر سیلان دمعه است تا آنکس
کیسه او بود ❁

[illegible] رطوبت دمعه غلیظ و زیاد گشته بصعوبت و ضیق بیرون آید و حاله
در وقتیکه خشک شود آنچنانکه غلظت بهم رسیده باشد و رطوبت دمعه چون لعاب غلیظ
طبیعی از بینی عبور نمی‌نماید لهذا ابتدا در کیسه جمع کرده و بمرور تهییج او
او شود چون در ایام باران کیسه دمعه را فشار دهد رطوبت غلیظ اصفر اللونی
با دمعه از نقطه‌های دمعه خارج میگردد ❁

[illegible] تا کیسه دمعه که گفته شد در دوزاق اکبر است از هم قرار است که
تا آن منفتح نگشتن و در ادخال شده جرم اولین مرور جمع دمعه و عوارض
دمعه اصفر لون جلد با سیلان دمعه از فوق حفر الحاد و پوست بینی ... باشد
و چون محل تهییج را ابتدا ... تهییج معدوم گردد و بعد از رطوبت غلیظ
ملتحمی شکل رو از نقطه‌های دمعه خارج شود و چون برطرف شوم را اگر نکرده سیلان
دمعه از فوق حفر الحاد بر دخنه موقوف گردد و بعد از چند روز چون
کیسه دمعه ... ملا گردد ... در این حال مجاری بینی تنگ شده و ... تهییج گشته
و دمعه اغلب در جمع ... از ... تا سایر روز باشد ...
اگر در وقت ... آید رطوبت دمعه بهوات ... بینی ...

بمدّه متعفن گردد

و در بعضی در این زمان تهیج کیسه دمعه متعفن شود و ورم از اطراف دماغ و جانب
رطوبت اکاله در دخول او و کیسه دمعه شیشه شود بر تیه از اکثر [illegible] متغیر گشته
و در فضای ما بین بینی و ماق اکبر مجتمع شده برآید که از آن ثقبه رطوبت دمعه
بجهة جهت رحم عبور نماید

و چون این ورم عارض شود از هر سبب که باشد نیک نیست در انتهای این
ورم ورم و انفجار کیسه دمعه حادث بود و در این صورت ورمی با سرخی و در ماق اکبر و در
جفنین بلکه در جلد خارج بینی و جبهه و جفنه ظاهر شود با حمی و صداع و بعد درجه الم
معلوم است صد ورمی ما به حصد و [illegible] و در هر و اضعاف و انتهای اینها
حالت ورم را التحمه دهد تا کل اطراف لقضای بدن و دلیل حرارت جلد ماق
اکبر بقیاده و آن جلد تیره کبودی گشته منفجر گردد و در ریم حصه جهت دمعه غیر
غلیظ خارج شود و دهان و بعضی اجابت ملتئم شود ولی جنین خوناکی صلابت
باقی ماند بعد از ورم حاصل گشته متشفی گشته حالت فرنیت بعد سال

دوم آنکه دمعه جنین بدین نوع حاصل شود تواند که دهان و ثقبه بالای ما فوق آن
منفعه و از یکدیگر کنار کنده و در خارج بیاید و خروج دمعه از فوق نقاط
مردان تنگ بر وجه تراکم است

درجه چهارم چون درجه سیم است بعد ازانکه کار بتحلل دمعه و رطوبات منعطف
متصفات برابست می باشد ❊

اما اسباب متفاوت است که از فساد مزاج مریض و از فساد حال آلات
جوف بینی و جفن و حفره مقله در هر صورت اسباب امراض بر او غلبت
همیشه یا مفصله است و از جمله اسباب همیشه سن صباوت و شادیت و مزاج
بین فاسد و حار زیر است و از جمله اسباب مفصله مرض در امراض جفن دیگر
امراض عینی که توانسته باور بران مهری باشد و همچنین است برای ابقا غ انغ
عبور دمعه بعد از حی و مرجمه سبب آماس کیسه دمعه کرداد ❊

اما رفتار و القدمه المزمنه هر آنکه آماس کیسه دمعه را اثر آن نیز و امراض ردیه بمرد
بلکه ز ظاهر کیسه دمعه نیست بر حالت غیر طبیعی برکشد بجهه آنکه نه هلاک می باشد و نه
عمل باصره را مجرای مبارز دو لکوچیر با ورا عظم دمعه منعقد لکی از یشود و ورم برآمده
بجوف جبهه و با جوانب عظم داور او نماند و در این صورت سبب انجابر آن
است و منع مرض بوصیه دارد ❊

اما العلاج اهم کیفیات صحیح است و اهم بحرانی و بجهه علاج حفظ صحی با دو طبیعت او لکه
معلمی باید اسباب موضعی یا عمومی زایل و در ظهر بلا ارز الحمله چون علت مرکب
باشد بر ض مزاجی اول العلاج او باید نوشته و چون سبب علت آلات جوف بینی بود

باشد

باشد رفع او را نمایند و چون ورم جفن موجود باشد اول علاج او
کرده از بعد حول بمبردات رفع اسباب غرب کردند علاج کسانی که دمعه برد از
دمعهای دارند بمعالجات نشده و رمی مخصوص این علت بلا بهر نوع هر هر شش
ایام پنج یا شش روز یکبار فصد سر اماله چهار زر با اطراف اطال وضع نمایند
و در ایام بین رجوع نمایند اول با ضماده مطیبه بر موضع و بخارات طبیه از مجاری منفی
و با شیره محرکه و مسرعات الآلات تغذیه و جذابات [illegible] حصول و قوام
حالت رسیده در مواضع بعیده و [illegible]
و [illegible] اعلاج اغب که در [illegible]
بعضی ادات بواسطه قوه طبیعت و علاج موافق معالجه تام از اهم [illegible]
حاصل آید ÷ اما چون از علاج های مذکور نفع تام حاصل نگردد چاره نیست
جز عمل ید که بر پنج نوع است اول فرو بردن میل و حقنه کردن در کیسه دمعه
دوم وسیع نمودن مجاری غیر طبیعی سیم محرق نمودن مجاری غیر طبیعی بالمیک چهارم
چهارم احداث نمودن مجاری غیر طبیعی پنجم بسته نمودن مجاری غیر طبیعی را و لیکن
این اعمال چون جراح کامل لازم دارند در اینجا ذکر آنها بیفایده است بلکه باید
رجوع نمود بکتب جراحی ÷

مطلب ششم در بطلان جدول دمعه ÷ بدانکه این علت در ابتدا اظهار

شود با آماس صلبه عسر نفوذی انجم در ماق اکبر با عدم وجع که مصاحب آن مگر کرر
بود و سیلان دمعه دائمی و چون آماس صلبه مذکور کلان بود ازدیاد علت صلاح
نیست اوّل آنکه رحم صلب شده کیسه دمعه بالمره زایل گردد یا نوعی در او موجود
شود دوم آنکه لحم زائد غدّه نفوذی از جراحات شرطها در ماق اکبر حادث گردد
و آنکه لیست رحم او رجوعی زاویه انسی تحتانی جفن را مانند رشته جفن اسفل
منقلب خارج شود و معلوم است که لقمه المعرفه العلت در هر حال ردی
است و درد اشتداد ازدیاد شود و از قرار شده است برش ❖
علاج بهترین علاج آنست که در ابتدا اجتناب اشیاء صلابت موجود و لعوقی
صلب شده باشد محلول بگنند از سینات ... در پناه شعاع آفتاب را
روزی چند مرتبه تشمیس یابند و رشته‌ها از کتان آنکه مردان حملات را اوز آماس
وضع کنند و چون منفجر گردید بقدر امکان تنقیه افیون نمایند باشند و حوالی
پوشانید هر صفت از سینات ... کنند عصاره افیون
مثقال لوب کتیرا بقدر کفایت حبه حب سازند یا صبح یا شب دهند
و در اطراف عذیه ... بلوت باشد و چون ... از ...
هر آنکه فایده حاصل گردد رجوع شود لعاب ... و لحم زائده را قطع نمایند و موضع
مجروح را ابرشیم کتان آنکه متعلق اند ... باشند ❖

نوه

فقره دهم در سلعه حفره مقله ✤ این علت عبارت است از سلعه حاصله در نسج رخوی
محیط مقله هرچون حادث شود اکثر در جانب انسی حفره قرار گیرد و مقله را
بجانب خارج فشار دهد با بعدان دلمه دائمی و خوف از زوال شدن و حجم شده
مقله و صداع علاج پذیر دیگر بجز ید همین نوع که جفن بالا را بجانب اعلی کشیده
بتجویف درآورده نسیج غضروف مقله باشد و بموضع محدّب جلد و عضله مدور را از قرار دارد
عضله مثل بمانند و بعد از آن بواسطه ملقاط سر سلعه را بجانب خارج کشیده
بالسهولت او را از باقیه نسوج حفره مقله جدا سازند و گاهی نام که چندین دفعه
این عمل را نموده است بعد از اخراج نمودن سلعه چند دستمال کوچک را
بروی یکدیگر بطور مخروطی هر دو سمت فوقانی از تحتانی برگذارند بروی چشم قید
بندند تا بواسطه فشار بدا مقله بتدریج بجای طبیعی خود بماند ✤

## جمله دوم در بیان امراض مقله

### جزء اول در امراض اجزای مقله که جهت باصره خود نیستند ✤

فقره اول در ورم ملتحمه مقله ✤ بدانکه ورم این نسیج اکثر بسیار ... است و رفتار تابع
عروق او عظیم و سرخ تیره رنگ گردد بقسمیکه بالای عروق ملتحمه را از عروق
قرنیه که در تحت اوست تشخیص میتوان داد و عروق عظیمه از قرار رفتار حرکت
جفن متحرک باشند بعکس ورم قرنیه که عروق مستور از تحرک خود مقله حرکت

باشند و چون بطول انجامد ملتحمه در موضع قیلی باکثر سفید مانند چیزی کرده دلی وجع قیلی است و سبب این علت بثیت که در وی اجزای صغیره خارجی بروی تعلق

و علاج این علت از قرار است که بیان کرده در تعریف ورم حارجی علت در فقره اول از جزء هم از این جمله ورم مشغلای بیان خواهد شد

فقره بیم در بیماری پترانه یا ارش باشد و این مرض عبارت است از ورود عروق و سوی صغار ملتحمه قرنیه که در مابین فضای العروق باقیه کاذب بعیده های بحرکت سبید میکرد و چنانکه از تصویر شم ظاهر است و چون این نسخ کاذب علت بعضی بیمار بعضی اجات صدقه و عینیه غیر مایان کرده ✤ و اکثر اسباب این علت شور زائده یا انقلاب جفن مراحل است لکن بعضی اجات ملتحمه موضعی پراه خبار و رباح افرنسه یا ملتحمه ورم شده دمع علت بود ✤

والقدصه این ورد یکراه بود در صورتیکه علت حدیث و علاج ملایق بود شد و لی چون زیاد تر شن و عادی کرده اغلب کورت قرنیه تیمار و چون سببی ملتحمه شور زائده یا انقلاب جفن بود باشد اکثر بحکمای حولی از رفع علت تحلل رود ✤

اما علاج متفاوت است چنانکه وضع عنق و خرقه بسیار بلعبات لاذع باشد در صورتیکه علت حاده نه الحقیقه بود اطباء ورم حادث شده باشد ✤ اما چون علت

مزمن

مزمن گردیده و بسبب مزاجی گشت روزی یکبار دفعه قطور نمایند از این نسخه
تعلیق افیون نیم جزو نشاسته نیم جزو یا درور نمایند از این نسخه قدری سفیده مسحوق
شش جزو سرلغات در اوین یکجزو یا از مرکبات دیگر در کدورت قرنیه
که خواهش استعمال نمایند و چون از اینها نفعی عاید نگردد و کحال ها اگر رجوع نمایند بعضی بد
ه حروف مذکور را با قدری گرفته نمایند و ایشان شرط کحالیت همین آراء بعضی مقطور
ادویه قابضه رجوع شود تا علت عود ننماید و بجهت رفع وی در از بعضی حادث
بشود استعمال جدابات در موضع بقیه سفیده چهارکرد ❁ و در بعضی اوقات بدون
عملی بسیار مفید افتاده است استماع شد عنبر خالص در زیر طاقچه پهلو نشست
سخت شود تخم مرغ با پوست که شسته باشد پنج الی ده عدد در سرکه بقدر شش صد مثقال
تخمها را یکشبانه روز در سرکه بگذارند بعد از آن سرکه را ضبط نمایند و از کاغذ صاف
نموده و صاف کرده را در میان ظرف چینی در آفتاب قوی یا در حمام ماریه بگذارند
و خشکیده او را از مرسبانه روزی یکدفعه یا دو روز در چشم زرور نمایند ❁
فصل بیستم در ظفره که باصطلاح اطبای فرنگ تری قووم نامند بدانکه ظفره
و ناخنه نامند عضوی مثلث شکل متعدر که ابتدا ناخن بدون وجع و قاعده
او در ماق اکبر و نقطه او در محاذی قرنیه باشد و بسهولت با غاثت انزی
از موضع خود بلند توان نمود ❁ و این ظفره یا بسیار لطیف و نازک است که خیس

باور انیست با بودن عروق قیح در او در این صورت کم ماندن فرنگ
اور اسری قوام سواد یعنی طبقه نازک گویند یا بسیار غلیظ است مانند جلد و دیگر
صورت معروف است به بیری قوام کرالوم یعنی طبقه غلیظ و این پرتوی از تصویر
هشتم هاشم شناخته میشود ❖ و آنکه باور از اشکال طبقه تغییر میابد موضعیکه قاعده
او در فوق مقله نه در ماق اکثر است ❖

اما اسباب او اکثر مجهول است لکن بعضی اوقات از ورود اجسام خارجه
بر او مانند ریگ و آهک و ریگ ریزه حادث شود ❖ و این علت حادث
گردد اکثر در شایخ و در شبان و اطفال نادر الوقوع است ❖ و تعدد المعد
اکثر چند است ❖

اما العلاج رفع اوقات طبقه چند بواسطه دوره از نوافات که در اول
هر قبل ذکر کرده رفع شده است و تاثیر این دوره زیادتر گردد چنانکه ان شاء الله تعالی
طبقه را با این گرفته لکشفند ❖ ولی چون طبقه روی قرنیه عبور نماید و غلیظ
شده باشد بهترین انواع علاج ازاله او است بواسطه عملی چنانکه در کتب
جراحی مسطور و مذکور است ❖

فصل جدام ورم قرنیه که بفرانسه کراتیت خوانند و در این علت قرنیه
ابتدا اجزای کدورت بهم رساند و شفافیت او نقصان پذیرد تا

جزء حمرت در او ظاهر شود و بتدریج مبدل بحمرت کثیر قرنیه گردد با وجع
وخوف از روشنی و احساس ثقل و سنگینی است هرچند که ورم اشتداد یابد تواند
به سبب اجتماع رطوبت در بطون او گردد همچنین نیز در ورم قرنیه رطوبت
بیضیه تواند زیاد گشته بعلت که بعضی اوقات دیده شده که این علت بعد از
زمان طولانی بسبب استسقای مقرر شود ✤

علاج این علت موافق علاج ورم ملتحمه است از قراری که در شعبه اول
از جزء نهم از این جمله بیان خواهد گردید بعون الله تعالی ✤

شعبه نهم در بیان کدورت و لکهای قرنیه ✤ هرچند که از این جمله امراض
در نزد کحالان قابلیت تام دارند بجهت آنکه بمقدار قلت یا کثرت مانع از
عمل باصره است و این مرض بر چند نوع است ✤

نوع اول کدورت روی قرنیه است که غالباً حادث شود از بثور در
صلابیه که بعد از کمال رفتن عروق کثیره نسج کامل لطیف هم در ما بین عروق
مبهم مبدل بیاقته بیض گردد و در روی قرنیه باقی ماند بعلت که نقاط نقوش
رنگ در روی او حادث شود ✤ و نیز سطح خارج قرنیه تواند بعلت
مسامات از اجرام حیلکاری شود از اول چنانکه بشره انگشت غلیظ
میگردد از استمرار کار کردن در بعضی از صنایع ✤ و همچنین سطح خارج قرنیه

عیطا میگردد بعد از ورم سطحی او یا ورم ملتحمه در صورتیکه رطوبتی در حالی از ورم گرده
کیفی رفته باشد یا اینکه سطح خارجی قرنیه در بعضی مواضع یا در یکموضع مخدوش
مجروح شده باشد و در عمق ان قرح ملتحم یا رسم مجتمع گردیده باعث کدورت
قرنیه شود ❖

نوع دوم کدورت جرم قرنیه است او اطلاق یافتن رشح ورمی و منجمد
شدن بعد از ورم این قسم بیشتر شیوع دارد و از قرار حجم و غلظت اسم او
مختلف گردد بیک قسمی اینکه لکه حاجب ماورا باشد البیاض فرنگ
ادرا التقلوم و هم نوکلا و هم نی گویند و قسمی را که تمامه حاجب ماورا
باشد ماکاریتا و البوک و لکم خوانند و عارض میشود این کدورت از رشح
رشح ورمی و در مابین لایهات سالم قرنیه که یا منجمد گشته و مابین انها بهمان حالت منجمده
توهد باشد یا خود سبب لایهای کشته بعوض لایهات زایل شده. با قسام دور از جمله
اسبابات انها است ورم شدید قرنیه و التهابات او اما در خصوص لکه هائیکه
در سطح داخل قرنیه میباشد اکثر در مدائیکه انها نتیجه ها شده رسوب اجزای ترشحه
در حالی شود بعد از ورم عنبیه ❖

نوع سیم اشکه بعد از زایل شدن بعضی از لایهات قرنیه ترشح ورمی را سبب گردد
و لایهای باقی لایهات سالمه بنوع غیر طبیعی بگذر التیام یافته اثر جرحی در قرنیه باقی ماند

بجا

حالتیکه بعد از آبله در چشم مشاهده میشود ❖

نوع چهارم آنست که بعد از حصول ریم در طبقات قرنیه ریم تمامه بیکبار خارج نگردد و اندکی از او بهانکات ریمی در اجزای طبقات یعنی قرنیه متمکن گردد ❖

نوع پنجم آنست که بواسطه نقصان بیشه کدورت قرنیه حاصل گردد از آنجمله است که کدورت قرنیه مادرزادی و این قسم را از نقصان بیشه دانم بجهت آنکه اغلب بچه در حین تمام زدوش میگردد و در صورتیکه بعد از تولد طبقات ... و قوه طبیعت رنج و قسم دیگر از این نوع مخصوص شیوخ است که بیونانی قرن یکوف و بعربی ارکوس شیخ نامند یعنی حلقه پیران همین است که اکثر حلقه سفید در اطراف قرنیه و این علت هرچند نادراً در سن چهل سالگی دیده شده است ❖

ولی اکثر عارض شیوخ میشود بعلت الی اسکار و سبب او رسوب قطرهای دهنی ملاشه در مابین الیاف قرنیه در انتهای عمر از جمله حالات طبیعی است مانند سفید شدن موی کدورت زجاجیه ❖ و باید دانست که در علم کحالی فرق کنند ما بین لکه‌هائی که در مرکز قرنیه و یا در اطراف اوست و در این حال چون ملاحظه نمایم تأثیرات قرنیه را بر اعمال باصره معلوم گردد که هم بهتر بر اعمال باصره هست چونکه بعد از قرار چشم وعضلات مقدار قرار آنکه

لکهای مرکزی یا محوری بوده باشد ❖ وچون مادرزادی بوده باشد یا در ابتدا
طفولیت عارض گردد اغلب سبب احولی شود بجهت اینکه عضلات چشم شل طبیعی نموده
قوه ندارد که مانع از اختلاف حرکت مقله بوده باشد وهمچنین عوارض کدورت قرنیه در
ابتدای عمر سبب در بعضی مرضی مقله را الحرکت دائمی بازی گرداند و این قسم حالت را
بدین نیستاگمس خوانند ❖

اما تقدمه المعرفه مختلف است از جهات مکان لکهها و مدت و مهام انها وغیره معلوم است
چنین تحلیل بردن ماده خارجی لازم باشد تقدمه المعرفه جید خواهد بود و بالعکس اگر دیربه باشد
در صورتیکه کدورت بواسطه از قروح یا بواسطه التهاب گشتن ماده ترشحه لعابی آمده باشد
ونیز معلوم است که لکهای سطح خارجی آسان تر از لکهای جرم قرنیه یا سطح داخل او زایل
شود و علاج لکهای جدید بسیار آسان تر از لکهای قدیم علاج پذیرند همچنین لکهائیکه بکیفیت حادث ماده
میشوند زودتر علاج پذیرند تا آنکه لکهای شوره یا رنگ سفید که علاج آنها بسیار صعب میباشد
ونیز مزاج سالم و سن شباب تأثیر بسیار در تحلیل بردن کدورت دارند ❖

اما العلاج مدامکه التهاب حدیث کدورت برطرف است ❖ نوعی از آن لکها را الکل دارد
گردانیده تحلیل بردن آنها آسان شود چنین نوعی که مجدداً حالت تورمی در چشم حادث
نمایند بطریقیکه عمل ترشح و قوه جاذبه عروق تیز گشته و قوه مزاج زیاد شده کدورت تحلیل رود
نوعی دیگر آنکه بواسطه عمل شیمائی مخصوص یا بواسطه ترشیح ماده غیر طبیعی علاج حاصل گردد

بان

و نیز علما عنوان ادویه ضد لکه‌های قرنیه را بچهار نوع منقسم نموده ✤

اول از آنست دهنیات چون روغن کدو و روغن اطلا و روغن کبد ماهی غزال للالا و روغن بادام و روغن مخ عظام حیوانیه و روغن زرده تخم و روغن کبد ماهی مخصوص خنازیر باشد و روغن عنبر دویم از آنست محلول عصارات تلخ مانند عصاره شوکران و برگ گردو و صبر زرد و جنطیانا و غیره که از ده الی پانزده گندم از آن در یک مثقال آب محلول نمایند سیم از آنست ادویه محرقه جدا از قبیل [illegible] اینوله و محلول سوبلیمه و محلول نیترات دارژان و محلول [illegible] و بورق ارمنی و پطاس کستیک و محلول کربنات دو سود و ید و یدور دو پطاسیوم و مرهم جیوه سرخ و کلمل چهارم از آنست ادویه که ماده عنصر طبیعی را اثر نشان دهند و ساییده میکنند چون قند رم سائیده و کف دریا و کف شیشه و بوره سحوق و [illegible] و غیره ✤

و چون مقدمه از هر یک از این ادویه را بیان نمودیم لهذا بهتر است که چند نسخه معتبر درباره این ادویه ذکر نمائیم تا بیماران مستور العمل عمومی در خصوص آنها بردارند

اول بگیرند کربنات دو سود خالص دو گندم آب مقطر پنج مثقال دویم بگیرند زهره گاو و عصاره شوکران و عصاره کنه که از هر یک دو نخود آب ده مثقال سیم بگیرند کلورور دو سود و صدف سکلس بالسویه ذرور را در او استعمال کنید چهارم بگیرند جوهر نوشادر ده قطره روغن کرچک ده مثقال با کتیرا مخلوط نموده با قلم مو استعمال نمایند

پنجم بگیرند کندر ده مثقال قند سفید و ورق طلای خالص از هر یک سه نخود عصاره
صبر زرد و عصاره افیون تا آب از هر یک یک نخود و نیم حل کرده خشک قطور نمایند ششم
بگیرند دار فلفل یک که عصاره افیون با آب کندر ده مثقال
محلول کرده قطور نمایند هفتم بگیرند زنبق احمر یا زرد کرده با سه مثقال
با یکدیگر مخلوط نمایند تا مرهم شود هشتم بگیرند قلاب آب مقطر مثقال
قطور نمایند نهم بگیرند ده نکاری قند مسحوق با بوبه نفوخ در چشم دهم بگیرند
دو تو دو مرکور مرهم سازند هجده نخود روغن ده نخود مرهم ساخته با قلم
میل استعمال کنند یازدهم بگیرند بوم نخود آب مقطر پنجاه جزء محلول ساخته
قطور نمایند دوازدهم بگیرند سیزدهم بگیرند سولفات رنگ
و سولفات کیورد قند مسحوق از هر یک شش گندم آب مقطر مثقال تعلیق افیون
قطره مخلوط شود قطور نمایند چهاردهم بگیرند دو نخود تعلیق افیون
مثقال مخلوط شود با قلم میل استعمال کنند

اما دستور العمل عمومی در خصوص استعمال ادویه مذکوره القدر امکان شروع نمایند به
ترکیبات ضعیف است یا مقدار قلیل استعمال کنند تا هیجان شدید عارض
نگردد و بعد از آن بتدریج به ترکیبات قوی پردازند هر نسخه که تجربه حاصل
نشد آن هیجان را دارد نمایند و بعد از آن بالاخره

سیم ادویه قوی را چون اسقاط زیاد لازم باشد تا با سیلان خلط و یا دخس برهم شود
و چون اسهال برهم لازم باشد بهترین انواع آنست هر از اند العوف
لاارزیر انجیده قطره روغن بادام مخلوطه سازند پس از آن برهم سیاه باکره لی
دخس نمایند و چون اکثر براهم بعد از زمان طویل خراقت بهم سازد ابهند اد راز
صورت اسهال را بمقدار قلیل مرتب سازند و برهوی عوض نماید چهارم لازم است
داشتن آنکه بهترین ادویات بجهت استعمال ادویه ضعیف که دور لی شب است قبل از
خوابیدن و چهار روز چند دفعه خواهند مراهم را اسهال نماید بعد از اکثر
بعد از بیدار شدن و بعد از غذا خوردن و بعد از حرکات شدیده چنانکه وقتی
زمانی است ردی مگر آنکه چشم بسیار قابل الحس بعد و هیجان شده لازم باشد ❊
پنجم بهترین انواع اسهال قطور مخلوط است ادویه است که بر لیف نیست خوابیده
یک الی چهار قطره از ترکیب ملایم در ماق کبیر قطور یا با قلم سوئی روی که طلا است
و چنین مراهم رحمی نوده اند که از زور امعقد از رحم بیک بواسطه قلم موسوئی
در زیر جفن اعلی که از زیر یا بواسطه انگشت در ماق اکبر قرار دهند پس از آن دلک
ملایم بر روی جفن نمایند تا مرهم بر روی جمیع مقله پراکنده شود ❊ و قاعده استعمال
در زور و نفوخ چنانست که قلم موئی را با آب تر نموده و بعد از آن خردلی از آن
دارو را بهم و گرفته بر روی لکه طلا کنند یا هم ادویه جات با نیم کوره لابواسطه

کاغذی حایل باشد بروی قرنیه باشند نه آنکه ادویه را میان هم انگشت یا روی
چوب گرفته در زور باشند ارکه دست شاه عرق یا دلو داشته باشد و چوب
عفنا بچشم کوبیده شود ❁ وچون قدم ادویه بطریق مذکور بروی قرنیه استعمال
نمودند لازم است که چشم را محفوظ دارند از روشنائی و ریاح شدیده
وچون نیم ساعت از استعمال ادویه گذشت چشم را با آب ملایم بشویند و پاک
نمایند **ششم** از جمله علامات نیک استعمال ادویه است سیلان دمعه
قبلی و حدوث حرارت جزئی جانب انسی جفن و تقبض و خوف از روشنائی تا
مدت ربع ساعت و از قراریکه این علامات شدت و یا خفت دارند
ادویه دیگر بسبب مذکوره را تغیر خواهند داد **هفتم** چون اغلب اوقات چشم
بعد از استعمال طولانی یکی از ادویه عادی می‌گردد و بعد از عادی شدن
دیگر تاثیر نبخشد لهذا از جمله لازم است که بهر چند روز ادویه مستعمله را تبدیل
سازند و اصلا دور از استعمال ننمایند یا ادویه معموله مریض را بهر چند وقت
تبدیل نمایند **هشتم** در باب این علاج اغلب زنا شدن عروق ملتحمه و مویه نبعه را
بواسطه نیشتر صغیر نوعی که یک الی دو قطره دم از آنها خارج گردد نفع کلی خواهد بخشید
**نهم** شرط کلی در علاج کدورت قرنیه صبر تام طبیب و مریض است ❁
**فصل هشتم** در برآمدگی شکل قرنیه ❁ هر آنکه بعضی از کحالین این مرض را

الپن

استافیلوم کنیکوم نامیده اند و بعضی قسمی از اقسام موروج ابر اهنان بوده‌اند
چون موروج عبارتست از قوس عنبیه با اتصال غیر طبیعی او بسایر نسوج که در این
مرض موجود نیست لهذا این علت را از اقسام موروج محسوب نمی‌نمائیم و
بر آنکه شکل قرنیه نمایش نمودیم لکن چه این علت از جمله علل مادهٔ چشم است
و لا چون اثر او بر عمل ابصار کم است لهذا بعضی تفصیلات او را در اینجا
بیان می‌نمائیم پس بدانکه در این علت قرنیه بتدریج مایل بقدام گردد بطرز مخروطی با
قاعده پهن بدان قاعده که نوک او در وسط قرنیه باشد و گاه در این علت غلظت
نوک او بیشتر از غلظت قاعده روست و از این بابت است. هرچیز مورب
او را ملاحظه نمایند لکن حاجب با ور انباشد و بالعکس چیز از روبرو او را ملاحظه نماید
حاجب با ور او مانع از تشخیص حال عنبیه و حدقه است و حول در این علت
شعب روشنائی بنوع غیر طبیعی شکسته شکسته گردد و بدان اشیاء بعیده نیز غیر ممکن شود بجهت
سهولت تشخیص تصویر آلات چشم را در شکل نهم نموده ام و این علت در جوانان
بیش از شیوخ حادث شود و در بعضی اوقات دیده شده است که قرنیه تا چند منفذ
بر آمده و بعد کارج گردیده بوده بدون آنکه ورست نوک او ❖

**اما اسباب** این مرض تا کنون کما هی حقه معین نشده ❖

**اما علاج** بعضی اطبا تکلیف نموده اند که برای اخراج رطوبت زلال بیضه را اخراج نمایند

ولیکن تا کحال از این عمل مشاهده نشده است و بهترین منافع حاصل گردد

از مطبوخ برگ توتون که یک مثقال او را در سیر آب بجوشانند تا نیم سیر باقی ماند و

روزی چند دفعه چشم را به او تغسیل نمایند و شام و وقت خوابیدن از یک الی دو قطره

در چشم قطور نمایند ⁘

قرحه ششم در قسم قرحه که بلون اسم قرحه سیل باشد ⁘ و آنکه اسم عفنت و لوع عار [illegible]

نوع اول آنست که ماده از جسم پرده اولی قرنیه وارد شده و پرده خارج او سالم مانده [illegible]

گرد و نوع دوم آنکه پرده خارج او را اثر قرحه بهم رسانیده پرده داخلی او را فشار دهد و خارج

گشته باشد قسم اول را اسم عفنت و قسم دوم را اسم قرحه ⁘

والقدمة المعرفة موقوف بانقسام او است از آنجمله در قسم اول علاج بهتر باشد که آنکه

راه علاج آن نیست و هرگاه [illegible] استعمال کنند تواند [illegible]

پرده خارجی قرنیه شود و چون انقسام از قسم قرحه عظیم برد اکثر علت دفع [illegible] و دور [illegible]

[illegible] صدمه تغیر یافته و ضعیف [illegible] که جهت العیار صعب و برای ادامات غیر ممکن باشد

و در نوع دوم المعدمه المعرفه چندان ردی نباشد اگرچه در این حالت از نوع [illegible]

و دور انقسام دوم احتراز لازم است از راه [illegible] و بهترین معالجات در این صورت

[illegible] که [illegible] در چشم لعاب به دانه است [illegible] العلاج نمود

[illegible] الکلیت [illegible] در [illegible] مانند کشیدن [illegible]

[illegible]

سبب نهم آنکه ملک او را احتمال کنند بواسطه هم دخول او در مقله حصار
ضرر کلی از او

فصل ششم در ورم جلدیه و کیسه او که لغت اسم ~~لا ثیث~~ نامند و هم آن را کیسه گویند
گویند آنکه امراض انثیین بصاحب است ورم لنوح عین را اوراق را دن
بسیار باطل کرده بین نفخ ورم است امراض اکثر سال باشد از بارها خرزه حشم باصله اماما
قبل بخصوص در جبهه و در عمق سفله و چون مرض طاهر شود رجوع بخصوصه در بها
سنت در وجوه در این حالت ملکات عصاره دانه و اشیاء او را در حشم
قلوب بانه و لی از آن صد قدر املاء حفظ کنند احتمال دم در او هر اثر در
صدیکه بر واسطه وزن بین هر شش نفس عضو را از کثرت تا در صدیه را املاء حفظ بایند
در کیسه او عروق کثیری ظاهر شود بلکه در ضیق ورم حالت طبیعی عروق دقاق او را
مشاهده نتوان نمود در این حالت زرم ورید و شریان در او بلاریق واضح مرئی گردد
و همچنانکه در ورم قریه باطن این عروق با منجمد فصد کرده هر جنب که در بیت مشهور
همچنین در باطن عروق غیر طبیعی جلدیه با ده منجمد حصه شده که سبب او لایت مرادها
است و این قسم ورم در رفتار بامه سایر او را حشم است هر طریق
ریاضت کرده یا مرهم کشته یا منجمد محفوظ باقیاند

در علاج انغلب علاج ضد ورم مخصوص است و چون لفظ و لی با علاج ورم عینه از آن

لهذا انکار او موجب لطوبی کلام است ❖

فقره نهم در آب مروارید که بعضی آنرا انگشت نامند ❖ مراد که آب مروارید عبارت از رطوبت کدر است در جلیدیه یا پیش از وی افزوده ایا یابد ادراک حادث شود بنحوی که مانع از ابصار گردد و چنین دانند اگر کدورت ... است این مرض تواند که مشتبه شود با سیاه و مرض مخصوص عصب مجوف است لهذا علامات تشخیصیه این دو را در این مقام ذکر نمائیم تا هر قسم هر یک در تحت خود بیان شده ❖

## در آب مروارید در آب سیاه

اول مریض هر چه بیند مانند دخان بیند اول در جای جلا از نشر صورت بیند مانند یک غبار دور از ... شود

دویم نقصان ابصار مقدار کدورت است ... دویم نقصان مردن کدورت و صحت است

سیم در هنگام اکدورت اکثر در وسط ... سیم کدورت بر قعر ... در خلف جلیدیه است

چهارم چون مریض قدری بطرفی نگاه در اطراف ... چهارم این علامت ... ❖

حلقه سیاه رنگ مشاهده شود که بسیار ... از جلیدیه تر ...

پنجم در صورتیکه آب مروارید ابتدا الحدوث است ... پنجم تفاوت ابصار در حلقت تاریکی و روشنی جلیدیه واضح است ... مدار و بلکه ... سبب او است ... صورت هر حقیقه تشخیص ... ولی ... از ... زیاده ... در موضع ... بالکل باز گشته ... ابصار ... بکلی شود

وسع سکر ادراک چشم علیل شخص نواحی را در
موضع قریب باقناست ولیکن چون آب مروارید
باشهار علت ابصار در حال روشنی بهتر از تحیلات
در روشنی ادراک است و دلیل این مطلب واضح است
که ذکرش مناسب مقام نیست

بواسطه ترشح آب در حدقه سبب نزول
آب سیاه قطع عصب مجوف بوده باشد و
بالعکس بعد از نوشیدن شراب علت ابصار
ویکا بعدم شود در حدقه سبب او
هیجان دم بوده باشد

ششم تاریکه جدید علتی منحصر شده باشد لقا و
گاه در ابصار بواسطه استعمال عینک محدب
حاصل شود بجهت آنکه عینک محدب اشیا مرئی را
خورد را بزرگ نماید و در صفحه درون عینک
حروف را از یکدیگر متشخص نماید و بواسطه عینک
مذکور بسهولت توانند تشخیص دهند

ششم هرگاه بواسطه عینک لقا و ... در عمل
ابصار ظاهر شود و نیز ابصار تفاوت نکند
خواه مریض مقابل خود یا از طرفین نظر نماید

هشتم روشنی چراغ چنان بنماید که در دوران سفیدی
اطراف او را احاطه کرده چون آن زوال
ظاهر شود مریض چراغ را نبیند و بعوض او دوران
سفیدی را اطراف او مشاهده شود

هشتم در اطراف روشنی چراغ چشم
حجاب آب سیاه مانند قوس
قزح مرئی شود

نهم چرا چشم را بهم گذارند و در کنار

نهم چون حال مرض در عصب مجوف ا

چنین بر اینکه یاجم اثبت چاپس لهذا از ذلک چنین بروشنی حاصل شد و این
روشنی در حروف منعقد شود در ابطه تحرک شعب علامت کها است بحرته لکه بر خراجات انعقاد
دقیقه عصب چهره که کتابت صحت است الشده در تحجم هم آب مروارید و هم آب سیاه
............. موجهای دور این صورت آب مروارید نوع از
............. تشخیص این آب سیاه خواهد دید لیکن در این صورت
............. اینعیدست شهادت التشخیص راههای خواهد نمود

و چنانکه از تعریف آب مروارید معلوم گردید این مرض منقسم است بسه نوع

**نوع اول** آب مروارید در رابطه کدورت کیسه جلیدیه ❖

**نوع دوم** آب مروارید حادثه از کدورت جرم جلیدیه ❖

**نوع سیم** آب مروارید عارضه از کدورت کیسه و جرم جلیدیه باندراک ❖

**اما نوع اول** اکثر ابتدا نماید از اطراف کیسه جلیدیه نه از وسط خواه
نوع خطوط و خواه نوع لکه چنانکه از تصویر هم معلوم میگردد و درین کدورت بزودی
سرایت نماید بجرم جلیدیه مگر در شبها که کابت خود باقیماند و در شروح بهو
بنوا ... دیده شده است ❖

**در نوع دویم** او که از تصدیر یاد هم میلن است اکثر ابتدا انبعاث لکهای لکها گه باید است
بصورت در وسط جلیدیه و بتدریج سرایت یابد باطراف او و این قسم بنواد

در این

در شرح ستر اول است ❁

و نوع سیم شایع تر از هر نوع دیگر است و این قسم از آنهاست که در ابتدا نمود شده
رنگ کدورت آن سفید مانند طباشیر و یا شبیه بلون مروارید است و در جمیع
اوقات تحت کدورت بلون طباشیر و مافوق آن مروارید می گشت
بر عکس چنان می نماید که کدورت صلبیه یعنی آبی است که در مجاذات هم بر روی یکدیگر قرار
گرفته اند ❁ و باید دانست که هر یک از این سه نوع را نیز اقسام متعدده است
چنانکه نوع اول را به سه قسم منقسم نموده اند از قرار یکه کدورت در قدام
یا در خلف یا در جمیع لیسه باشد و نوع دوم و سیم را نیز به اقسام مختلف منقسم نموده اند
از قرار غلظت و رقت کدورت و لون ترکیب ... و بعضی آنها
چون مدرس تطویل کلام است در این مقام ذکر نکرد و بعضی از تقسیمات که لازم است را
بجهة تشخیص و علاج در موضع خود بطریق اختصار بیان خواهیم نمود از انجمله علامت بر انعقاد
ممکن کدورت نفس کدورت نیز مختلف است از قرار یکه صلب یا لین یا ر
قیقی باشد چون رقیق بوده بین حلقه سیاه رنگ در اطراف حدقه موجود است
و جانب اعلی صلبیه اگر روشن تر است از جانب اسفل و الصاق مریض
از جانب اعلی حدقه ان نقصانی دارد و در صورتیکه مریض مدتی بر ان حرکت
نشسته باشد چون سر مریض را حرکت داده شود الصاق زیر ... شود ❁

ونیز باید در تشخیص آب مرواری ملاحظه نمود که مرض بمنتها رسیده است یا نه
واورا رسیده نام نهیم در صورتیکه نزد او با تمام رسیده یعنی بیشتر و غلیظ تر
و صلب تر از این متغیر دیگر نخواهد شد و این تشخیص تشخیصی است بسیار صعب جهه
آنکه گاه درست تولد مرض یعنی بعضی قسمی از جلیدیه را ابتدا سخت دید با وجود آن
رسیده نمیشود یعنی تا چند سال آسوده دیگر نمو نماید پس بنا برین بهترین انواع تشخیص انتهای
آب مرواریه زود ملاحظه تمام شدن سبب اوست و از روی ارتفاع نحو مریض
در حالت که درست خوب در برگشت ملایمی بیش از آنکه سابق بوده بگردیده است
و همچنین اعتنا دیگر در تشخیص آب مرواریه ملاحظه نمودن اتصالات او
میان از انجمله ترانه جلیدیه را از تغییر که مکان اوست بجز از قلق یا گره خارج
و متحرک شود بلکه چون بکلی خارج گردد در پشت مقدم جای گیرد یا بعلت عدم آ
جلیدیه اتصال غیر طبیعی با عنبیه حاصل نماید بواسطه ورم عنبیه خواه این اتصال کلا
یا جزئی بود و تشخیص این حالت بواسطه تقطیر محلول بلادانه سهل است بجز این
نوع که چون اتصال به عنبیه موجود نیست رگ غیر مدور در حدقه ظاهر شود ✤
عدد ده بر مذکورات باید ملاحظه نمود مرکب بودن آب مرواریه را
به امراض دیگر ✤ از انجمله ترانه مرکب بودن بعضی از اقسام امراض
حاده یا مزمنه عینی و به آب سیاه ✤ چنانچه قبل از این مذکور شد

از راه دادم

آب مرواریدها را با کدورت دیگر عین که توانند با آب مروارید مشتبه
شود ذکر نمائیم پس هر آنکه بر خراجات حدقه ملوث دارند شیء رقیق صافی نشود
از ورم عنبیه هم ای ترشح را البیضیه کثرت کثافات ناسیه و تحبیس هم میشود
از آب مروارید عنبیه با آنکه در کثرت کثافات کدورت در حدقه و ضعف
رویت و عنبیه از ترتیب طبیعی اخاهم است و اگر اخاهات ضیق گردد بلکه
بر اینکه از مقدمات و اقرار مریض یا طبیب موجود بودن ورم عنبیه معلوم
خواهد گردید و بر اینکه برخی اخاهات آب مروارید مشتبه گردد به کلوم هم مرض مخصوص
رطوبت زجاجیه است ولی در این مرض وجعی محسوس است که در آب مروارید
حقیقی وجود ندارد و غالب با بودن این وجع مریض مبتلا به نقرس است ❁
و چون در علم کحالی فرق میگذارند مابین آب مروارید موروثی و آب مروارید
غیر موروثی لهذا چند کلمه در خصوص آب مروارید موروثی بیان مینمائیم پس هر آنکه
این قسم علت عارض میگردد بواسطه عدم صحیه به باقیت نمو آن و از قرار تجربه‌ها که
اطبای تشریح حاصل نموده اند آنست که صحیه در آخر ماه دوم یا سیم ابتدای تکون
جنین در رحم شروع در نمو مینماید و چون بواسطه اسباب مجهوله نمو آن متعوق
افتد موجب عروض آب مروارید خلقی خواهد گردید ❁
اما اسباب آب مروارید بر سبیل عموم اول ضربه و ضغطه است هم از

اسباب خارجه وارد و مستقله گردند مانند غبار و امثال آنها و برخی اجابات
به جهت موجب حدوث آب مروارید شود ❖ و نیز شیخ در احکام اثبات
اسنان بعضی اجابات تأثیر ضربه و ضغطه نموده بجهت آنکه حرکات تشنجی شدید
عضلات چشم که بطبقه جلیدیه را منحرف نماید **دویم** عام‌ترین اسباب این مرض
ورم جلیدیه است چنانچه در قرحه‌سازی تن بیان کردید **سیم** سن شیخوخیت است که
در اینحالت بواسطه علت گشتن بعضی از عروق در جلیدیه تغذیه تمام حاصل نشود **چهارم**
بعضی از امراض مزاجی است چون مزاج خنازیری و نقرسی **پنجم** شدت حرارت و روشنی
با اثر روشنی است و سبب مخصوص حدوث این مرض است بدلیل آنکه آب مروارید
زیاد زیادتر شود در اشخاصیکه در آفتاب شده زیاد بسر برند و همچنین در
حدادین که زیاده مجاورت با شعله آتش نمایند **ششم** تأثیر ابخره خصوصاً معدنی
است چنانچه آب مروارید اکثر الوقوع است در عمله‌جات معدن نمک طعام
و بواسطه است و در فرنگستان شایع شده بجهت توضیح عملی مبادی آب
مروارید در چشم حیوانات حاصل نمایند و هرگاه چند روز پیاپی در چشم
آنها اسید نیتریک یا اسید موریاتیک همراهی ده وزن آب قطور نمایند تا آب
مروارید مصنوعی در آنها حادث گردد ❖

**اما المعالجه** بدانکه علاج آب مروارید را بواسطه ادویه داخله و خارجه

بلکه

بانجال از جمله ممتنعات دانسته اند اگرچه برخی اجازت بوده اطبا اینها علاج
کرده اند ولی در ابتدای حدوث علت بهم است وعموماً باید معتقد نشد که
علاج آب مروارید موقوف است بلکه در هر صورت عملیات صعبت
باثر بیکار دیگر اولیسته است باتفاق که در اینجا بیان میشود ✤ از الجمله
احتمال کلا بر حصول نیک است در صورتیکه آب مروارید مرکب با امراض دیگر نبوده
باشد یعنی علت موضعی فقط بود و در کیسه عدسیه جفنین نوعی بود هم اشاره
بر خلاف در عملیه باشد مانند مسطح بودن مقعد یا کوتاهی جفنین هم باعث اشاره
بر خلاف است در عملیه و مریض بلدار است هم با صبر و طاقت بهم باشد
بنحویکه بعد از عملیه خلاف گفته طبیب ننماید شرط اینکه عامل در حین عملی باصیرت
کامله وعدم التزلزل دست و آرای قلب بود و با نیکو بودن اسباب مایحتاج
و شرط دیگر اینکه مریض بعد از عملیه تواند در ستر ضروریه مردان لعضلات زنبت باشد
و در اثنا احتمال کلا است که بعد از عملیه مریضانیکه قبل از عملیه مرض
رنگ بین بهم اند مردان هنگ تواند هم تشخیص حروف کلمات را بدهد
و آنهائیکه قبل از مرض حد بین بهم اند با عانت عینک نیز تشخیص حروف خواهند
داد ✤ اما امید حصول نیک کمتر خواهد بود در صورتیکه آب مروارید
سالم نباشد یا اینکه امراض دیگر در سایر نوع علل موجود باشد و در اینکه بیکه مرافق

شخصی مثل بی صبر و ادراک یا ازدیاد فکر بود یا غمیکه در نتیجه صدور آن از نقص لابد نبود در

در صورتیکه در ابتدای آب مروارید مریض مبتلا بوده است بصداع شدید

اعم از آنکه در آنحال نیز موجود بود یا موقوف شده باشد و در اوقاتیکه مریض

مستعد از نزله در ریاح افرنجیه یا امراض رگ داشته باشد و در اوقاتیکه قبل از این مرض

مبتلا بوده از تشنج یا صرع یا خنازیر یا نقرس و در هر صورتیکه قسم علیل قبل از نزول

آب مروارید مکرراً مبتلا بدرد گشته یا آنکه در ابتدای آب مروارید بودن

کدورت شدید حالت عشای کلی موجود بوده است و امید حاصل نیک بسیار

اندک است در صورتیکه مریض صاحب مزاج خفقانی یا اختناق رحم یا مالیخولیا بوده باشد

و در صورتیکه امکان عمل به مریض نداشته باشد عمل را تشخیص دهد ❀

دیگر اشاره بر خلاف است در عمل آنکسانیکه سبب آب مروارید ضربه ضاغطه بود

بجهت آنکه در این صورت اکثر حالت تورمی باقی است لهذا امتناع کرده از عمل

و بالاتفاق اولاً است که این قسم آب مروارید که نتیجه ضربه ضاغطه است

بتدریج بخودی خود به تحلیل رفته یا آنکه بخودی خود تغییر مکان نموده در صورتیکه ضربه

ضاغطه القمی شدید بوده اتصال طبیعی جلیدیه را برطرف نموده معدوم کرده باشد

دیگر ممنوع است عمل در سن کهولت و در آنکسانیکه بحکم از نقصان قوه نامیه

بالمره فاسد باشد بیش از آن بودن صحیح از کمال حاذق عمل در ادا شده باشد ❀

الم

و اینکه حالی تنگ احمد بوده شود در حالتی که مریض بحالت نقاهت مرض دیگر بود
یا آنکه جلیدیه در اتصال تام غیر طبیعی با زنیه بهم رسانیده یا آنکه در چشم دیگر درد
یا مرض دیگر موجود بود یا بودن این حالت بردن تنگ رفع آن هم
عوارضات لازم است تا عملیه ممکن و مفید افتد ✤

و حالی عملیه حتماً ردی بود در صورتیکه آب مروارید مرکب با آب سیاه یا
به التهای عین یا یکی از اقسام ادرام او ✤ و دیگر عموماً باید دانست که
اکثر اطبا در آب مروارید رسیده که شهابیه و سطح جلیدیه را تنبلاس حسه
عمل ممنوع دانسته از برای آنکه این آب مروارید رسیده که شهابیه و سطح
جلیدیه را تنبلاس حسه عملیه را ممنوع دانسته از برای آنکه این آب مروارید
لکن مانع از عمل الصارست و از عملیه امید تفاوت کم بود و در نظر طبی
حاذق احتیاط نباشد از عملیه در صورتیکه بچشم کلیه سالم و چشم دیگر مبتلا
به آب مروارید بوده بجهت آنکه اگرچه بواسطه عملیه نور چشم علیل زیاد گردد ولی
در هر صورت چشم علیل زود کم بین خواهد ماند و چشم دیگر دو بین بود که مشکل حالت
مریض فی الحقیقه بتغیر رداست تا آنکه به این واسطه دو بین خواهد کرد ✤

✤ و در صورتیکه هر دو چشم مبتلا بود با آب مروارید رسیده عملیه در هر دو
چشم ممکن فقط اولیست بجهت آنکه تا اثر عملیه در یک چشم با تاثیر عملیه در هر دو چشم

چنانکه لق و تب مزارد و در فارمرلیف قبل و بعد از عمل تکیه نهج است چنانچه

یکم یا دو بار اگر عمل شده اند و بهترین اوقات تحت عمل جراحی فصل بهار و اول

فصل تابستانست زیرا که در این فصول تغییر کمتر یافت شود

اما العلاج چنانکه قبل بیان نمودیم علاج مخصوص این علت عمل جراحیست ولی چون

برخی از اطبا معتقد بعلاج داخلی باشند لهذا علاج را منقسم نمائیم بعلاج طبی و جراحی

ولی تفصیل علاج جراحی را اگر خواهی از کتب جراحی دید بهاله در خصوص علاج

جراحی فی الجمله تفصیل از رفتار طبیب قبل از عمل و بعد بیان خواهد شد

اما علاج طبی بر آنکه چون رفتار و ازدیاد آب مروارید اغلب بیماری طولانی و علاجی

او دوراست لهذا اطبا که معتقد باشند باد دید داخلی و خارجی علاج نمایند اگر زرنیخ

که از باد دید جذابه از خارج وضع دری از داخل از انجمله طبیب آلکس که شفقت

الی چهار سال قبل از این بهرست نام در بلد الکیس لوخان نام داشت بیان نماید

از مریضیکه مبتلا کرده بود با آب مروارید بارند و در مدت یک سال و علاج تام

یافت و ابطله ابتدا از ضماد برگ زگران بار و بروی چشم و نوشانیدن ... کدم

کلمای ... سه یا چهار روز یکدفعه در شام وقت خواب و ... مشعال دهن ... اکحسر

در صبح روز بعد و نگه داشتن دوای وزن ... بمدت ... در خلف عشق

و دکتور ار نام ... از جمله اطبای معروف فرانسوی بعد بیان نماید از علاج آب مروارید

الید.

۵۷

رسیده بواسطهٔ نوشاندن شب کنم از برگ بنج در ابتدا و زیاد کردن مقدار او بلا
بتدریج تا روزیکه خشونت حلقوم و فضای بینی حاصل گردید آب بردارید که ابتدا سفید
بود و بتدریج کبود لون و چشم روشن گردیده و همچنین است علاج آب برداری | معروف
رسیده در بیماری از قوچ قرمز بمدت سه ماه از شدت کدورت چشم بحدی
از دو کفه اعمی گردیده بود و بعد از یکماه توقف در مریضخانه علاج تام یافت بواسطه
قطور ... پرو هر سه روز یکدفعه و نوشیدن ... از سلفات هر چهار روز یکدفعه
ولی معروف‌ترین علاجها طریقه معالجه کننده‌ای باشد که در نسخه ... در تعریف نوشادر
بعضی تفصیلات او ذکر گردیده ... مرهم با جراحت شده ... بود
... او در موضع صغیری از جبهه یا زاهده ... تا بشره فالی و جلد مجروح گردد و تعویض او
مرهم ... باید تا روز دیگر ... حالت ... بعد از آن ... الغمار
... در کنار آن موضع ... باید و چنین کرده ... ثابت ... در آن
بردارید بواسطه این معالجه ... مشروط بر آنکه ... دم شود در ضعف غشی
باشد ... خشک بدن ... الی نیم ساعت در ضعف
ظهر و قطن ... دارد و در موضعی از جبهه ... است و هر روز
مقدار ... از مرهم ... در ... تا ... آید و بعد از آن ...
... مرهم را ... [illegible] ... تا بواسطه ... بقلم

چه خطا از جوهر نشادر خالص کشیده و چون پوست مزاج موجود شود استعمال باید
حیات از عمل شرحیت و قول رساله اینها تا قدر روزی مجلس الی مجلس
اطلاق شود ❖

**اما علاج** جراحی را چنانچه مذکور شد مولف عملیات اصلا نخواهیم برد از جهت آنکه
بیان عملیات او و بیان التفاتات رد به علی عملی مشخصی تا در کتب جراحی
مذکور است ولی چون بعضی از تفصیلات را لازم دانستیم که از لها
لازم دانستیم که بعضی از تفصیلات را بیان نمائیم ❖

**اما مقدمات عمل** علاوه بر جواز جراحی و دلداری مریض اطبا معتقد برآنند که
چند روز قبل از عمل علاج را از قوه مسهل بیرون برده تا رفع امتلا کرده و غذای
مریض را قبل از عمل کمتر سازند و چون مریض دموی مزاج باشد رجوع به فصد نموده و را
تمام معروف ترین کلیدان اما الیاست مبالغه بر آن نباید هر چند روز قبل از عمل
مرهمی از بلوط عصاره بلادانه خشک با سه جزو مرهم ساخته در اطراف جفن تدهین
دانستیم مرهم را اخذ و رمی مخصوص و مانع از ورم لاحقه داند و در صورتیکه مریض
مستعد مزاج افراط شوش بود لازم است که اول العلاج و اجمال رفع آن نماید
تا بعد از عمل علت چشم مرکب را نهاکرده و در آنجا که مستعد باشد مرض را اصبر
طول استعمال نیابد بعد له ماند گزیک با اینها مخلوط چون آب لیوان که در

تی

پیش فرسخی تر رسیده باشد یا مصنوعی آن در عمارت است از هوای حوض بسیار مفید بود
دیگر مرا آنکه از فوار تجربات هم از سه تجربه بسیار مفید بود که چند روز وقتی از عمل حوض
در ضعف غشی گشته یا دماغ نماینده از رایحه و ادویه لطیفه مرهم زیتی احمر یا برهی از اسپید
در حالت رمی نگاه دارند ÷ اما تدبیرات بعد از عمل باید که بعد از اتمام
عمل مریض را مانع گردند از نگاه کردن و مرهم در لطیفه چشم سالم را نیز به بندند بدین نوع
پارچهای نازک از شمع اکلیل جفنین را آنچه که است خوب نگاه دارند و بعد از آن
بروی جمیع چشم رشته کتان وضع نمایند تا جذب دمعه نماید و بروی آن پارچه ابریشمی سیاه
و از فوق آن بندی کلفت رشتی به بندند ولی از ران مریض را بر روی سینه بالش نهاده یا دوراً
دور ابریشم کمانه در الحاقیه که پردهای آن سبز باشد و مانع گردند مریض را از حرکت و گشودن
قیلان و حقه و از جویدن غذا که غذای او تا چند روز از آب گوشت ساده باشد و بعد از
گذشتن چند روز هر حالت چشم را ملاحظه نماید و باحتیاط زیاد شمع را بردارند روزی
سه دفعه جفنین را آب باید هر دو ده شعاع ادیک کنه اسباب جرثوم مکلمات بسیار تغییر آن
و پارچهای کتان را هر دو آنچه بر آن موضع کنند و در روز دهم الحاح از دهم این اعمال را
موقوف ساخته پارچهای سیاه یا سبزی در مقابل چشم به بندند و بعد از نگاه الحاح چهار روز
عینک سبزی را که اطراف او را پارچه ابریشمی سبز دوخته باشد معمولی دارند و در
جمیع این مدت دماغ و دراز یا حرکت را در ضعف غش کشیده بعد موقوف سازند

معدمات وری موقوف و معدوم شود و باید دانسته در بعضی از مرضی بدون بروز علامات
رویه شد جائی از دو عشیه در قرینه احتمال کدورت احداث شود و موضعی از قسمی پرده
شده است بر اه قریب لیساهای بدون بر آمده که با ناهمواری و ضعف صدقه در بهت
شغاف و سیاهی لبه باشد با عدم ایجان دم در قرینه و حصول عدم انصبار لقاعده طبیعی اگرچه
در بعضی اوقات ترکیب صدقه مقرری از قاعده طبیعی خارج باشد و لیکن چیزی که علامات
عارضی نکرده صدقه نیز بعد از چند روز بحدی خود مدور گردد ولی در بعضی از امراض بطنه
بروز بعضی از علامات بعدیه المعروفه بعد از عمی روی گردد از انجمله بعضی اوقات در
روز چهارم غشای کاذب بر سطح اتصال قرنیه را احاطه می نماید در این صورت
از جهت آن دیگر بی مرهمی زنبق رمادی اللون کند و بهمراهی مرهم زنبق احمر در محل
داغ و زراریج خلف عنق اگر موجود نباشد با یکبار گذاردن داغ و زراریح لکن موجود باشد
با تجدید آنها غشای کاذب بتعجیل رفع و قرنیه مجدداً روشن شود و چون بعضی اوقات
حدقه ضیق گردد در این صورت بمراهم بلادونا چند روز لیکن اگر رفع این علامات
ردیه را نماید و لیکن چون در روز چهارم در حین باز نمودن رفاده اول بالاحتیاط
کمال آلوده بریم و چرک دیدن سرخ و آماس کرده باشد ملتحمه المعروفه به رمد کامل
شدید با محتمل بعید نبود و هر چند در این قسم علامات وی اعلا کنش لکن
ولی علامات ورم ملتحمه در اخراج جلدیه و در بهار حسن جلدیه شغاف

چنانچه در انواع ملتحمه تخصیص قرنیه مبتلا بورم گردد و چون ورم تمام نشود از خارج
بر قرنیه سرایت نماید و ملتحمه چون ورم داخل می‌شود ابتدا نماید از جانب حدقه
به هر صورت سرایت بخارج نموده باعث ازال [illegible] شود ✤ و بر عنبیه نیز بعضی از کحالان
معروف اخراج ملتحمه سفید است [illegible] اقسام عمل [illegible] برای آنکه اگرچه العصار [illegible]
شبیه و علامات ورم حادث شود ولیکن با وجود این ورم قرنیه زرد است ورم
عنبیه نیست و علاج ورم قرنیه اسهل است از علاج ورم عنبیه و علاوه بر آنچه
گفته شد باید دانست که بعضی اوقات در روز [illegible] وجع بعد از عمل مرجع
عصبانی در نقطه وصید عین و جبهه عارض میگردد تخصیص در صورتیکه عمل بر اطول
انجامیده چون دلیل انقلابات بسهولت بواسطه استعمال داخل و خارجی عصب [illegible]
بلا دانه معدوم میگردد ✤ و همچنین در برخی از مرض بعد از قطعه نمودن [illegible]
نی عصبانی عارض گردد که رفع او لازم است تا از رشد نقصان عمل بصر نشود
✤ پس باید رجوع شود بقطعه از سطح کل بازنه و استعمال داخل دوای

[illegible]

شعبه دهم در گلوکوم یعنی آب سبز ✤ بدانکه
خیالکه ورم کیسه حدقه که ورم حدقه حادث شود همچنین از ورم مشیمه تغییر
مخصوصی در رطوبت زجاجیه حاصل شود که موجب آب سبز است و کحالان
گرینده [illegible] مبتلا گردد آب سبز در صورتیکه در مرکز نقطه رنگ سبز در [illegible]

باریک بصورت ابر پیدا شود و علامت اینمرض در ابتدای مرض بسیار قلیل است
زیرا که مرض بسیار شکوه نماید از دخانیه در مقابل چشم احساس شود که در ابتدای
مرض هر روزه غیر واضح چند ساعت موقوف گردد و مجددا عود نماید بسبب
این غلیظ تر و دائمی گشته ابصار بنقصان پذیرد در اینصورت حالی غیر
شفافیه عمق مقله ظاهر شده حرکت مقله کمتر از حالت طبیعی گردد و در زمان
وقوع عمی ابصار بالکل فانی گشته و حدقه وسعت بهم رساند خواه بکلی و خواه بار
و حرکات او بالمره معدوم شود و چون مرض بمرتبه رسد در گوشه حدقه کدورت
بزبان بصورت یا ابر و یا ابر در یا به تغیر پیدا شد با تغیر الوان عنبیه بیرنگ
در چشمهای ازرق عنبیه خاکستری رنگ و در چشمهای سیاه و شهلا رنگ عنبیه زردتر
رنگ گردد و در اینحال وجع نزد غیر از آن در جبهه و مقله و بعض اوقات در اذن
عارض شود که بخصوصه شدت تمام در شب و در ابتدا به بار دهد رطوبه و در زمانیکه
مریض رخ خود را در تکیه می گذارد و چون رنگ عنبیه بطریق مذکور تغیر یابد در ربع
انتهی چنین نزاد در ده غلیظ گردد و حرکت مقله قلیل یا بالمره معدوم شود و حقیقت طبیعی
و ثنی زیاد شده و بالاخره جلیده بلاحظه فشار رطوبت زجاجیه یا بعدا)
کشیده و تیز رنگ گردد و کدورت گوشه مقله که در ابتدا اقصر بوده حال مجدد شق
و لکه چه تشخیص این علت در ابتدا اصعب است و لیکن از زمان وجع مفرص و از

دارد

دارد هر مرضی در اواسط متأخره تشخیص آن شود و اگر این مرض حادث شود
در شیخ و شاب شایع است در نسوان و اطفال هم مبتلا باین علت باشند غالب قبل از
اینمرض مبتلا بوده اند بر تفرس و علامات و احوال زیاد که دیده بکرات که رجوع
از اطبا این علت را اهانت کرده از اشغال مرض تفرس کنم ✤

و چون علاج نپذیرد بکرات مادام العمر باقی یا منتهی شود هر شخص که باین
اورد فقره یازدهم خواهد آمد یا باستقصای مقعده و تعریف او را در فقره یازدهم
خواهیم نمود ✤

۱) علاج در صورتیکه آب بزیادتی نرسیده و طبایع [illegible] باشند و علاج بزرگ
نیز بلکه در اینصورت رجوع از اطبا جمع قیام علاج را نشاید بجهت آنکه از علاج
ضرر دارد و ضعف اگر تشخیص دار علاج تحرک و تقوی اگر استقصای مقعده حاصل شود
و بیشتر اینها زیاده از بزرگی آب [illegible] است و لهذا چون در ابتدای مرض لوله
مقعر بودن کدورت و سرخ و سیاه بودن وجع و تغیر لون عنبیه مشخص حکم گردد
امید بر علاج ناقص [illegible] معنی [illegible] بیدا از [illegible] علاج نکتی مانع از
ازدیاد علت گردد از جمله در ابتدای تشخیص این علت [illegible]
در امتحان دم بر ماغ کشند و رجوع [illegible] بالفصد از [illegible] و حرکتش در خلف
عنق [illegible] ان مسهل [illegible] مقال [illegible]

و بهره ست کلی بمقدار چهار را الی شش کنند و وضع علق در مقعد و در صدغان برابر
و در فقدین و در آن صورتی که مقعد طمس حائض نگشته دلی در هر صورت احتیاط نماید
در استعمال علق در بیرون موضعی در جوار چشم هم که اکثر باعث ضرر کلی شود و چون بزغ
همان دم در راس و حجم از درد ملتحمه و قرنیه قلیل گردد و جمع در رقت مفرط ظاهر
شود استعمال که گنه روزی هم از زده کنند باشد تا زده یک کنند با رفیق بمقدار
منقعه با ارنیاط هر روز چهار یک کنند در رده زیر آب باران بستر کی نوشته
مفید بود و در صورتی که قدری از حدت آن مرض و حجم نقرس موجود بوده
معنی های در ابصار رعادت شود در صورتی که نقرس منجر شده و در اطراف
پیدا گردد و بر نواحی آن استعمال ضماد برادیر هم ترکیب او در تعریف نقرس
بیان نمودیم و وضع علق بمقدار تا در موضعی که آنجا استقلال نقرس بوده
استعمال و اخرج بدکرنبات هم بود سود مند است علاوه بر مذکورات
لازم است هم الدقیق مرض محفوظ باشند لذ بعد از فوزی شیر نیم اول احتیاط
نماید از تعیین نمودن صورت را با آب ... رسد و بمدت طولانی دائمی
نخود با ضرار آن در بارز دلگاه دارند ❖

**فصل یازدهم** در تشخیص یعنی عفونت زجاجیه هر نوع که رطوبت زجاجیه
که در حالت صحت علقت او شبیه به علقت تخم مرغ است در این مرض ...

۱۰

غلظت آب خالص گردد و خانهای ریزری او بالمره زایل شود و غشاء مشیمه
بسهولت منخرق گردد و این علت بسه نحو عارض شود اول آنکه مشیمه باشد
آب بر را چنانکه در فصل قبل بیان نمودیم و در این صورت علاج پرهیز است
و تبدیل رطوبت زجاجیه فاسد شده از نقصان مشیمه است بقیه بر زایل
میگردد دویم است که مشیمه من درم شیر حمیم مقله یا درم یکی از آلات
اورا مانند درم عنبیه و ابطه و اعوای هر حمی سیم است که مشیمه من اسهال
املاح رتق را کمر افراط و چون در این دو نوع خیر علامت علت شبیه
همدیگر از آنها علامت هر دو را در یک مقام و علامات علاج آنها را فرداً
فرداً ذکر مینمائیم پس هر آنکه در این علت رطوبت زجاجیه بعوض بزرگ
بودن هم در کلاه و کم هر گور شده سرخ قهوه شود و مقله که چکیر از از بعد از که
در حالت طبیعی بود و نرم شود لهذا نسبه بحالت صحت که با صلابت سخت است
و قرنیه بعوض آنکه محدب بود مسطح گردد و عنبیه هم در حالت طبیعی غیر متحرک
بعدم وضعف متحرک گردد و این حرکت مخصوص عارض عنبیه بلا شک معروفست به
ایری ده نه زیس و در جلید نقطهای کدر متحرک ظاهر شود و تبدیل رطوبت
زجاجیه بالمره فاسد شده بعوض اجسام سهله و نه شکل حادث و حجم سخت
گردد و چون این علت مشیمه من درم شیر حمیم مقله یا درم یکی از آلات اورا

مانند دردم غشیه از دواء افرنجی علاج توقف استعمال داخل غشیه و صلبی
بمقدار تمام در مدت طولانی اطبای نرشنیدن کلمات هم چاس دراز همی
هرین نوع که است اینان بر وزری هم کنند بمقدار منقسمه و در مدت ده روز
اینمقدار دربیت و چهار غلت بهمره نخود ریشه و مدت بیست روز
بمقدار هر کو بهمره نخود را استمرار ریشه و اجتناب نباشد از او در موضع
**دفعه دوم از دهم** در استسقای مقله هم بغرنسه اسید رطلی و هم بوفت ترقی حاله
هر آنکه این علت منقسم است نوع کرده **نوع اول** حاصل شود از ازدیاد رطوبت
بیضیه **نوع دوم** حادث شود از ازدیاد رطوبت زجاجیه **نوع سوم**
ظاهر شود از ازدیاد رطوبت بیضیه و زجاجیه بالاشتراک ❀
**اما نوع اول** آنکه در این علت حجم قرنیه است الحجا متعاقب حالت طبیعی گردد
چنانچه از تصویر دوم معلوم است و اکثر در ابتدا شفافیت او تغییر نمی‌یابد مگر وقتی
که بعد از مدت بسیار ... و احتمال کلی است که این کدورت از تغییر
حبابی رطوبت بیضیه هم در خلف قرنیه مکان دارد بروز کند و بالا
حجم بتدریج عظیم و عنبیه تیره لون شود و بعد از آن حرکت و حرقت دائما
و بیشتر از حالت طبیعی است و مریض حس نماید فشار و جعاکی و ثقل حجم
مقله را و در ابتدای این مرض اگر مریض جوان نبود و بعد از آن علت

ضعیف گردد بنقصان حرکت مقله علاوه برای صلبیت در موضع اتصال او
بقرنیه کبود لون شود مانند آنکه در اطفال تازه تولد دیده گردد ❖

اما اسباب این علت اکثر اطبا از ضربه واقعه بر مقله دانسته‌اند گرچه نادراً این
علت بعد از معالجهٔ غزار و سایر امراض جلدیه بروز نماید ❖

و لقیه [illegible] ردی است بدلیل آنکه بعد از زایل شدن عمل ابصار اغلب اوقات
چشم بی زایل گردد ولی در این صورت انذار نوع اول بهتر است از نوع دوم
در صورتیکه سبب او انتقال امراض جلدیه بوده علت مزمنه بوده لکن
چون سبب مزمنه بود اگر تغییر علت بدل بنوع سیم خواهد گردید انتهای او
اغلب [illegible] با دوست ❖

اما العلاج در صورتیکه اتقای چشم مربوط باسبابی که ذکر شد بود علاج
عمومی لازم شود تا آنجا رفع گردد ولی بمصاحبت استعمال داخل در تحلیل
داشته باشد از [illegible] و [illegible] و [illegible] داخل در [illegible] و امثال او و چون علت
عارض گردد بعد از علاج امراض جلدیه یعنی باید در عود نمودن آن امراض
یا امراض جلدیه مصنوعی احداث نماید و از داخل [illegible] احول [illegible]
[illegible] نموده شد و علاج موضعی مختلف است از قراریکه علت در ابتدا یا انتها
بوده باشد در صورت اول نمودن چشم را الکهاوات معطره نباید مانند

بابونه و لوده و بارتنج بریده و نعنا و ترهیب برابر زبالای درخفتن و تعلیق بخار
ند و رنگش سبز سفید بود و در صورت تمام نقطه چشم باشد علاج او موقوف
بعمل است مشروط بر آنکه در عروق و موی موجود نباشد و عمل نیز قرار است
در بعضی صفت قرنیه را قرب بموضع اتصال او بصلبیه عروق شق نمایند تا رطوبت
بیضیه خارج گردد و بعد از آن چشم را بر فاده به بندند چنانکه در عمل آب آمدن مذکور
شایع است و در این صورت ادویه داخله قبل از عمل بکار برده اگر معرفت
کلی خواهد بخشید ولی در صورتیکه در عروق و موی موجود و مزاج مریض غیر
سالم باشد اغلب اوقات بعد از عمل ورم زیادی عارض گردد و احتمال خطر کلی
برده میشود زیرا که عموماً انتهای آن علاج آماده خواهد گشت ❖

**نوع دویم** در این علت اگر نصف یا کل سطح چشم و قرنیه شکل مثلث
که از رگ های متعدد گردد و برون گرد دارد و غشیه زیرین لون سبز و سفید
ولی بسمت قدام فرشده شود و غشیه چنان تا به غشیه ملتصق گردیده است با
قرنیه و چون برابطه فشار رطوبت زجاجیه عدسیه بکات بقدام مایل
گردد صدقه کثیف و وسیع و صلبیه کبود و تیره لون شود ❖
و در ابتدای مرض چشم علامت رنگ بیرون شود ولی بروز عمل ابصار نقصان
پذیرفته بالاخره معدوم گردد با صعوبت حرکت مقله و شدت وجع او و صداع غیر

و بهر مغوط و عدم اشتها و چنین معالجه شود قرنیه نقی و رطوبت چشم خارج شده
مقله خشک گردد و بعضی اوقات چون علامات مزاجی موجود نباشد لحم زاید
سرطانی شکلی در مقله حادث شود که باعث رنج شده و علت سبب هلاکت
است ❖

و اسباب این علت کم معلوم نیست ولی عموماً این علت یافت شود در امراض
خنازیری و علیلی و لوسی لهذا احتمال کلی بر آنست که اکثر اوقات باعث این علت
یکی از امراض مذکوره بوده باشد ❖

و تشخیص این مرض روی بود رنگ که در این صورت ابصار رفته مقله برجسته و
رنگ فاسد حاصل گردید ❖

و علاج او موقوف بالغ شدن از حدوث سرطان است به همین جهت در
صورتیکه همان دم در راس و در مقله موجود بود استعمال نباشد کلی را اما الضمام
مرفین مسهل از لغمه و مسکنات ... تا مالی بطرایق مذکوره وار خارج مزمن
نامسه مراهم زیق رمادی را با اهمیتی در روز چند مرتبه لعابات را با مسکنات مرفین
در چشم قطور کنند و وضع شمع در ازاج در صف گوش و اضمدیه جرد لیه در
خلف عنق و عضد ثانیه و چنین همان دم در راس و مقله موجود نباشد علاج
موقوف به علاج علت مزاجی است و در این صورت معدوده برادیه

محصوص اشتعال نایره در شبات را ابتدا بمقدار کم و بتدریج بمقدار او را
کمتر نایره و تشنج در ارواح در زائد و بجهه بدبت طبای لیک دارند ❖
و چنین از این معالجات فائده چهی نکرده و حجم مقعده و وجع او باید تکرار افزوده
شود علاج او موقوف خواهد بود بعضی دهی نوع هم قرینه نیش نکرده چنانکه در اخراج
چند نه منه اول است و چند نه بر آنمجاست رطوبت زجاجیه اخراج باید
و بجهه آنکه رطوبت متمددا جمع شده قرینه را اقدری رقیق سازند و به بلور العین
آب مروارید چشم را از فاده نماید ❖
اما نوع سیم که عارض میشود از اذیای رطوبت بیضیه و زجاجیه با اشتراک علامت
و اسبابش او مرکب است از علامات و اسباب نوع اول و ثانی علاوه
بر آن حجم مقله از دیاد پذیرد و نوعی از ضعف مقعده از حدقه خود خارج شود ❖
و تقدمه معرفت در این قسم در نهایت روشنی است بجهه آنکه هر علاجی در اطبا نموده اند
بی چیزی بوده است با ذکره بعضی از اطبا دلایل آورده اند بر عجمی ... ابتدا او در ... مزاج
علاج شده باشد و لی اطبای معروف که در این حالت صحت مزاج مقعده را اتفاق
ساخته اند نیز بر بهی جمیع ... کرده اند بجهه آنکه اشاره کرده اند که به تدریج
نسوج صلبیه مقعده منعقد میگردند بر لطافت و این برطان بتدریج بر رقیق یا لطیفه منجر میگردد
جزء دوم از جمله دوم در امراض اجزاء مقعده که حاشیه اشاره در او خود را

فصل اول در ورم حاد عنبیه که بفرانسه ایریتیس گویند

بدانکه اهمیت ادراک این ناخوشی در علاج چشم است بواسطه آنکه چنانچه طول علاج سبب تغییرات منقلبه گردد که اکثر اوقات قابلیت علاج نداشته باشد از آنجمله است کثرت التصاقات که ثقبه عنبیه را مسدود نموده مانع از ابصار گردد و همچنین غیر طبیعی عنبیه که مانع از حرکت عنبیه گردیده سبب شود که حدقه از ترکیب داشته مدور خود خارج گردد و التصاق تام و ناقص عنبیه بسطح مقدم جلیدیه یا بسطح خلفی قرنیه و ثقل عنبیه و غیره حادث گردد

پس بنابراین بر طبیب در حین ملاحظه این علت دو شرط لازم است

اول آنکه از ابتدا در تشخیص خطا نکند دوم آنکه تعجیل در علاج نماید تا آنکه زمان معالجه نگذرد و علاوه براین قدر با تفصیل بعد از تشخیص علاج ورم عنبیه در این مقام ذکر نمائیم

اما تشخیص او بدانکه علامات مشهور در این مرض سه درجه قرار داده اند

درجه اول ابتدا باید بوجع یا حس فشار دهنده در عمق مقله یا عمق حدقه بروز احداث نماید و انقباض در تشخیص دادن اشیاء خارجه مجاوره با حرقه زرد شدن و حلقه وسط عنبیه در ابتدا و حلقه اطراف او در انتها تیره لون شود و در چشمهای ازرق عنبیه سبز رنگ و در چشمهای سیاه حمرا اللون گردد و علاوه برای عنبیه لال گرده های بعد از آن شود و هر قدر ورم بیشتر بنوع د

نماید نقصان عمل الابصار زیر باد در کهف و وجع شدید زیرقه راست بر باغ
کند یا حالی غموی ولی با وجود شدت این علامات حمرت در جانب مقدم
چشم ظاهر باشد و صلبیه شهابی اجزای حمرت بدرجه و صلبیه قرنیه بالتمام
معدوم گردد چنانچه از تصویر چهاردهم معلوم میشود
درد وجع هنوز عارض شود با حالت برق در موضع باریک و حمرت
راست نماید ملتحمه و صلبیه و حدقه که تا کنار مدور لیمه الکنفر را ورید امداد
نماید و چنین با عادت ذره‌بین چشم را ملاحظه نمایند و حلقه از رطوبت سفیده
در اطراف حلقه ابری عنبیه ظاهر شود این رطوبت زودی بسبب اتصال
عنبیه بسطح مقدم جلیدیه که او نیز متورم است خواهد گردید
و چون رابطه مدتی است لاابد مانع از ترشح رطوبت ورم نگردیده
نیست که علاوه بر اتصال غیر طبیعی جمیع حدقه رابطه اثر رطوبت مسدود
شده اکثر اوقات لیف مکث حادث شود و در این باین عنبیه مائل بسمت از عنبیه
گردد و از این جهت مایل بتوریه گشته و قرنیه کلهای کدر بهر سازد و چنین از وقت قرنیه
و ملاحظه کدورت نیست عنبیه را ملاحظه نماید ثورات صغیر احمر اللون در او
مشاهده شود که ملتق شده و ریم از خارج گشته و حتی رطوبت بیضیه گردد و ا بعضی را
کحالان به بیرون حجمی متورم گردیده اند و تشخیص داده شود بعضی از موجود بودن ماده عنبیه

الحول

اصفر اللون در بطن اعلی چنانچه از صدور یا زو نیم ظاهر شود این باده که بواسطهٔ چرخیدن
ونشستن طولانی تغیر یافتن باید و برخی اوقات بعد از علاج ورم غلیظ بخودی خود
بتدریج تحلیل رود و چنین وجود این قسم ریم در بطن اعلی نیز از ورم قریبه تواند
حاصل شود لهذا اطبا این المرض را از قصد استدلال اسباب تغیر اسم داده اند
به هیپون حقیقی کنند در صورتیکه از ورم غلیظ حادث شود و هیپون مجازی باشند در صورتیکه
از ورم قریبه حاصل شود و شود که هیپون حقیقی تحلیل رفته قریبه را الوراق نموده سبب ثورات
او کرده و تاثیر ورجه ریم در ام غلیظ بر نوع علیل مختلف است از قرار اشتداد
بر است ورم بعمق و بر است او بنوع ظاهره و در صورت اعلی ورم شدت
بر طابت رنجه و غشای او عصب مجوف تاثر نموده انهار اشتداد باید و اقلاد
مورث زایل شدن ابصار در باقی عمر خواهد گردید و لیکن در صورت ورم غلیظ دوا
بای بعد ام شده و اتصال غیر طبیعی بجمع قریبه یا بجزئی از او ظاهر باشد
اما اسباب یا موضعی است یا بر جی اما اسباب ضعیف ضربه و ضغطه بواسطهٔ ضربه و ضغطه
بواسطهٔ تمایل در آب فرو رفتن و یا دخول اشیا غریبه در مقعله در است ورم نوع
دیگر و تاثیر نفیدی رفته در مدت طولانی و امثال آن اما اسباب غریبت که
بواسطهٔ ثورس در بارج او سه بعضی اما از ادویه اول چندان ردی نباشد
مشروط باینکه برودی تشخیص داده شود و معالج الدقیقه شده باشد و لیکن چون ورم غلیظ

بسیار بنوع دیگر سبز است کرده باشد بر طبیب لازم است که در تمییز و بهی اندازه تأمل
نماید زیرا که اگرچه ابتدای علت اگر درجه اول است امید بر علاج باشد ولی ابتدائی
نزدیک است در ان خوف که بر متعدد شدن و فشار جمیع متعلقات اما اندازه
چون باعث ان در این حلقه رطوبت سفیدی در اطراف حلقه ای عنبیه شده
شود و علامتهای آن حلقه ای عنبیه تغیر لون بهم رساند و ترشحات رقیق در درجه اول
باشد امید که بر شفا یافتن است ولی تا چند زمان در حرکت طبیعی عنبیه تعطیلی
حاصل است لکن چون مرض در درجه این علامات غشای کاذب در خلف حدقه یا تغیر
لون حلقه ای و حسی عنبیه موجود باشد حدقه در هر صورت صاحب زاویه گردد و عمل
ابصار نقصان خواهد داشت اگرچه با اخلاط علاج لایق سایر علامات رفع را
میکرد و چنین ترشحات رقیق در عنبیه مشاهده شود و رطوبت غیر طبیعی حدقه را مسدود
نموده باشد امیدی نیست مگر آنکه بمدت طویل بعد از علاج ورم عنبیه شاید دم دل
حادث در حدقه مصنوعی احداث نماید در صورتیکه مریض بتواند تشخیص روشنی را داده
از تاریکی و ضیا ادراک نموده است در صورتیکه بعض یک حصه چند عنبیه
موجود و ریم انها در بطن های منصب شود و حالت چشم مریض حاصل شده است
در صورتیکه ورم ملتهب و قدام عنبیه منتشر گردیده است نموده باشد و از جمله
نقصدیات است در صورتیکه چشم در الجمله با ماند

اما بعد بدانکه اشهر طرق علاج ورم حار عنبیه طریق معالجه معلم ولیث بار و اگر
عنبا شد مبتنی بر آنکه چون مریض را امد که عنبیه بر ماشد ابتدا اعتماد بفصد بر دو
در هر روز دو بار صبح و شام فصد را تکرار نماید و در اشخاصی که بسیار ضعیف البنیه
یکدفعه بیش الی هزار دو روز بعوض فصد در خلف اذن وضع کند و در بابین
روزی سه الی چهار دفعه هم کند کلمل با نیم گندم عصاره افیون با آب علیوش
و شمع و زرارح بمقدار عرض یک ابهام در فوق ورم حاجب وضع نماید
و علاج موضعی اقطار بجده که هم تخفیف افیون با هم کند عصاره بلادانه ممکن در
بیت بجمعات کهدر نیست و در صورتیکه قرنیه نیز مبتلا بود باشد و ورم
قطور بلیمانه ممکن یک گندم نیترات در زرات و دراشت مثقال آب تقطیر
و حلش بکوید معلم بدکرده و در صورتیکه مستعد آن براق از استعمال کلمل در روز اول
عارض گردد فصد و سایر انواع اخراج دم لازم نبوده و الی اگر جوان سه یا چهار الی
شش روز میگذرد و یا مستعد آن براق عارض شود که خفت مرض نیز موقوف بر روز اول است
نهند باید و را ابتدا الجروح دم مدام به موضع محذور و حداثت و در حالت مختلف
رجوع گرد و در آن حقیقت کلا در علامات ورم عنبیه بعد از ابتدای روز مستعد آن
براق در حقیقه لعاب بعضی سطور و تجربه ثابت رکشه به غشت
حرکت و خوف از ردی و سیلان و خفت بر زود و حین مستعد آن براق

عارض شود درشیاف کحلی را الموقوف و بر شیافهای احمر و عصاره عود داده را
قطور نمایند و مرهم را در روی جفتین تمهید کنند بجهت آنکه از حرکت ذاتی
عنبیه التصاق غیر طبیعی او زایل گرداند و علم مذکور را تمام رساند تعریف معالجه
مخصوص جزو در الجنبه مدخطه اول آنکه در ورم عنبیه تشخیص ما بین ورم عنبیه ماده دار
و عنبیه سنغلیس ممکن نیست دوم خواه ورم عنبیه سنغلیس باشد یا مانند آن علاج
فی الفور او را زایل سازد و در همان ساعت در سیلان زاق علاج گردد
سیم در هر واسطه مرض مقدار قطور کحلی را از هم الی پنج روز بشوند چهارم
غذاهای مقوی بهیچوجه از پنج روز المتعصبان نبخشد پنجم بعد از روز جمیع الاعراض
معالجه را الموقوف بماند و قطور را به که باعث وسعت حدقه گردد ششم
چون سیلان زاق شدت یابد غرغره تمکلای زاج سفید یا نوع مخصوص او
در دهان برخ و بر آخر آید ❖
سیلان زاق
نوع نهم ورم در مرض عنبیه که لغزانند اربونجو زیک نامند در صدور مسکه
ورم ازین عنبیه شیخ ورم حاد او نه چشم درون شدت علامات ورق
عقاید و تحرک کمی آزرده شاید با تغیر لون طبیعی عنبیه و حالت غیر مدور
حدقه و لاجرم عارض شود درون القدم علامات حالیه اکثر مراتب ملتف
عشقت در مرض نگردد لیکن چون به شکل مد خطه نماید تغیر و زایل گردد
طبیعی

طبیعی عنبیه منبسط شده باشد و چون مریض چشم را چند دقیقه در محل روشن یا تاریک
دارد عنبیه حرکت بهم رساند و بعد از دیدن دفعه حالی آید و در اینجا یکه مریض بجانب
تاریک برگردد حدقه بمقدار طبیعی وسیع شود و مریض شکوه نماید از احساس خطوط
دقیقه بر محاذی چشم خود و چون از میان البطن الکه حدقه اغلب ضیق و عریض در
گردد و در این حالت بطور محلول عصاره بلادانه حدقه از رگ وسیع گشته دلایل
تردید او بالمره معدوم شود و بهترین معالجات او باستمرار نوشانیدن حقیقت
برحم زیبق رمادی بر موضع حقیقی را بر دو مرهم باشد و خرقه آلوده بر دو اروی
حقیقی و جمع باشد وارد حالی رجوع باشد و دو بقدر را بهم معلوم دلیل باشد هر دو فقره
سابق مذکور گردید ❖ اما تاریخ در ورم عنبیه بر آنکه اکثر علاج منزلت مرکعیم
از اقسام ادویه و غیره است در بطلان اول مراطبا باطبیون موسوم نموده‌اند
و در این صورت مخصوص بعد استعمال پنج شکافه نمود و در روز بمقدار نقطه یا
استعمال پوست کندر با شراب بمدت طولانی و وضع حالی گاه گاه نعنعی یا
آب سادا ❖

فقره سیم در بیماری سخت طبیعی حدقه بر آنکه در این مقام ملاحظه نمائیم وسعت و
ضیق حدقه و انسداد او را ❖

مثال ۴۹ در وسعت غیر طبیعی حدقه و این علت یا عرض است یا ذاتی ❖

اما [illegible] چون در استفراغ دماغ و درز ول آب سیاه و بعد از رشیدن سموم
مجدر بخصوص پشت رو سنگ و در تضعیف قوه محرکه عضو قلق شده و در
دیدان بعد و معهود حدقه اگر وسیع بود و الا بکاررفت قوه محرکه عضو ✢
[illegible] ضعیف فی الحقیقه مستند است به ضعف عضو که برخی اکاست بعد از استعمال
مطلق اعصاره بعد دانه ورزان نسیح عارض میکرد و تعض دیگر مولود است با آنکه
از عادت کشیدن چشم مواضع تاریک و پیهی میشود و واضح است که باید استعمال
عمل ابصار حرف روشن و روز کوری و تدریج نزول آب سیاه خواهد بود اگر
حرکت شعب عصب باصره ✢
اما [illegible] بعد از آن حدقه موقوف است رضع در ازیک روی حفظ اعتدال خطور
مخالف ولفات هر رنگ با طبع مرا لیش کنم در سرهای آن مصالحت
استعمال داخل مطبوع پست که گره و قلیل آن دوش شدن برخی اکابات
سیما از تعطل خلطی و مانع شدن از روغن روشنه به چشم و ابطه عکس از
چوب سیاه با تضعیف کرده که در وسطاو ثقبه کوچک باشد ✢
[illegible] در ضیق حدقه و آن علت عرضی بود در بعضی از امراض و بعضی در دوران
مقعر و در ماتحول و در اخلاق رحم و لا ذا لی است در انتهی مسکنه علا
الدوا اشمام صغیر جنس را با ابطه حدقه مثانه چنین حکماکان و الیت بعد از

و در این حالت باید مانع گردید از این اجتماعات و مریض موقف باید در جای
تاریک یا بعینک نقشه دار که مذکور خود را عادی باید ❁

در رفع اذات معالجه نکو از مکرر استعمال طولانی گن یا مسهلی نقاصیه هم باید
یوم حاصل گردد ❁ و همچنین استعمال موضعی دوا عصاره بلادانه یا زرد تخم
مفید بود چنانچه کرور از نام معلم معروف طبیب فرانسوی بیان نمود از معالجه
هم حاصل گردید در حالت هر مریض که ابتدا نمود نشش یک گرم عصاره بلادانه
و بتدریج مقدار اورا اضافه نموده تا روزی ده گرم رساند ❁

باب ۶ در انسداد حدقه ❁ بدانکه چون غشای حدقه که در اوقات عمر جنین باید که
بزمان تولد از حدقه زائل شود لذا از ضعف گاهی باقی ماند لهذا انسداد حدقه ان نسجی
مولودی خواهد بود اگرچه اکثر اوقات بمدت طولی باقی نخواهد ماند پس برای
این قسم لازم نیست و به عنوانی در اشخاص اندک تفصیل از انسداد حدقه که مولودی
باشد ذکر نمائیم بدانکه این غشاء طبقه ملاست و رگی است و هر چند مانع از تشخیص
اشیاء خارجه است ولی از تشخیص روشنی نیست مگر آنکه مرکب باعلتی دیگر باشد
ورم غشا مخصوص یا مشیمه باشد بلی آنکه در ضرورت از ورم غشاء یا مشیمه
به عنوانی عمل انصار قبلی از این بیان که دیده بود ❁ و چنین تعریف این غشا در علاج
جراحی اورا حکم نمود که تفصیل در صفحه اشغال وجه الاشغال جهار کتاب کمالی

لهذا بر ما لازم نیست که آنچه ذکر نمائیم که یکی از اطبای مشهور فرنگی کار زده و الله
تا آنکه بعضی بدون عمل به علاج این مرض را نموده به این نوع که بعد از استعمال خارجی
عصاره بلادونه در مدت طولانی بدون حاجت رجوع نمود با بعضات داخلی او
ابتدا به مقدار جزئی و بتدریج به مقدار کلی رسانده تا زمانیکه علامات سمی ظاهر گردید
صدمه سیر نوعی و نفع کلی گشته بود که مریض اشتباه صحاور جمهور را به تشخیص میکند ÷
قوله در ورم مشیمه که بلغت فرانسه خوروئیدیت نامند بدانکه ورم مشیمه یا در ابتدا مفرد بوده
اگر مرکب بوده بورم سایر طبقات عین با شبکیه التهاب است و لا اعلم از اینکه مفرد بود
یا مرکب بوده تشخیص حاصل گردد از تغییر عملی ابصار مانند دیدن پشه و برق و وجع بقدر
در رأس بخصوص در جبهه و تحدد و صداع و طنین و هیجان دم در ملتحمه و ظهور حلقه کبود
لون در اطراف قرنیه و باریک بودن عنبیه بقدر کم با عدم قوه محرکه او و کثرت حدقه
با کدورت کاری رنگی در خلف عنبیه و خوف از روشنی و سیلان دمعه و مریض
بخصوص شاکی بود از ثقل مقله چنانچه گمان کند که مقله از حدقه خود خواهد خارج
گردد با عدم اشتها و تهوع کسالت و حمی و چون هیجان دم در مشیمه بشدت برسد
شود که بعضی از عروق او بواسطه ازدیاد دم منخرق شده و دم خارج از او یا در باطن
شبکیه و صلبیه یا در بطن مقدم چشم منصب شود ÷ و چون ورم مشیمه مزمن گردد مقدار
او اغلب کثیر و سبب امتیون گردد و در صلبیه ورم الطول انجامیده مزمن شود

[illegible]

اگر به واسطه طول زمان انتشار رطوبت زجاجیه و خود رطوبت زجاجیه تغیر
یافته مورث آب سبز گردد و واضح است در صورتیکه ورم چشم مرکب ازین علت
بوده باشد علامات هر دو بالضروره موجود خواهد بود ❖

اما علاج معلوم است که در ورم لحمی که مانند نتیجه نتابه مرکب از عروق و مجاری است
علاج او موقوف است بعلاج ضروری مخصوص بلکه دلیل تام فصد را اما الحجامه اقفا
از جمله لوازمات دانند و استعمال کفایت حجامت و وضع علق هزار و دله بر شقیقه
از کل لدان و دیگر فصد چیزی را در این علت مخصوص دانند و چون در این مرض استعمال
نمایند رفاده مبلوله با آب ثلج را بر راس و جبهت ثابت یار ادراک و نمک و نار
بمدت ربع ساعت بگذارند در رفع هیجان دم مرض لند را آنکه ان خواهد کرد و حله و
معده و امعا بسیار لازم است و جمعیکه به واسطه امدن که اشتداد رجوع باشد به مسهل متعدده
دهی و مجری و چون علامات امتلاء موجود باشد بهترین اقسام علاج داخل استعمال
مسهل است با ادویه چنانچه در فقره های از این جزو هم در التهاب و در علت مذکور
است و بهترین قسم علاج آن باشد بر آنکه بمدت پنج الی هشت روز کلومل رها اطفال
مشروط بر آنکه طبیب و مریض ملاحظه بعضی از علامات را نموده و سی به اوراز
تدابیر ضروری بنمایند ❖

فقره پنجم در ورم شبکیه که بعربیه شبکیت نامند در صورتیکه مرض بسبب مقدمات

شبیه بکهای آن تقلید کرده و مجوف شده از روشنی با مبعدان و صداع و احساس

وجع باشد در عمق مقله و ظهور برق در مجاری مقله با نقصان قوه باصره بدون علامات

ظاهره در چشم میتوان حکم نمود بر آنکه این علامات دال بر ورم شبکیه است و لیکن

معلوم است بسیار نادر است و علت مرکب است از ورم مشیمه و شبکیه ✤

اما تعدد مانند علاج ورم شبکیه و ورم جمیع مقله است لیکن باید این تفصیل محصور در استسقا

مورث لحول است وانطوسا است علاجش

قوه بصر در آخر خاص شبکیه و عصب مجوف که عبارت است از زوال بینائی

و اعم از آنکه تام یا ناقص بوده باشد که لغو او موسوم به امبلیوپیا مانند دیگر امراض

مانند تغیر جبلی یا علی عصب مجوف و شبکیه را خواه ذاتی و خواه عرضی در باصره

مانع از ابصار باشد و چنین حالت هرگاه تام باشد تغیر جبلی یا علیل عصب مجوف

یا شبکیه را امبلیوپیا نام نهیم ✤

اما بعد نزول آب سیاه بر کلیات علیم ✤ مداخله علامات این مرض را اطبا دو قسم منقسم

نموده اند نوعی جلی علامات است که مریض احساس کند نوعی دیگر علامات است که

طبیب مشاهده نماید ÷ اما قسم اول خواه در یک چشم و خواه در هردو باشتراک اتصال

فقد باصره معدوم میگردد و این علامتی است عمومی در هر نوعی از زوال بینائی

موجود است ولی قدر از این علامت مصاحبت او بعضی علامات دیگر موجود است

ما دون

که دیگران آنها را در اشغال بدارند و هم از آنجمله خرافات مریض احساس حرکت
مقعده ولغزیدن در احشاء و معتقد میشود که گویا ماری در شکم که در از آن نتیجه شدت
ضعف قوه باصره است و در بعض دیگر چنین مشاهده شد که غبار لطیفی در دماغ مشتعل
میشود که مریض در انشاح جمیع اخلاط عصبیه و در خرافات مریض معتقد باشد بعید اشتعال
و بعد نزول آب سیاه در امراض موقوف است بنا دلایل هست صدای
در بعضی از زمره بدارد از آنجا نزول آب سیاه صدای بالمره زایل شود و نیز که در اطبا
شدت صدای مریض هذیان گوینده ❖ و جمعی صحبت نزول آب سیاه را حرکات
سامعه و حافظه علاج کرده و دلایل ثبوت خواهد بود ❖ و نیز خرافات لمس که
بر نشانهای معتقد بوده که چگونه مرضانیم بلین شوند نیز اشیاء خارجه را الضعف پنداشته
و در این ضعف دیگر اظهار او نیز ممکن است و در چنین ملاحظه نمود که جمعی بعضی از
مراضع اورا اینند و بعضی دیگر را نه بینند یا مریض گمان نماید که شیء در محاذی چشم
او میرود و در خرافات دیگر مریض مشاهده برق نماید که القراط هم چنانکه امر بصره را
نافیه است و بعضی از مرضای دیگر معتقد شد که بحرف از روشنی و در اطراف اشیاء چیزی
در مکانی که تاریک و روشنی مساوی باشد میتوان تشخیص داده و گردش دیگر اشیاء
که حاجتی ره را امر مرتبه مشاهده کند یا رنگهای غیر موجود در اطراف اشیاء احتمال کند
و برخی دیگر مطلق تشخیص رنگ را نتوانند داد و بالجمله چند هیئت علامات که مقدم

یا مصاحب درجه‌ای نزول آب سیاه باشد لیکن باید چنان دانست که وجود
انها علامت شک دلیل نزول آب سیاه تا آینده خواهد بود چنانچه برخی اطبات بعض
از این علامات مادام العمر موجود باشند در دل اشخاص بی مرض قوه باصره و در این
صورت معلوم است که این علامات موقوف اند بتغیر عضلانی مخصوص چنانچه
سابقاً در تعریف امراض عضلانی بیان نمودیم ❁ و چنانچه احساس برقه در بیرون
مقدار در جمیع اوقات ولیکن بر نوبه میشود و از رعشه اصابع شبهای اشخاص قطره را
شوان نمود و همچنین ارشاده نمیبایم از علامات عضلانی در چشم اشخاص سیاه
آینده توان کرد و احتیاط مر طبیب را لازم است در شدت معرفه الحیاتیه
به شبهاتی از تعریف خود بر این لحاظ باید بشود ❁
اما علامتی که طبیب میشود به شبهه اغلب در حدقه اند در اکثر وسیع و برخی اوقات ضیق
ولی عموماً از حالت خود خارج باشد و با نور اشعه حیثیت اندکی طبیعی
و اگرچه برخی اوقات کدورت او شدید باشد و مشتبه گردد به آب سفید و لیکن
در اسفل یکه به نگاه خط به سطوح خواهد کرد دید که کدورت حلقه و در استواء
در عمق حدقه نه در خلف حدقه است حالت او مقعر است برعکس کدورت
آب سفید که محدب میشود ❁ علاوه بر مذکور است حرکت طبیعی عنبیه بواسطه
روشنی بسیار قلیل است و لیکن چون علت در چشم به شبهاتی موجود در هر دو چشم

بود

کشوده بود اگر بر حدقه تغیر سبزی در حرکت بسیار باشد یکی چون چشم سالم را بیند
حدقه چشم علت اعضا وسیع و بار زاویه گردد و چگونه صاحبان نزول آب سیاه مشاهده شده
بیماری از باب التحواس یا بالعکس بسیار سعوط و چون نزول آب سیاه قریب باشد با ترجاعه
اطراف یا تشنج اطراف گشته دلیل بر نزدیکی موت است و باید دانست که نزول
آب سیاه بعضی اوقات فوراً اول اعضاء بیماری عارض شود و در بعضی اوقات مرض
متصل و بعضی از نه و نیز منفصل است و نیز نزد بعضی مرکب است نزول آب سبز
یا آب سرد آید یا انفصال شبه مقعه و یا مرکب بود با مرضی دیگر چون ریاح اولیه و لقوه
و التقای باعز و محرقه و حمی دقیه و امثال آنها ❖
اما اسباب نزول آب بطلان تعمیم هر آنکه اسباب حدوث این مرض اصلاً مدنیه خفیف لیکن
ضعف از ده چند اجمالاً که برای است که باعتدال چشمهای سیاه مشاهده بر این مرض
زیاده از اعتدال چشمهای ازرق بود و در صاحبان چشم ازرق نزول آب بخصوص
عارض شود بعد از انقطاع حیض یا سیلان دم بواسیر و در بعضی از زنان که در حمل خود
اعضاء بخود و درد زه گردیده و از بانشر بعضی ادویه بانسه رب و مخدرات و در بعضی از
نزول آب سیاه عارض گردد و همچنین بعضی از اوقات این علت موقوف است بر سوختن
شدید و دیدن امور بانحول و اطلاق رحم و کثرت مطالعه کردن و در اخراج بخور
بسیار شاید بعد از حفظ طوالی در اوقات سیاه شده یا در موضع برف یا بعضی آفتاب

دیگر از جمله اسباب کلیه این علت بود ضعف عمومی مزاج بواسطه اخراج مفرط خون
از اخلاط و سیلان مزاق بمدت طولانی و اسهال مزمن و هم دفع مفرط و پرهیزهای
و افراطات نزول آب سیاه برند، بدار مخرقه حادث گردد و در جلی لثوی و بعد از
انقدام نوری عرق با پیدا گردد ❁

اما المقدمة المعرفة نزول الماء بطرق عموم اولا باید دانست که صعوبت علاج و شفای
آب بواسطه صعوبت تشخیص سبب و از قلت صبر مریض در علاج است
امید شفا بیشتر خواهد بود از قصد تشخیص سبب و زیاده صبر در ایام مریض زمینه و معلوم
لعدیه المعرفه بگوییم است از قصد جدید بعض مرض و جهت تشخیص ضعف مخروف
و شکه در افراطات نزول علاج مخلص بواسطه بحران یا بروز مرض دیگر از شدت
شفا یافته چنانچه دیده شده. است از عروض امراض جدیده حاد و رشح رطوبی انتقال در عارض
شده و دیگر بعد تحریک یا سیلان دم بواسیر منه گردیده بود نزول آب سیاه
بعد از استعمال مفرط مدرات عارض شده اکثر بعد از ترک استعمال خفیف گشته بکلی رفته
و باید دانست که چون ضعف و رمد چشم عارض گردد علاج باقی آن ارم است
و در صورتیکه علاج حاصل شد اکثر مرض در ابتدای علاج علامات مذکوره در ابتدا
مرض را تجدید نماید. که مانع مخلد است و در قدام جلی و تنیم تغیر پیدا شده ❁
اما علاج نزول آب سیاه بطرق عموم چنانچه بعد از رفع شرط کا در علاج دلایل است

تشخیص

و تشخیص سبب بر طبیب لازم است ولیکن افسوس که بعد از دانستن سبب علاج
بسیار صعب بود بجهت آنکه از تأثیر آب شور جیحان در عصب خلل کرده بنحویکه
شناختن و علاج هر دو از اول صعب باشد و چون طبیب نیز از رفع سبب یا
تشخیص سبب ادراک کند تحقیق نرود نیست مگر آنکه بواسطه معالجات مجربه رفع علت
سازد بنابراین اولاً معدودی از طرق معالجات مجربه را بیان کنیم تا هر مجرب
بمعالجه مریض هر یک از اقسام زهراب که سبب او است پرداخته بعد پردازیم
اما علاج دیگر داخلی و خارجی که بواسطه تجربه مفید باشد از آن جمله است اول
ادویه مقوی استعمال شود جهت رفع استعداد معده و تقویت باطن قوه عصب دوم مسهلات
قویه مخصوص چنین اسهال دم در آن کس موجود بود ولیکن چون همراهی همان دم
مزاج را غلبه نماید بهتر از طرق استعمال مسهلات آن بود که قدری تقارن اسهال
آنها حقنه نیز معمول دارند سیم ادویه معرقه برخی از آنها نفعت بخشد در صورتیکه
جلد را یا تقلید بخوابت بود چهارم در صورتیکه بعد از حبس حالت این عوت
بروز نماید ادویه مخصوصه برگردان از بعضی اطبات مفید بود پنجم ادویه مخرجه دیدان
لازم است در زهر آب سیاه اطبائیکه بواسطه خروج طبیعی دیدان حقیقت یافته
ششم اعلاج زیبق در صورت تمام کمال بر نبود دفعیه قبل از نزول یا در صورتیکه
که مریض ولی ~~در صورتیکه~~ احتیاج بنود از اعلاج مذکوره در صورتیکه آنکه طبع

رطوبات زجاجیه تغیر یافته باشد خواه به علم خواه به تخمین و در امراض اکثر

و مدانکه برخی از کحالان معروف در نزول آب سیاه مدون سبب و وضع موانع

کار از استعمال اعلاج رسیده لذا از انجمله معلم ثانی [illegible] ما نسخه نموده

در این خصوص یافته است از استوار صحیح داشت مریض به شفا از این کحالان کشته

صنعت او بکمیزد دارد که یک کدام ضعیف غریب هم شفا آب سیاه [illegible] مشغول

تعقل افکر میت قطره و ایمن در این است که از نوشیدن چهار کندم دارد است که

مدمن نوع علاج برف بخصوص این است که در عمق مقله ثالث ان وضع دیده

بوده است و [illegible] از جمله [illegible] کحالان منسوب به شخص [illegible] را که

با لطف [illegible] معالجه نمود که [illegible] از مرهم [illegible] در حقنان

تا این بود و کحال را [illegible] مقدمه ارشاد که تا شفا مرهم [illegible] رماد [illegible]

کندم کحالی معروف [illegible] زاق شده [illegible] کشته [illegible]

نمود [illegible] شیخ است و در صورتیکه هیچ علامات جسمانی [illegible] موجود نبود

چون سندل الطیب و کافور و کبریت و [illegible] و خرق [illegible]

زنجبیل و چند [illegible] و مشک و [illegible] روح و [illegible] که کند [illegible]

در رمانیکه [illegible] موجود نبود [illegible] تجربه رسیده [illegible] ضرر [illegible]

و جمیع علامات نزول آب سیاه [illegible] ظاهر شود [illegible] استعمال [illegible]

احتیاط شود در ابتدای بیماری بعد از اشمون و مسهلات بحری تا مرتبه بحر که آنچه لازم
و در استعمال اسباب حدید نیز احتیاط لازم است بجهت آنکه بسهولت سبب هیجان ورم
بر آن شده و بدین واسطه سبب نقصان ابصار گردد ❖

اما ادویه خارجه که در این مرض بواسطه تجربه مستعمل گردیده است یا در موضع بعید یا در روی
جفنین استعمال کنند و از قسم حار باشند اخراج ورم و وضع شمع در ارج و اقیده
دخول آتش و دهن مراهم اشمون و در استعمال آنها باید احتیاط از شدت حدت آنها
نمود بجهت آنکه تأثیر مثانه مگر آنکه اثر آنها کم بود و همچنین حقنه مسهلات و وضع
اطراف سافله را در آب گرم بواسطه جذب و تنقیص بخشد و برف اطلی نرم شده داشته
ادویه معطسه را مانند آنکه پر نرم لرف است هر گز نکنند اسا رون شام سحوق تبیع کنند
پنج دفعه بسفیده کنند اجزاء را با یکدیگر مخلوط نموده بعوض ضماد لازم است احتیاط از آن
معالجه در حالتیکه ورم در ایشان باشد ❖ اما ادویه موضعی از الجمله است وضع علق و ورم
زیق بادی با الکحول یا بدون او و مراهم محلله و اشیاء آنها وجهه در حالت نزول آب
ملخص روشن و تاریخ دم دلیل بروز اشکال است از بر راحات و علقه مردن چرک و در
چشم نه علامت بقیه حسانی مرجع بود در ضرورت استعمال موضعی از بعضی ادویه
محرکه قرار جایز است هر نوع هرهش قدری از آنها را و چنین تدهین یا تغلیب
نموده و در روز چند قطره از آنها مروارید ریخته و هم دست چکید که باید

مذکور از بعضی از

وازین انهار را منقبض رسانند و از جمله این اقسام است نفث نفث و عرق لولادر

و شود کلیتین و دهن کابوس و المفاصل افتد و چون اوکش در رودن التقصیلات نزول اسبا

بود بر کلان عموم و لی بجهة اینکه بالتخصیص علاج معلوم کرده معروف تر کی ایلاغ

نمودن بنیر با جمیع اقسام نزول آب سیاه در انجهار نوع منقسم گردد و چنین این نوع تقسیم

خصوصیاتی بجهة معالج دارد که اهد التفصیل او در این فردا فرد آیات مینماییم

نوع اول نزول آب سیاه است و علامت او را به تنهایی مریض تشخیص دهد

یعنی هیچ علامت نشر چشمان در او نبود که بدان واسطه او را به الحتقه نزول

آب سیاه تشخیص نماید طبیب توان خواند و این قسم نیز منقسم شود بر دو قسم یا نزول

عصبانی یا بالتفصیل قوه عصبانی است یا قسم اول اگر عارض گردد و در امر مرد

دائم با نار تحس تقد و منقبض و چیزی برق و ضعف بصر تا بدرجه صداع شد

عارض گشته مریض بالمره اعمی شود

اما نوع دوم در ابتدا امر توقف است و ضعف درین حال قصد جلیس و اثر به بارد

ولوحقه در مریض باریک و وضع دائمی زیاده مبتلا کامل بارد و در روی چشم دلقا

دائمی استمرار بر مریض را ثابت ضعف و چنین علامات در زمان کردد حرکی

شده تا حد به عضو محرک وارد و در تولف علاج عمومی اعمال کردند

اما قسم دوم اصلف عارض شود در اشخاص ضعیف البنیه خواه این ضعف عارضی

دائم نبود و در این قسم هرگز علامات برق مشاهده نبود و بعکس ابصار تغیر کلی
نیکا باشد نبود از روح و نوشیدن شراب و بار ایام به تقویه و ابصار ضعیف گردد لهذا از
مؤثرات مضعفه و این قسم اشخاص در شب بهتر بینند تا در روز و حس ثقل مقله و صداع
در اینها موجود نبود ✤

اما المعدی موقوف است با علامات مؤثرات معده از مشقه زمان طول از اکل
در شخص مبارز ده بهت اخراج می گردد او اوقات از حرکت ملیغه دو پهلو از اطلاعات اشعه تعالی
شراب که که بیدرنگ بار زده باشد و در کت معاد ... در اخراج می نمودت علاج
گردید و ابصار نیکو شود بعد از ... و اصلاح معده و ... و بعضی لطیفه
و امثال اینها ✤

نوع دوم نزول آب سیاه است بالکل ... و نجی در صحیفه مقله و در این نوع حرکت عنبیه
و حدقه نقطه ظلمی باشد قدری از ابتدای نزول است و لیکن با تمام رسیده حرکت عنبیه
فقد و حدقه وسیع گردد و در بعضی مقله لکه درست زرد ابیض الوان یا رمادی الالوان با تغیر
مشاهده گشته هر قدر طول زمان العلت زیاد گردد لون عنبیه سبز مایل تر به یا حل گردد و لیکن
بجهت آنکه این نزول آب سیاه با کتاب معالجه نشده لهذا القدمه المعرض ادبیا
ردی است ✤

نوع سیم نزول آب سیاه با تغیر هیئت چشم با یک از اللوح اده این نوع را

معلوم مذکور بر نه قسم منقسم بوده است

**قسم نهم** نزول آب سیاه که شبیه بدود شدن است به مرده و مجدرات
مریض کند اوائل را و در این قسم نزول آب ابتدا در [illegible] صلبیه
و عنبیه موجود نبود با حس ثقل مقله و سعه حدقه و عدم حرکت و سیاه رنگ بودن
کدورت با رعشه اطراف و نقصان ابصار که مریض چنان احساس کند
در اشیا و حجاب دخان یا غبار حایل کرده و این علامت بتدریج طغیان
کند و مریض بالمره اعمی و حدقه وسیع و مریض گردد با حقیقت حرکت مقله و اکثر تمدد
جفنین و تشنج شده اطراف موجود بود و بالمره بسیار حواس نیز غلیان کند و چشم
[illegible] علاج او نبود علامات [illegible]
شود

**اما علاج** در صورتیکه از ابتدا رجوع بطبیب شود و منتهائی ضعف بصر موجود نبود
علاج شده و رفع آن جایز باشد [illegible]
و اگر بروی جفنین [illegible] از نزول آب [illegible] علامات
موجود باشد [illegible] کافور [illegible]
کافور [illegible] نفت سفید را در ده مثقال [illegible]
سازند و مریض روزی سه مرتبه هر دفعه ده قطره از او [illegible] بنوشند

دارفلفل

و از خارج بکار است اما به مجرا قرار بر اهر و در تعریف علاج عمومی بیان نموده‌ایم و چشم

معمولی دارند و چون سبب آن از رسوب و اصلاح آن دلیل علاج و انجیره را از قرار یکه در قوه

دوم از کتاب چهارم از فصل سیم از باب ۱۲ از مقاله دوم شرح آنچه ذکر شده است

قسم دوم نزول آب سیاه است در مستعدین مالیخولیا و اختناق رحم و صرع و تشنج مزمن

اشخاص مبتلا به امراض در صورتیکه معمر ن باشند تشنج د اگر حدقه کسی بارد وسیع و مقله

بدون حرکت بود حس لمس و گمر در بیماران جنینی بنحو منطبق شود و هر چند نقصان

در عدم ابصار است ولی نادر آنکه ابصار کار گردد و در صورتیکه تشنج منفصل بود حدقه

کثر ضیق گشته با حرکت غیر ارادی جفنین و مقله و در مبتلایان بسهر علاوه بر علائم

مخصوصه بدو حدقه وسیع و حرکت عنبیه در نهایت نقصان است با حرکت غیر ارادی

مقله در ابتدا علاج سهر و نزول آب سیاه مادام العمر باقی ماند و در اشخاص مبتلا بتشنج

و آب سیاه با اندازه لجه شبیه و از جمله امارات اینان حرکت غیر ارادی مقله

بخصوص مبدا کتاب اتساع ملتها با عدم حرکت عنبیه و وسعت حدقه و بعد از علاج

کثر احولیت باقی ماند و در هر چهار قسم از نزول آب سیاه و جمیع حالین با شعاعت حدقه

موجود بود

و علاج موقوف است برفع سبب و چون اصلی علت علاج برفت و با وجود آن

اندک اختلاف در کار چشم باقی ماند رجوع شود بادویه ضد تشنج و مقویات

قسم سیم نزول آب سیاه است از امراض آلات بطن و تشخیص این شود که اطبا دال
مدت نمو آن و تغیر لون حدقه و وسعت و زاویه پیدا کند از اول و از لون صورت
که در صلبیه و تقشیر گردد لون ثقلین و زرد در صورت و تغیر اثر علاج تعدیه
اما علاج در این قسم نیز رفع سبب موجب رفع علت است و احتیاج باین از اول
او به موضع در اغلب صورت ضرر بود

قسم چهارم نزول آب سیاه است که علت آن معتاد نزاع و اتفاق گهر عادت نام
حاصل کنند تا آنکه موقت بسود آل بود یا دیدن ان ابعاد و علامات او وسعت
حدقه است که با اندک لون به بود و لیکن سطح او صاف و سیاه بود با نقصان
و حرکت عنبیه و سیلان دمعه قلیلا یا کثیرا باشد و تنها گاه و چشم و وجع قسم بعد
و سایر علامات امتلا و چنین با وقت معتاد مزاج و دیدن ابعاد نیز موجود و آن علت
اکثر بعد از تعدد گردد و علاوه بر وسعت حدقه لون صلبیه هم در اطراف قرنیه نیز
اندک مایل به کبودی شود

اما علاج در صورتیکه موقت و دیدن ابعاد بسوی نزول تغیر حجاب الات بطن بسر
موجود نبود سهل بود و با علاج لوث بدل احکام مخصوصه که در سابق مذکور گردد

قسم پنجم نزول آب سیاه است که حاصل شود بعد از علاج امراض جلدیه
و این قسم اغلب عارض گردد بعد از تعدد و انشدال آبله و سرخچه و در اطفال صدقه

رنقی

حبس البول باشد و بول بتعسر آید و بدون کدورت و غلبه عدیم الحرکه بود و شبیه دغدغه مانند ریز
مخلوط گردد و رابطه آن با آن دم در عروق است

**العلاج** چیزی را ابتدا رجوع بقول الطبیب بواسطه جلوس مریض در آب گرم و نوشیدن
دلکیت بمقدار قلیلی سعی باید بدانکه مرض جدید بروز نمیکند مریض شفا یابد و چیزی رجوع بود
بعد از گذشتن مدت طولانی از مرض علاج موقوف بود تا آن کلی بمقدار لقمه با علاج
اثیمونی با لکف و داشتن داغ نخودی در بازو و در آنها جمله و حرکت کشیدن عشق باید این
اثیمونی و خلف عشق بمدت طولانی

**قسم ششم** نزول آب ... بود در اشخاصیکه مبتلا باشند بر باج ادفسه کلوپه مشغول است
بحدی تمام رسد ولی بسیار تشادی باید مریض را ازاطه و جمع تر حفظ یا اسهال یا
با عدم حرکت حفظ اعضا و حرف ... ریزش و سیلان دمعه ولی صدقه تب عده طبیعی بود و غلبه تب
حرکت نباشد

**العلاج** ابتدا رجوع شود با تعارف و از صبح کورا له سه کرده با هم کرده حاضر در
صبح و شب کنید بود و در دور روز در شام و چون و جمع اندکی کمتر یافت نکند عصاره الکلیت با شربت
که کرده اثیمونی با رنجی اللون و شانزده کرم کبریت مقل بسیار مفید بود ... از
جزو از مخلوط بیکدیگر نموده یکی صبح و یکی شام بخورند با وضع خوردن شمع و در اراحه بره
در خلع از آن و در صد علین ... حفظ اعضا و ... بودن ... را با هم ایا یا کرده و چون

بر بینی تیره آید و صداع یابد بسیار دم کرده باشد و سبب علت ابصار غشاوت خفقان رنگ سفید
و ثقلان و زاریح و انقباض اخیر بلور که منعقد گشته خون چشم و همچنان بسیار بود.
و داغ جای کشیدن در مابین زاده حلمه و زاویه نیک انگشت در فقره چهار دهم

جای از جمله جای طریقه علاج او را بیان نمودیم ❖

قسم هفتم نزول آب سیاه بود با پوست نمی در آن قسم حدقه وسیع و املس بود با آن
علامت مخصوصه که زاویه بهر یا سیاه حدقه است از جانب صدغ بلکه نقش حدقه
تاریک باشد ماق صغیر بشد و بر پوست چشم و بینی و احساس ثقل در مقعد و صداع و وجع
در عطف اثنی و لطف لها آب ما در آنکه کرده ❖

اما اسباب موقوف بر شرح و بر منظور نمی را انجیر نامند نام قارد مکان از شخصیت
انشقاق نیاید و غلط آورند نیز بخوره ازو لاغر نشوند مرکب از کیکان و قند معده از
مساوی رجوع کنند و لبه از آن تحلیل ابیض و ماده خره با اشتیاق کار چربی بود شد ❖

قسم هشتم نزول آب سیاه است که حاصل شود از اثر عام جفن مدانکه انقسم نادر
مرتبه حاصل شود بلکه اغلب بیکدفعه بروز نماید یا ضیق حدقه و علامت او و عدم
علیه و فلج یک یا چند از عضلات چشم و چون جمیع عضلات چشم مسترخی شود مقله
از حفره خود خارج گردد و این قسم عارض شود از ضربه وارده بر مقله یا دماغ
و علیک و ذرات انها از یکدیگر پراکنده گردند یا … گردد و در صورت اول علاج

بپذیرد

بپذیرد و همچنین بهتر است علاج باید در صورتیکه سبب آن شکسته بوده باشد و در این حال
علاج موقوف است بعلاج عمومی شایع شکسته ❁

قسم نهم نزول آب سیاهی است در صاحب بدن با نقاهت غیر علاوه و بعلاوه است
عمومی ابتلاست به سبب نزول کردیده علیه بدن حرارت و صدقه وسیع و با بودن
طبیعی خود لیکن با وجود بودن زوایای مخفی در اطراف او و حلقه به موضع اتصال
خود بقرینه اند که یا زمان علیه در کردیده و واضح است هر که مبتلا شد سبب آب بر
چشم مبتلا کردند ❁

اما علاجش موقوف است برفع سبب ولی اکثر هر وقت این سبب بسیار دور است
نوع سوم نزول آب سیاه است با موجود بودن علامات این نوع قابل علاج نیست
و این نوع منقسم شود به پنج قسم

قسم اول نزول آب سیاه است در صاحبان نقرس و بروز این قسم اکثر بتدریج و
بیشتر نیست و در ابتدا زرد شدن کار است با او حقیقه در جزو
اشیاء خارجه با وجع اطراف مقله یا بعض مقله در بعض احساس و بعد با ورود حلد
چشم و وجع مختلف بعد از آن تقید اختلاف فوری ابتدا این نوع هر شدت باید
و رها ی باید در طب و در خوابیدن روی متقی برای و مقدار عضب با اهم دهم
مفرط و وجع باره در چند مدت موقوف کردد و همچنین چند مرتبه از آن مداره

اثر نماید و لون عنبیه تیره و بزرگتر از حالت طبیعی بود با عدم حرکت و حدقه وسیع در این شق

چنانکه از عدم حفظ الصحه بعضی از نزول آب را معلوم کرده و اگر با تغییر لون ملتحمه اغلب مرکب شود

این قسم از نزول آب سیاه با نزول آب سبز و در دور عروق دموی ملتحمه

اما العلاج اگرچه در دور این علت اکثر بتدریج است ولی با وجود این اغلب اوقات دوا

لعلاج بود به واسطه صعوبت رفع سبب که حاصل شده و از دستور آنکه در حقنه

چاره از قسم سیم از اقسام آب [illegible] محرکه در فصل چاره از باب [illegible] از مقاله دوم

رساله شفائیه است مفصلاً بیان گردیده

قسم سیم نزول آب سیاه است که نتیجه باشد علاج خوردن حبوب و چرب

خشک عوض آن خوردن جراحت و دوای [illegible] و علامات این قسم مانند علامات

نزول آب سیاه است در حالت [illegible] ولی در دور این قسم ضرر بود و بتدریج

مانند [illegible] و امید به علاج بود در صورتیکه علت حدیث و جدید بود [illegible]

در مقابله حادث شده باشد و در [illegible] احداث [illegible] نایبه و نیز [illegible]

قدیمی را به واسطه مرهم [illegible] یا آنکه [illegible] مجروح سازند و همچنین [illegible] را

[illegible] باشند [illegible] یا مسهل [illegible] روزانه [illegible] اولی

وارد [illegible] کنند [illegible] معرفه و کبریته مانند [illegible]

با کافور [illegible] مقسمه [illegible] آب [illegible]

قسم سیم نزول آب سیاه است که فی المقدار عارض گردد بعد از غشی شدید
این قسم شیوع دارد در اشخاص صفراوی مزاج و در نزول او بار بعلت حدقه بدون زاویه
و عدم حرکت عنبیه و در ده روز [illegible] و تیرگی حدقه و جمیع اطبا اکابر جلیله در علاج [illegible]
[illegible] شود

اما علاج جمیع از ابتدا رجوع بطبیب نمود اطبا معروف بواسطه استعمال مقوی [illegible]
نیکو یافته اند و لیکن چون بدست طبیب گذشته باشد از اعتنا [illegible] نمود که استعمال آب [illegible]
که بینایی بدست طبیب و نوشیدن ادویه مقویه دیگر که

قسم چهارم نزول آب سیاه است که حادث شود در انسان بعد از شغل خوردن شرب
علامات او رجوع قدر شده حدقه و [illegible] است باشد که بعلت حدقه و عدم
حرکت عنبیه با احساس برق و حرف از زردی [illegible] دهد [illegible] علاج [illegible]
قبل از مرض [illegible] از شرب [illegible] داده شود

اما علاج موقوفست باستعمال انواع ادویه که [illegible] ترشح اللبن گردد
مانند چغندر [illegible] از برگ [illegible] ورق [illegible] و [illegible] با شیر [illegible]
روز و صبح خوردن ماهیت [illegible] مصطکی و کهربا و کندر [illegible]
شیر حیوانات [illegible] روی [illegible] شیر [illegible] بواسطه [illegible]
با [illegible] و چنین [illegible] ترشح اللبن گردد بدون

حصول منفعت و رعدی لصابر بدر شود استعمال دافع کلاب با کافور و جوش

کشیدن موضع مشبع درازی دوای نخود ***

قسم پنجم نزول آب سیاه است بواسطه تغیر حبهای عصب مجوف یا علما

رکن یا جسم زجاجی و این قسم از نزول از دو قسم دیگر است و اکثر چه گاه گاه معروف

نمودن سبز نام بواسطه تفرقی علامات مشاوره این قسم زود لست یا هر از دو از

احذف باب واضع دایره انمودن و له حاصل معده به جهت علاج برداشت

و اکثر اوقات این قسم از نزول علاج پذیر بود بنا بر این بعد بر جهت آن مطلب علامات

او را در این مطلب ذکر نمائیم پس هر آنکه در صدر بکه تغیر حبات عصب مجوف یا

بسکیه موجود بود مریض همه اشیاء خارجیه را مخلوط بر ضان یا کار بلند یا احساس

وجع در عمق مقله مانند آنکه از جانب مؤخر مقله فشاری حادث شود با عدم حرکت

غنیه و دلت صرف و بودن زاویه و بتدریج علاوه بر این علامات نزول

رطوبت زجاجیه نیز بلند با آب برگشته و حجم مقله بنهایت انقضای رسیده

و اغلب این علت نجم را بها یا بلندی زود شیوع دارد و در اشخاصیکه مبتلا

بلند بمزاج خنازیری بوده اند ***

اما نزول آب سیاهی که حادث شود از تغیر حبات عطی رعس یا جزء دماغ

مریافت شود در اشخاصیکه در زمان قبل تشنج یا صداع افرنجیه مبتلا بوده اند

١٢١

و اگر هر دو چشم را تیز بدین طرف نماید بر این نوع هم اشیاء خارجه غیر مرئی شوند

بدون آنکه احساس احاطه دخان یا غبار با آنها کند و مریض معتقد بود بر دوام رفع

از روشنی و حرکت دائمی عنبیه و حدقه ضیق با قلت عرض بود مانند حدقه که با

با حرکت تشنجی حدقه و جفن و در دور عروق دموی حدقه و حول عین الابصار یا امر فائده

و معدوم گردد و حجم منقبضه قلیل ثقال شود و قوه سامعه و شامه و ذائقه بالکلیه فانی

کشته حافظه نیز با امر باطل و حجم نقطه قلیل گردد ÷

و علاج در هر دو نوع از زوال چنانکه قبل بیان نمودیم بیمار نادر است مگر آنکه

بواسطه علاج عمومی سراج تحقیق در حالت علاج ظاهر شود ÷

قرو شم در مثابر علی قوه باصره و این اسم عبارت است از بعضی تغیرات عین الابصار

مانند احوال و نزدیک بینی و دور بینی و بزرگ بینی و امثال اینها که هر یک از مذکورات

علامت هستند بعضی از امراض چشم را و لهذا در شود هم و اینها نیز باشند و بر بواسطه (در آتی)

محتاج بتفصل مخصوص کردم ÷

اما احوال هر او را هم بر انواع منقسم کرده اند نوعی از او را هم بفرانسه [illegible] نامند

در صورتیکه است یک یا هر دو چشم در حین ملاحظه نمودن اشیاء خارجه از محور طبیعی خارج

گردد ولی با وجود اینکه علیحده ترند هم با اراده و اختیار چشم خود را حرکت دهد نوعی

دیگر است هم بفرانسه او را [illegible] گویند در صورتیکه علاوه بر تورب نگاه نمودن

احتمال و حرکت مقله معدوم گردیده باشد در هر حال عملیات این نوع عین وضع است لیکن [illegible]
تولف مخصوص عملیات سورش تطرح کلام است و لی باید دانسته که بر فراوان چون
در صحیح و دیدان معوی و در کتابی و در استقرار این اشتغالات ذاتی نیست بلکه عرضی
است ❖

[illegible] در صورتی که ذاتی و جدید بود اکثر علاج او سهل است و از آنچه [illegible]
در اطفال شیرخوار موجود شود اغلب که نبود آنکه طفل را انجوری بگذارند که روشنایی [illegible]
در جانب مخالف انحراف بود و چنین سن او قدری بزرگتر و والدین تسلط تام داشته باشند
استعمال دائمی عینک چوبی که جانب ثقبه صغیر بود در مخالف جانب ترتیب تدریج
علاج نماید و چنین است [illegible] و بواسطه [illegible] در محرکه عضلات چشم است [illegible]
نام فرانسوی در شهر [illegible] علم طبیعیه جان نموده است که ممکن است در علت را
بهر نوع علاج نماید در قوه محرکه چشم علیل را بواسطه [illegible] قوه محرکه چشم سالم را
بسبب عدم عمل از کار انداخته کمتر سازد بهر نوع در وررفتن بدرست [illegible] چشم سالم را
مسدود [illegible] بصار از چشم علیل تنها [illegible] و در بعضی دیگر عینکها وضع نموده که
سطح او مسطح و سطح دیگر او محدب و سطح مسطح او در امتداد چشم علیل و صفحه محدب
او محاذی چشم سالم مسلک دارد و به این تا چند معالجه کاری نموده و [illegible] ما اگر [illegible] را
اسم او را در این رساله ذکر نموده ایم چشم سالم علاج را البته و بواسطه چشم علیل [illegible] مرتفع

شود

مشغول باید بخواندن نوشته جات وریز نوع در مدت یکماه علاج تا عمود و شعیر را
عمود هر سن هست اگر سالم بوده و از رطوبت چشم چیزی و معتقد با حوالت لبه است
و فی دیگر از علاج منوط بمعمر است که در صفحه نزدیکم کتاب و حیر مفصل او
بیان شده ❖

اما نزدیک بینی که او را بلغت انگلیسیه میوپیه نامند آنکه قوه ابصار دیده ورحت طبیعی مقدار
معینی دارد که کمتر از آن مسافت یا بیشتر از آن چشم سالم نتواند تشخیص دهد مانند آنکه
چشم سالم خط متداولی را از مسافت یک شبر به نیکی تواند خواند و اشیاء صغیره را در اصله
چهار شبر نیکو تواند تشخیص کند پس در صورتیکه شخص بجهت خواندن لابد بود که خط متداول را
از یکوجب نزدیکتر نگاه دارد تا خواندن او را ممکن شود آن شخص را مای اپیا
یعنی نزدیک بین نامند و همچنین بالعکس بجهت خواندن لابد شده باشد که خط متداولی را
دورتر از قاعده مذکور نگاه دارد آن شخص را ابرپیا نامند یعنی دوربین ❖
اما سبب آن چیزیست که انعکاست چشم موقوف است بعلم طبیعی بهتر او را [illegible]
مفصل و بیانی دارد و علامات او از اسم او معلوم است ❖
علاج این علت بر فرادات طبیعی بود در بین نوع که چشم مرکب بوده باشد [illegible]
دم بر اثر فصد و استعمال مسهلات مبرده اگر مفید بود و همچنین [illegible]
که در ابله شی مریض چشم خود در کتب طبیعی باز گردانند لیکن [illegible]

علاج مرو فست باستعمال عینک مقعر و چنین مرد و رجوع [illegible] لازم است که رجوع
شود بطبیب که بعد افراط نزدیک بین [illegible] اگر با افراط نزدیک
بین باشد چشم دائماً در شغف و زحمت خواهد بود و چنین بعد افراط نزدیک بین
بود چشم معتاد میگردد بحالت چپ و باید احتیاط نمایند در صورت استعمال عینک
دائماً عینک را محافظت چشم در عینک متداوله در چندان احتیاج بعینک نمی
افتد و درازی [illegible] تا در وقت لکن گردد بالعکس چشم علامت پیری باشد

اما در پیری که بقول اطبا [illegible] و هم پیری [illegible] نامند عکس نزدیک بینی است
که چون تا بحد مرض اشیاء بعیده را بسهولت تشخیص دهد و بالعکس خطوط متداوله را در
موقعیت متداوله نتواند خواند مگر در [illegible] که دور از [illegible] چهار وجب
از چشم نگاه دارد و چنین اشیاء بعیده [illegible] روشنی [illegible] اشیاء
قریبه لازم دارد [illegible] قاعده [illegible] که قطعات [illegible] کاغذ
پشت روشنی گیرد تا کاغذ روشن تر باید یا در شب کتاب را اشیاء
و دیبت را مانند آفتاب گردان در فوق چشم نگاه دارد تا نور
و قوه بصر کمتر متفرق شود

علاج [illegible] اگرچه [illegible] و تربیت [illegible] دیده ولی
از مرو فست باستعمال عینک محدب چنانچه در نزدیک بینی عینک مقعر مفید است

اما شب کوری که بیونانی دیستیمی خوانند بر دو نوع است قسم اول آنکه مریض شبها هیچ را
و در تیره نبیند چیزی هر چند چشم او گشوده باشد و چون چشم را بهم گذارند اشیاء مدوره را یکی نبیند
قسم دوم آنکه اشیاء مدوره را اینک چشم هم دفعه بیند در صورت اولی اگر سبب او
احولیت است و در صورت دوم هم بیشتر بواسطه لکه یا لقای از چیزی است
در وسط قرنیه یا در وسط جلیدیه یا مولود از است بواسطه بوجود بودن هم صدقه دیگر
و در برخی دیگر علامت است یا نتیجه امراض دیگر است مانند حصبای او و در ابتدای بعضی اقسام نزول
آب سیاه و در اختناق رحم و مالیخولیا ولی در هر دو صورت آن اشیاء هم دو دفعه دیده نشود
بالنسبه بیکدیگر مساوی نبوده و یکی از آنها از دیگری معین و واضح تر پیدا شده ❖
درمان اینعلت در صورتیکه علت او مشخص بود موقوف رفع او است چنین رفع او ممکن اگر شد
در برخی اوقات دیگر سبب معینی ندارد و در این حالت وضع مسطح در ازاله در برد نیک
چشم مفید بر است از استعمالات عدسات در مواضع بعیده ❖
اما روزکوری که بیونانی نکتالوپی نامند معنی است هم بواسطه او از صبح تا شام مریض
کم یا بکلی هیچ نه بیند ولی در شب اشیاء را بخوبی بقاعده طبیعی است و این مرض
علی الاکثر و بسیار نادر الوقوع است و باید دانسته روزکوری برخی اوقات علامت شدید در
حالت عیر طبیعی صدقه هم و در شعبه از جنبه هم از جمله هم التعریف اورا ایمان
نمودیم بواسطه زیادتی در حد خطوط شعاعیه به شبکیه بر عکسه عارض شده از فقدان نمود

انها و برخی ادات بسبب آنکه علت بیماری شبکیه بوده اشعه را قبول ننموده بروز [illegible]
ضعف حدقه گشته و یا آنکه لکه حادثه در وسط قرنیه یا آب مروارید ناقص در روی مانع
از ورود شعاع گشته و در شب بواسطه ظلمت حدقه وسیع شده روشنی از اطراف
لکه یا از اطراف آب مروارید داخل شبکیه گردد و برخی ادات دیگر علامات سبب
معین ظاهر گردد و در این صورت [illegible] را [illegible] و از این تفصیلات
معلوم شد که مرض علت ادات علامت است پس بنابر این در صورتیکه
بیماری شبکیه [illegible] لازم است بواسطه معالجات دافع رفع او را [illegible]
وجه از ضیق حدقه [illegible] قطور کحلهای عصاره [illegible] داده [illegible] وضع را [illegible]
مفید خواهد بود و چنین [illegible] علاج زوال [illegible] [illegible] خواهد بود ❖
اما شبکوری که بلغت عرب [illegible] خوانند عبارتست از حالت مرض منفصل که از وقت
غروب آفتاب الی طلوع او [illegible] بود و زوال [illegible] بعد از طلوع آفتاب
تا غروب او و اکثر این علت مقرون بود با صداع و ثقل رأس و دوران [illegible]
یا با علامات بیماری دم و امتلای معده ❖ و سبب آن [illegible] معروف [illegible]
سبب نزول آب [illegible] دانند ولی در بعض بلاد این علت شایع و [illegible] بود
در [illegible] در [illegible] دیده شود ❖
دستور [illegible] علاج [illegible] اگر از سه الی چهار ماه [illegible] دیده شده

که بواسطه علاج لائق از سه الی چهار روز شفا حاصل شده و بهترین علاج که مشاهده نموده‌ام

التهاب ملتحمه زالو چسبانیدن است در نزدیک چشم با دو شانه [illegible] مشغول [illegible]

بهار پانزده روز یکدفعه و اغلب از التهابات خفیفه و بسیار ضعفاء صغیر دیده‌ام و همچنان سال

ناخوشی رمد در سنه هزار و [illegible] و هفتاد و [illegible] علوی چپ [illegible] در یک شهر جمعیت

اجتماع نموده مبتلا بدین علت گردیدند تا [illegible] شفا یافتند بواسطه تدبیر مطبوخ که طبیب [illegible]

[illegible] باسم [illegible] نام هم در خصوص تجربیات [illegible] خود در رساله بسیار معینه تصنیف نموده

بود کرده هر روز زمانی که در یکی از بلاد دیگر در ایام [illegible] بزرگ حاجت علوی را اکثر

مردم مبتلا بشکوری گردیدند بواسطه [illegible] که [illegible] شفا حاصل نمودند ❀

## جزء سیم از جمله پنجم

در بیان امراض حاده ملتحمه که انواع مختلفه او را اطلاق رمد و شهرت است به چند جزو

فصل اول در ورم حاد ملتحمه در لغت [illegible] نامند علامات [illegible] ورم حاد

بسیار غیر طبیعی چشم صلبیه و ملتحمه حمرت [illegible] بعضی نوع آن حمرت صلبیه قبل از حمرت

ملتحمه بروز نماید و حرکات [illegible] و جفنهای متورم [illegible] گردد و [illegible] چند که در [illegible]

این زمان موجود نبود ولی شعریت [illegible] طبیعی قرنیه زائل گردیده و تدریج

وجع شدت نموده سرایت بر اصل نماید و بعد از آن چشم زیاد زرد و ملتحمه مجتمع [illegible]

قرنیه را مانند [illegible] کند چنانکه از اطراف [illegible] و [illegible] است و قرنیه

گردد و بعدها در رابطه عفونه و حدقه غیر نمایان و امتصار انقضای پرید و با زور عمو اشده
یا خفیف علامات در جرم رحم آماس و حمرت قرینه نزاید بجوده و در بعضی در مابیل
و در حق قرینه حادث شود و قرینه ابتدا اسفید و بعد از فتح رحم او اصفر اللون و سفید
گردیده بعوض طبیعی حصول رنگ و لیف مدول ترکیب منتظم و حرکت تابع نامد ولی
در درجه های معالجه ملاحظه نمایند شود هر دو در جهاتهم مدول علامات ردیه نزدیک
و در بعضی افات تکلیف رود ❖

اما اسباب اگر در حصر بمقعد و اجزای هر دو در ماقبل مقعد و انقباض بود و بسیار حوصله
پیدا شده و در حلول ترکیب از اصلع زنبور حاصل شده باشد و چنین نقش او در چشم مادر اعلت مبتدل
شود بوده عموی چشم اما العلاج در درجه های چند اول روی نقده مبنای آنکه در اینجا
بر فزاهات توان از ازاله نمود و لکوچه بر فزاهات امید بود برآنکه مقعد تمام جا
وضایع نگردد و لیکن تا به این قدر بعداز حصول رحم لکهای عظیم قرینه و بعدازان
فتق عقبه یا اتصال غیر طبیعی او باقی ماند ❖

اما العلاج علاوه بر علاج صدوری دافعه دهان رحم در دوره علیه و در دوره سنگینی
مذکور است شرط ملتحمه بسیار مفید بود و چنین در بعضی حادث شد استعمال
حاره یابسه و آنکه بعد از موضع رحم را بتعفین المحلول یا بدهن نمیخوردن لازم بود
یکدرم عطر صعتر چهار درم روغن کنجد یا لقطره درم جوهر صبر فوف از روغن حبه التوت

مزاج رجوع شده به پوست که گرد او به محرکه مانند کاغذ و لغت سفید با اعدیر تقویه
و معلوم است هر چند دارو را زود منفجر مانند بهتر است تا ایام بر حیث خارج گشته بر جای معقد
نفوذ ننماید ❀

فصل سوم در ورم داخل مقله که بیونانی ابوقلیمیا گویند مانند چنانکه رنگ ذات الملتحم اعلی
اعلی غارضی که در ورم ملتحمه با عنبیه سرایت نموده با شیوع داخل مقله و عرض مرض اعلی
نموده اند به دو درجه درجه اول وجع فشارنده است در سرعت تمام مقله و حاصل و در آن
سرایت نموده مقعدی شدت نزد با احساس برق و التصاق اجزای بصار و ضیق حدقه و حجم
پاره فا لک گردیده حدقه نیز التهاب می‌شود چنانکه از مقابل احتمال ظاهر می‌گردد
و عنبیه در حالت طبیعی ازرق است اخضر اللون و عنبیه سیاه احمر اللون گشته و امثال آن
و حدی اعدام نموده قصار طبقات او را ضیق نماید و صلبیه و ملتحمه حمرت شدید پیدا سازد و حالت غور
کند درجه دوم وجع دائمی با احساس برودت و حرارت منفصله در مقله و شعریره عمومی پیدا
علامات حصول ریم بود در طبقات او داده لو ابطه حرکت راس شعریرک ان نامد و حجم ریم زیاد گردد
با وجود وجع شدید قرنیه را منفجر نموده و در حالت اخراج آهسته میوری مقله را از نمره فانی
کرده اند ❀

علاج ورد درجه اولی مانند علاج ورم ملتحمه و عنبیه است که رنگ بیان شده ولی
احتیاط لازم بود و زیر شرط نمودن ملتحمه را و چون ریم در طبقات او مجتمع گردید بر طبیب لازم آید

که او را لادعی منع یا از تخلیل بر دل برهم نکنه قرینه منفرج و شش شود و در یک مدت طولانی حادث گردد

چشم استعمال کنند و به واسطه قلم مرئی روز سه ای چهار دفعه تعدیل المسهل خالی شود تا به و مستفرغ

در ارنج برده و در خلف گوش و ظهر و عنق و صندل وضع کنند و با شد مستفرغ او را محجمه

عروق و حلقه خوف گاه بود بر التصاق و انفجار او و چنین صورتی که منفرج شود یا هم اغلب که در غلط بود

او صعب بود قطره لباب کمال به او نه محمد بر افراج او جایز بود ❖

قوه مسیم و ریا با قوی که بود انبستا قیلم حاده کرده ما شبیه در آبله طلایی اسپاب قائم

کورنیه شعر بود ابلده و در آمد که مشعب یا مرور و قرینه را بنا بر اقتضاء غیر طبیعی او لعینه خشحه الشقاق

یا انعقال المعارف است و وجه توضیح مطلب قم او را در تقدیر رحم و بیم و فوز دهم

و منغلت عارض گرد و از ور انوح و ارجاع سعه تحلیل عنبه و تطبیح الی قرینه ❖

یا لعنه مکشوفه مختلف است از آنجمله چون قوه باصره جزئی با قیاد المقدر علاج

با قول ابوه شته ولی قوه باصره را الحاد کرده و چنین قوه باصره باصره خالی اگر او در غرض

به برآمده یا قرینه تحلیل رحم و لی قوه ابصار را صحیح رجعت تحتا با محو و چنین در روز عروض

دموبه موجود باشد خوف کما است

جمع سعه مستور شده غالباً کرد و دیگر بر قرار است و در این است برطایع نموده محرز

انداک شود و اغلب لقدمیه المعرفه و ریا با قوی مدور اسلم بود و از لقدمیه المعروفه

و شوکه منغلت فوراً یا تدریجاً حادث گردد و وجه متعلق رسیده توقف یا در

والقصد

و نقصان در او ظاهر نشود ولی نادر آن نیز دیده شده که بعد از اندمال ورم [illegible] گردد

و جمیع رطوبات چشم خارج گشته و از کثرت نقصان تمام مقله خالی گردد و غور عنبیه عارض

شود ⁂

اما العلاج در صورتیکه با با قوله ناقص بعفونت تنها موضع مخصوص از قرنیه را انقلاب حاصل

باشد بر فوراً ادویه قابضه [illegible] [illegible] تا نباشد [illegible] حاصل گردیده باشد بر [illegible]

در برآمده کحلی رفته [illegible] در ابصار و همچنان استعمال مرهم عرق شوره و غیره [illegible]

مفید شرط آنکه در و عروق [illegible] بهم [illegible] [illegible] قلم [illegible] را

در روی با با قوله ناقص مفید از تحرق شدن قرنیه حاصل شود و لیکن از آن [illegible]

بشر آنکه [illegible] موضع محترق [illegible] و در [illegible] بر انقلاب نموده از او به جاره [illegible]

و در [illegible] سطح قرنیه [illegible] گردد و در صورتیکه با با قوله بسیار جدید بود بر فوراً ادویه

رفاده [illegible] [illegible] [illegible] حاصل [illegible] دیده شده است بنابر آن [illegible] در [illegible]

در علاج قطور [illegible] انه محمد فوری است در علاج مکلبه [illegible] [illegible]

کشته [illegible] غیر طبیعی [illegible] خالی گردد و بعضی از اطبا در با قوله بسیار عظیم [illegible]

و جمیع رطوبات چشم را خارج سازند و بعد از آن در چشم مصنوعی از [illegible] قرار دهند ⁂

جزء چهارم از جمله جزء [illegible]

در بیان [illegible] تا چشم را [illegible] ساز[illegible] است بر چند [illegible]

درجهٔ اول و زده اند و درجه منقسم ... اطبا مرض را بمرض ... آنکه ... عام چشم در دوم درجه

وجع فشار زده و در مقله و اطراف با حمرت ملتحمه و صلبیه علامات اولی این مرض از حول

حمرت شدید باید ملتحمه مجتمع گردد همچنانکه در رخوه ... جزء ... در ... مقله ...

و مدقه ضیق و حرکت عنبیه با همره فالج دلول ادویهٔ محضره با حمرت گرد با عدم قوه ...

وجوه ازرق و ... مقله ... حرکت او نیز معدوم گردد و ورم ... است ... بحفظ

و ... شدید ... ورم ... متغلب ... خارج ... باشد ... مقله و ...

و ... ازرق شدید ... حمرت ... عارض گردد درجهٔ سوم آنکه ملتحمه شدید ...

... شده با شدت ... مقله و ... و ... گردد از شدت

حمرت ... عارض گردد و عنبیه ... متصل ... گردد با تغیر حرارت و ورود

موضع و ... اطراف مقله بر آمده ... گردد و مقدار از قرنیه ... حال

ملتحمه ... شده ... گردد چنانچه از ...

... وجع فشار زده علی الدوام ... نماید ... در یک از ... گردد ...

قرنیه ... گردیده ... با جلیدیه و رطوبت زجاجیه خارج شود ... آن

عارض گشته ... گردد *

... وقت ... چند ... اگر ... و جع زائد

در اطراف چشم و ... ملتحمه ... چون ... موجود ... و ...

والحال

و انتقال داخ صدوری از حقایق هیچ بلد دانه و حموضات بنابی از قلت حرکه لیمو و حامض
زرشک و چینی و رام مربع و درایم لاسه معلوم است هر اید بر لقار قوه یا جبره هیئت و تعطیب
است هر ابطه اضده علیه امداد ز حصول رسم کند شرط آنکه اضده بروز حتی گردد یا
هر مورث شدت وجع حراره و ارد و فعل رجوع مانند با حرارت مقوی تا آنکه که و اکثر زنگی
وجع و ضبط نا ما خرد الفت لغفد و چینی نقاط اعلی مشخص شود متعجل اورا ممنوع زاید
و مانع از توقف رسم گردند و چینی علامات ناشوائی ظهر رساند بود ابطه حرقه مبتلی
مبطوح فاتر است گذ کند و لتفصیل اصول و بام بر دو انتقال داخ کار ورد بسیار
احتیاج بد کرده و رفع لقوا با مانع از زرایت او گردد

فصل ششم در تفصیل تتمه مقدمه که ابعد از او دفع مانند بد آنکه حجم متعلقه تحقیق
تواند قلقل گردد اول آنکه رطوبت زجاجیه و بیضیه کم شده قرنیه منضغط سازد
هر بد از تجدید نمو رطوبت بیضیه فانی گردد دوم آنکه بر ابطه اورا شده دا خفیه
و خارجیه و عمومیه مقعد را حاصل شده منقبض علی یا بطره فانی گردد در تحقیق لشکال
تتمه مقعده نوعیکه حجم او صغیر شود نتیجه تقوس حاصله شود بدون آنکه ورم شده
باشد و در این صورت تشخیص بخوبی واضح است هر چنان علامات و در انتهای
باعث تطویل کلام است

و هر چند علاج او اغلب لسپ ناور است ولی بر طبیب لازم است که بر ابطه

استعمال ادویهٔ مخصوصه مثل نشوق و مقویات مخ که از دواخانه ترتیب و ضبط نما
دیگر کنند و امثال او مانع نمو و ازدیاد این مرض گردد و چنین با وجود این هر اثر منعقده قابلی
در این کرده شمرده نه اند و هیولای چشم را العقدر ... بواسطه چشم ...

**فقره سیم** در ورود عروق دموی که لفوانیه **سرفیلم** نامند بدانکه در این مرض اگر منعقد
نحوی عظیم ادد که حجاب از روزانه میپوشند و ابصار بالمره باطل و از این شود و منعقد
منعقد مبدل گردد بطول کشیدن رصاص و عروق دمویه ملتحمه و قرنیه برآمده با دام
سیاه رنگ و قرنیه شعبه ها فراگرفته و منعقد و عنبیه بدون حرکت باشد و چنین ابطال منعقد
بطلان انجامد بتدریج نیز ترکیب با آب گرداند

و هرچند از تعریف این علامات فرق در تشخیص هیجان دم موضعی و استعدادات چند واز
ناشم ولی بتجربه رسیده دم بهترین رفتار طبیب آنکه مریض را از واسطه عدد اشتهائی
کمالات نگاه دارد زیرا که در التهاب صدوری چشم عنف عقد ... نمیشه
کرده و بالتهاب محرکات عروق دمویه و سرعت ملتهب شده مورث سیلان دم
ببطن اهالی یا دم بلکه بسبب سیلان شدهٔ دم از منعقده ... باطل شود

## جمله سیّم در امراض مزمن چشم

بدانکه در وجود و عدم امراض مزمن از امراض چشم اطبا را اقوال مختلف است
بنوعیکه اطبا بدان اعتقاد ندارند که وجود اینها باشند و بجهت هر قسم از اقسام امراض

رطل

علیں علامات مخصوص از قبیل مزاج مخصوص و علامتی چند اکانه و انه بر خلاف اطبا

فرانسوی مخصوص معلم ولپ نام در سابق بر آن دانسته که در هیچ یک از امراض چشم علامت

مخصوصه او مربوط و منوط بمزاج مخصوص مبتلا و تشخیص حالات ورم ملتحمه و خارش و تعویق چشم

و مشار الیه از تشخیص علامات مرضیه تنها باثر عنایت طبیعت نه اثر علامات مخصوصه

دانسته هرچند مسلم باشد بر اینکه بواسطه علاج داخلی مخصوص در امراض چشم چنان چنانچه

زود تر و بهتر شفا حاصل شود تا آنکه بعلاج مرضی فقط رجوع شده باشد ولی علامت

کبری بخواه بسبب ملاحظه آلت ابصار فقط تشخیص امراض مختلفه را و چگونگی حالات علامات

مشخصه امراض خنازیری چشم و ثؤلیه و غیره لقاعده اطبا بخصوص صعوبت کار دارد

و ما در این چند سال در رعایت طب خود دستور العمل خود را از هر دو قسم قرار داده ایم و چون از آن

دستور العمل از عقب احاطات حاصل کرده ایم لهذا ان شاء الله جمله از

اعتقاد خود در این مقام بیان مینمائیم ❖

مرا آنکه در هیچ یک از                شوال از ملاحظه آلات ابصار فقط

تشخیص نموده هم امراض را موقوف بمزاج مخصوص بسهولت از تعدیات و از تعویق

بعضی از علاماتیکه در آلات دیگر موجود اند و بندرت و بصعوبت از علامات

مخصوصه آلات ابصار حاصل شود بسبب در بار ان هم امراض حادثه چشم مرور

در هیچ مزمنیت شده بهر سال احتمال کمال است هم مزاج مخصوص مانع از صحت

ثقل چشم کم اردد و در صورت رطب است که از ملاحظه عوارض و علائم

موجوده در آلات دیگر یا از القور مریض یا از ملاحظه مزاج اولی شخص مزاج محسوس کم

بر کیفیت و تحویر علاج موافق باشد جانم از جمله امزجه مخصوصه هر مانع علاج بنور ثقل

چشم از مزاج حساری زحمت غیلی و اگر تلو و ثقل بود در رفتار طبیب البته موافق اینها حرکت

و در خصوص مرض ازاله چشم هم موقوف باشد با مزاج جدید چیز محکمه و هم در علاج

مخصوص بود از شرع یا ثقل مرض حسا لازم بود که هم لک و هر و عدد حلقه سته مزورات تحکیم

علاج تغییر جمیع آلات بصره که بواسطه یکی از علامات مذکوره عارض گردیده باشد

از قراری است هم در ثمره در مشروبات مخصوصه بهر یک بیان میشود و چنین چون و علت علاج

معرفت دیگر باشد بر علاج امراض چشم که دوام مذکور است

الحکمه القصصا بود از علمای کحالی طبری اثنا عشر

مطلب و مرحمت خدا و منفعت

چکیده ارزاو عاید بندگان

خدا خواهد گردید

۱۲۷۸

69

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد بدانکه
این رساله ایست در بیان علم جراحی و مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در نزف الدم که به لغت اطبا آنرا نامند و او عبارت است از سیلان
خون بیرون از مجاری خود در جراحات است و جهت بلا حیله او تا در دفع او در آید و او را
منع سازد چه اگر این سیلان گاهی از شریان عظیم عارض شود هلاک سازد و بدانکه این
نزف الدم بسیار اوقات از شریان و گاهی از ورید و بسیار اوقات دیگر از عروق شعریه بود
و گاهی بسبب الصداع والشقاق عرق یا عروق خفیه عارض گردد

اما اسباب المرض بدانکه اسباب او کثیر و مختلف است چنانچه بعلاوه جراحات
و اسباب خارجه گاهی از حرکات عنیفه عرق منصدع گردیده مورث المرض گردد
و بدانکه المرض یا تام است و یا ناقص تام آن بود که عرق را الصداع و الشقاق
عارض گردد و ناقص بر خلاف این باشد و این مرض الدم بر سه قسم است

قسم اول آنکه عارض گردد در ایام دوره جراحت

قسم دوم

آن رگ و پس از انسداد شریان و نزف الدم بواسطه سقوط الکاتور و یا علاج نا شدن

عارض گردد * قسم سیم نزف الدم است * و عارض گردد پس از انقطاع

مدتی قلیلی از وقوع جراحت و این قسم عارض گردد در میان قسم اول و ثانی *

اما علاج * هر آنکه علاج او بر سه قسم است * اول نزف بواسطه انضغاط

دویم بواسطه انسداد * سیم بکار بردن اشیاء الرادعه و ......

اما قسم اول که بانضغاط است هرگاه که در وسط شریان فشار کنند تا آنکه سد سبیل

گردد مثلاً اگر جراحت در ساق بود شریان فخذی را منضغط سازند و بعضی از جراحان چون

جراحت در ساق جراحی عارض گردد شریان سخت رگیه را فشار کنند و این قسم نیکو نبود زیرا که

در هیچ موضع شریان دخل و تجربه پیدا نکند و فشار بر او برداشت و هم جراحت از برای

مریض حاصل شود و لیکن حجامان هر چه در علاج انضغاط مرد موضع جراحت بود بهتر است

زیرا که هم در جراحت بواسطه انضغاط و جراحت قلیلی و هم جمیع شرایین خون قلیلی خواهد بود — حاصله

و در آنجا که سبب مانع انضغاط بموضع قریب جراحت متعذر باشد چون سمین زیاد

و غیره باید در میانه شریان آنجا که ممکن است منضغط نمایند و نیز در آنچه ماتحت چون

انضغاط در نزدیک موضع جراحت بواسطه ورم و غیره ممکن نباشد در این هنگام نیز

شریان را در میانه منضغط نمایند پس تختیش ترتیب در علاج آنچه ماتحت انضغاط

داخل هست و در مقدم لوله اتصال است منضغط می‌شود ولی در آخرها هم اختراع ترنیکه

شده و اورا انگلیسی‌ها و عرب ترنیکه رانکت آمده است که در انضغاط قوت زیاد لازم بود

و انقباض هر آن سبب خسته کرده و فایده بکار و اصل ترنیکه این بود که در مدت زیاد

اورا استعمال نمایند مثلاً چون جراحی در ساق بود در فخذ بکار برند و در ثلث اعلای بهتر

از هر ثلث دیگر او باشد و چون در ثلث اسفل خواهد استعمال نمایند باید قضای محب رکبه را

از کهنه ممتلی ساخته وضع ترنیکه نمایند و در عضد سر استعمال ترنیکه در ثلث اعلای بکار

برده و چون انبر هاتیون در فوق کتف خواهد نمایند باید هم کم رسیدن لیبرو فشار دهد بکار

شریان داخل ساق و دیگر شریان‌ها نمایند و در [illegible] عوض پیش ترنیکه بیشتر

در کهنه ترتیب داده استعمال نمایند و وضع هیچ ترنیکه فایده مزار دکه خواه در ورید

و خواه در شریان باشد ولی اصل احکامات باید طوری ترنیکه را بکار برند هیچ اوقات

ملالک باشد و در هنگام نهادن ترنیکه اهمال منع کند و در سر عقب پیچیدن ترنیکه

رکبه اگر [illegible] پیچند حول و رهی ورای رباط مجمع کرده مورث سیلان شده حاله شد

باید در هنگام انبر هاتیون شریان‌های ترنیکه را دور این جوق نهاده تا اینکه در

انبر هاتیون هم زیاد صاریح مخفف باید ترنیکه را در عضوی بدن زیاد بکار نبرند

که مورث علاقه‌های آن عضو گردد ؛

نوع دیگر از علاج

الضمادات

لبه او است و آن به لکی تور شریان بود و او را هم حسم است؛ قسم السکه

دهان شریان را اگر چه جمله بخش و هم رحم دیگران بود هر بار بر پشتی محکم بندند و در آخر تمیم

اخیر بخش باید با ابر روبا قلابی شریان پیش کشیده الکاه بندند و لی بازار گاهی بکار

از قلاب است ولی بیکور است از خیر را که دو شریانی ببندند از کسان باشد وبیت چون

صعب است که قش شریان را بشهای ملکه با قدری از اطراف اطراف پرولا کشیده

ببندند پس چون شریان را بسته شد بر تش و دافع او منکسر کرده و لنف که رطوبت سهل

الالتقاء بود و را مجتمع کرده و صورت التیام او گیرد؛

و در لکی تور کردن شریان البرزیم باید نوزن منحنی بر گرفته که در ته او نخ باشد الکاه او را

از عمق او فرو برده از سمت دیگر بیرون کشند و پس از آن او را محکم بندند و لی مشکل بود و هم الکه

در بستن شریان باید اهتمام زیاد کرد از انکه مبادا اعصاب را با شریان به بندند که هر آن

سبب صورت و جمع زیاد و تشنج گردد و در نزف الدم وریدی باید بحبس بالضغط

مانع او گردیم پس اگر در سکام جهای سیلان دم از ورید کمتر باید اولا با تکه بوری

او فشار دهیم و اگر از این منع نشد الکاه لکی تور در آن ورید لکی زنند و به انکه

نزیکیه را از آن عضو برداشتیم معلوم است که دیگر دم از ورید سیلان نخواهد کرد؛

........ نوع نهم از علاج تدبیر روادائی است پس هر انکه جوش دم سائیر را

نتوانیم از جهت عرق است باید بیخ و یا بواسطه فشار مانع سیلان کردند و ادویه قابضه از این
جمله [illegible] و مخلوطی [illegible] و مخلوطی استاد [illegible] و مخلوطی [illegible] و مخلوطی [illegible]
[illegible] و یا خون داد و رسوب [illegible] و [illegible] که برگ [illegible] است و [illegible] است و [illegible]
[illegible] مانع سیلان دم کردند و چون در [illegible] سر ران خون را [illegible] لهذا استعمال
مرهم منفعت کثیر دارد ❀ ................ در آنکه قسم ثانی از نزف الدم
عارض گردد عموما پس از آن [illegible] و [illegible] شریان [illegible] که [illegible]
ثانی عارض شود پس در این حال نزف الدم پدید آید که عدم التصاق [illegible] از شریان
یکدیگر و یا آنکه عارض شود سیلان ثانی بواسطه التهاب کثیر که [illegible] منقطع گردد ❀
.......... اما علاج این قسم اگر سیلان قلیل و عرق صغیر است [illegible]
رافع رو خواهد گشت و اگر سیلان کثیر و عرق عظیم است باید ثانیا [illegible] دوم
نتوانیم [illegible] بدین طریق [illegible] شریان قطعه کوچک و در روی آن
قطعه بزرگی و بعد آن قطعه بزرگتر از آن نهند و بدین طریق تا آنکه شکل مخروطی
از آنها بوجود آید [illegible] و یا آنکه [illegible] در [illegible] شریان نهاده
مانع سیلان دم شوند و [illegible] است [illegible] مانع
را نتوانیم گردید [illegible] لهذا در این صورت لازم

بو و بستن شریان ❁

فصل دوم در باب جراحت که بعربی جرح گویند عبارتست از تفرق اتصال نوع از اعضا
و او یا در اعضاء ظاهره و مرئی است و در اعضاء باطنه و غیر مرئی بیان شد و نیز تقسیم یابد جراحت
بآلت قاطعه و خلنده و منضغطه و مسحقه و جراحتیکه از زخم وارد آمده و نیز جراحتیکه از گلوله حاصل
گردد ❁ اما جراحتیکه از آلات قاطعه بوجود آید بسهولت التیام یابد
از بس زود او را اگرچه حجم زیادتر باشد و بقلت جراحت در ظاهر هم ... او نتوان نمود زیرا که لب
التصاق اتصال جراحت ... تلفات و ... کمتر باشد مگر اینکه شریانی مجروح شده باشد ❁
اما جراحت خلنده و آن جراحتیست که حاصل گردد بآلات مخصوصی مانند نیزه و تیر و خنجر و امثال
آنها که ... و نسج اعضا را از یکدیگر متفرق ساخته و طولانی‌تر باشد پس این جراحت
مرکب است از منضغطه و مسحقه و او را داشت بیش از حد اولی است ❁
اما جراحت منضغطه و مسحقه و این جراحت مختلف با یکدیگر اند هر زمان که با انضغاط جراحت
هم ظاهر باشد چنانچه اغلب ... هر دو با هم اند و الا اگر با آن انضغاط جراحتی ظاهر نبود
منضغطه تنها گفته بود و منضغطه را اگر شریانی و مسحقه مر آنها ... خوانند و انضغاطی
و انضغاط قلیل و یا کثیر بوده در منضغطه سیلان دم نبود بلکه دم تحت جلد منصب شود
گردد و شق که ... عضو میت گشته پس در این صورت باید او را از عضو صحیح
جدا نمود ❁ اما جراحت ... که در این از جراحت ...
کم چیزی باشد خطرناک ... و این جراحت را اغلب ... ظاهر قلیل بود و اغلب

احداث بواسطهٔ آلت خلنده بوجود آید و این جراحت گاهی تأثیر یابد چنانچه تأثیر او بر عانات

برده و گاهی زیاد و محسوس باشد مانند اینکه آن بوی از ازد بچه طولی الطمور رسیده و از قبیل جراحات

سمیه است لذع مار و رطیل و امثال او و نیز گاهی از نیش ابرات این جراحت عارض گردد

که در این صورت که جراحت وارد آمده باشد در تشریح ابرات تحقیق از زیر تیل زخمها نیز باید

اما جراحت حادثه از گلوله تفنگ و تفنگ و امثال

آنها و این جراحت مختلف مرکب باشد با جمیع اقسام جراحت و لیکن هر دو کس تزلزل و لرزش بوده

با انضغاط و انصداع بود و دیده نشود و بسیار اتفاق افتد که بواسطه حلول جسم خارجی قطع گردد

و در این اشکال ملاحظه گردد این جراحت مانند قسم احداث با آلت قطاعه باشد و در این جراحت

کلوله با دیدبانات مسمار جستجو نمود که شی خارجی در او است یا نه پس اگر شی خارجی در او بود

بیرون آرند بهر طریقه که باشد اگرچه بریدن انفصال بود و دیگر باید ملاحظه نمود موضع جراحت را

که در چه محل است و بچه جهت و ترتیب بوده و طول و عرض و عمق او چه قدر است و چون

این تحقیقات جراحت بر دو قسم تقسیم شود که اثر او مزاج بچه طرف بود و این جراحت منقسم

به سبب عظم و بزرگ است و یا زوف الدم هلاک باید و یا آنکه هلاک باید بسبب انتهاب عظیم

که بسر از او وجه بیمار شود و یا بسبب امراض متکثره و مبتلا شود که باشد بسبب بزرگ آن

عضوی که در جراحات در جراحت مانند کلاکی عارضی شود و او عبارت است از ضعف هلاک باد چهار

عمومی بدن و هیجان بدن و قلت حس و تبیین اعضا و وجع قسم معده و تهوع و گاهی قی و برودت است

جلد و رعشه و ضعف نبض و عسرت تنفس چنانکه نفس را اطول نماید و صوت ضعیف

و بعضی اوقات لقمه خالی گرفته می‌شود از هیچ طرف زیرا که کلدانس مفرط مستعد ازدیاد

است هر لب الرحم را [illegible] حالت مستعد زیاد و لب الرحم دیگر هم [illegible] حالت مستعد است

و این حالت عارض گرفته اطفال بسیار از هر جهت و بیشتر اوقات بعد از [illegible] و این علامتش

علامت اوقات تا هم بسیار شدید پیش می‌شود که بعد از عروض او تا قلب سهام آمده و قرار

رفته خون در اعضا را آورده رفع این حالت کمک و گاهی اوقات. و در این حالت کلدانس

[illegible] و بجهه زیاده تر هم ضیع شده است و با [illegible] که کلدانس را المقویات و محرکات دی

منبه چون تریاک و عرق و شراب و امثال اینها پس چون در جهت قلب [illegible]

[illegible] و حالت کلدانس عارض گرفته معتاد در آن حالت [illegible]

در [illegible] چون حالت کلدانس [illegible] آن است هم در آن حال [illegible]

نمانند و لیکن [illegible] و [illegible] چون آن [illegible] آن باشد که صبر کرده

تا حالت کلدانس [illegible] کرده پس از آن [illegible] در آن حالت احتمال

هلاکت مریض است

فصل سیم در کزاز و آنچه که از آن حاصل [illegible] که [illegible] هر چند جمله

جمله اعضای ورم تشنج [illegible] است از انقباض دائمی عضلات و این انقباض چون

در عضلات حلقوم و فکین و خلف عنق باشد او را [illegible] نامند که کزاز باشد

و چون در نصف طرفی بدن باشد او را اپلوروتتانوس نامند و چون در عضلات قدام بود
چنانکه بدن را از جانب پیش منعطف سازد او را امپروستوتتانوس نامند و چون در عضلات
خلف باشد چنانکه بدن را از پس منعطف سازد او را اپیستوتتانوس نامند و چون
در جمیع عضلات بدن باشد او را تتانوس خوانند و هر یک از این اقسام چهارگانه ثانی هم
گردند و علامت تیتانوس در ابتدا عسر بلع و دشواری باز کردن دهان و تمدد عضلات
خلف عنق بود و بتدریج این علامات شدید گردد تا بحدی رسد که بلع و تکلم ممنوع
و تنفس عسر و متقطع بود و نبض نیز بدان اندازه سرعت نه اگرچه دیر گاهی رنگ
رو و جبین بر آمده و صدا غلیظ فرو رود و چشمان مانند کسی بود که ترسیده باشد و گاهی این
حالت بر طرف گردیده باره باز آید و بعضی اوقات چون تشنج شدید بود بیمار را
هلاک سازد و در بعضی اوقات مدت تشنج را امتدادی بود و چون گاه کزاز عارض گردد در دو
جهت او را امفوتتانوس نامند و این قسم بندرت باشد و چون [illegible] جهت
پیدا گردد چنانکه علت راست او را تتانوس ترماتیک نامند و اگر علت عارض گردد
در هر جهت که [illegible] عضو را با [illegible] به بندند پس باید [illegible] دراز
در [illegible] که مبادا عضو را با آن [illegible] به بندند و [illegible] اگر
و علت هر جهت را [illegible] تشنج مدفع باشد که [illegible]

تشنج مر طفل عارض گشته و در جهت کثیر را هیچ که به تشنج باشد که بلکه تشنج مزید است تا بعد از
مزاج است و بدانکه جمیع اطبا نیز در این مرض بتجربه آورده اند اثری مخصوص در منع
داشته باشد بلکه بعضی از ایشان به در تشنج با منفعت و در تشنج دیگر با هیچ نفعی نکرده (یافته اند)
و آثار از آن معالجات و تدابیر قریبه است و دیگر استعمال مخدرات بعد از ایام اشتعال
حمام گرم و صب ماء بارد و مرخیات نیکو بود و دیگر از مداوات قطع تمام عصبه
تشنجه و نسوج خاص از هر جهت را تا عضلم و با قطع العضو را که بانه در تشنج
اهمه یک تیر و هم اگر شدن نه است بلکه چون آن رو آنکه در این تشنج نکو است استعلاج
جویند و اگر نفعی به باید اور الموقوف داشته و آلی دیگر که مخالف او باشد معالجه
نمایند و خستین در این معالجه حقیقتاً حقیقت حادث و مسهلات است ولی از ان مخدرات
و مرخیات و استعمال حلو و قرم در این مرض نیز نیکو است و بدانکه چون تشنج از عضلات
حلقوم بود که بدین سبب عسر بلع عارض گشته باید قبل از آنکه تشنج شدید و بلع ممتنع شود
کردن دهان منعصر گشته چوبی از پنبه در دهان مریض گذاشته و در اینکه فتائل بلع ممکن
مجری را در مری نموده غذا او را به لیک دوا از دو هم کرد که بلکه بعدم قدرت بلع الغذا نمیر
واده به را حقیقه نمایند و در بیر صید در این تشنج از حلو و قرم احتراز نموده اند که از مارهم
ازینها و باک کن را که در حوف ادها باشد توان اور انقبض و بسط نمیت

گرفته و بر سر او قطعه از آن ترتیب تمام دمیل محرف بدان از لفف نمانده و در آن از
حلزون رفته ریخته و آن بسیار را می آزارد آن عضله تشنجها زند از بد و آن قطعه بر او دیاک کرد الم
چنانکه بی از آن حرف او ملبان ابر دخی کرده بدان حلزون رفته مخروج شده از آن الم
بدان عضله بر خر زده آنچه عضو را اگر نعم با تشنج عضله باز ایستد و تشنج خلیع مفصل ادی
و یا جراحی از کلاله بزرگ و تار الضغط عظیم از آن دوات جرح عارض گشته و بدرستی
تشنج شود باید قطع آن عضو کرده خرده از آن جراحت محدثه نباید داشت زیرا که
جراحت بردی مشوم گشته و... قطع کلهای و لیکن زبان آنها کثیر است به نقص آفات
تا حد ... الطبای از آن بدو بدانکه در جمیع جراحات تا ممکن شود باید او را اول تدبیر جراحت
قطعه علاج کرده لیکن نقص آفات ممکن شود و بر وی قرار جراحات کارد ... ابتدا
دهند و در جراحت خلنده کاری بر آن آمد در جراحت با قیماند و سرد و جراحت منضغطه
و منضغطه و کلاله کاری... در آن جراحت با قیمانده نقص آفات بر دل
او از عراج ضعیف شود ولی باید جراحی سعی تمام فرماید در خروج آن و لیکن کار بی هجوم
خروج او ممکن نباشد و بدانکه نقص آفات سبب بر خوردن کلاله عضوی را حیات
فانی شده نمیدهد و در این حال باید او را الطبیعت و اگر هست تا خود آن عضو را
ربط نماید و بر وی آفات بر ابطه و رده ضربه و ضغطه دم و در تحت عضله منصب شده

بود

بمرور در این هنگام باید آن موضع را بجهت خروج دم بقیه نشتر زخمت بلکه او را
بطبیعت واگذاشت تا مدفوع بنماید و هم در کثرت علم بنوده هم و بجهت حصه منفعت کنند
او را نیز واگذاشت تا خود بتحلیل رود و نیز این قاعده جاری شده در تمام دروس که
عبارت از التهاب دم است بجهت علاج در هنگام ضعف و مداخله در جمیع جراحات
التهاب عارض میگردد ولی باختلاف چنانچه در جراحات عظیم التهاب کبیر
و در جراحات صغیر قلیل است و هرچند جراحت قلیل باشد در التهاب کمی بقدر
ولو بقدر غیر محسوس و این التهاب در التیام جراحات لازم است و نیکوترین التهاب
التهابها است که در هنگام التیام مدد کند و او را از بیان قرار الآن تکلیف چرا آنکه
و بجهت حصول این التهاب لازم است منع چیزهائیکه مورث هیجان کند و
از جراحات حقیقیه است که لکاتور و بجهت مورث هیجان کند و لکن رد اتصال آنها
در جراحت خالی از ضرر نیست ولی این حکم خلاف است زیرا که لکاتور و بجهت
مورث هیجان شده مرکزی که این عرض عارض کند و در جراحات کمی لازم
خروج آن سهم را از العضو بواسطه نشتر آن موضع بطور صلیب و در بعضی از جراحات
ظاهره و در جمیع انواع جراحات بکار رواج است هر منع قرحه تا آنکه
در هنگام اول جراحت التیام حاصل کند و بجهت حدوث آن باید بجهت تحقیق

فارغ سازند هر چیز که زیر و در او باشد و پس از آن تا قطعه را زیر او در اندازند

تا زخم جمیع کثافات پاک کند و در آنجا که لکار (لکاره) بند لکاتور باید در قید

از راه تر آنکه لکار دارند و الکاه برابر آنکه لکاتور از محل قریب برون نهاده

پس از آن مرهم لب جراحت را ایکه بکر مرهم می‌کنند بخیه نباشد و الکاه جمیع از لیف

برابر نهند و بندند و پس از آن رفاده را او بچسبند و بباید دانست که آن موضع فروج

ابریشم لکاتور التیام نیابد تا آنکه آن ابریشم ساقط گردد و در آنکه حول در واحت

جمیع ترابر جراح بر نحو صواب و نکو کرد آن جراحت ملتحم شود اندر مدت سه تا چهار

فروج التیام پذیرد و بوای موضع لکاتور و پس از جهار و اثبات صحت که رفاده و جمیع را

از و بر دارند بلند حافظه کند که سر لب جراحت بلند نکند بر نحو یکی الصاق یافته و مثل آن تا

چند روز دیگر جمیع و رفاده را الکار دارند و در جراحتکه لب و صدمه گرفته

اغلب اوقات رفاده لازم نبود مگر در آنجا که لب تقریب غضاریف یا فوق دیابت

انقلاع عروق خوف از گشوده شدن آن عرق دیابت او بود و در اغلب جراحات

و در اینکه ارای التیام ظاهر نگردد ~~بلند حافظه که آن جراحت~~ نباشد جراحتکه در آن

لکاتور باشد در مدت سه چهار هفته التیام یابد و لیکن باید المقصود آنان تا چهار

روز لکار دار مع صدمه با و زننده و در آنکه یکی از اطراف را مقطوع سازند



لازم باشد

نوعی از زردو باشد

بواسطهٔ لیفیت نوعی که او راست اگر در آن عضو عصبی لیفی زود بر جهت ضرر کلی خواهد

شد پس باید صبر نمود تا از سه ماه که لیفیت او مبدل الصلابت شود الحق عضو عصبی لیفی دار

دارند در آن دو ملاقی به کرد چنین مشهور شود که اگر جبر پر ضلع صغیری را در جهت یکدیگر

انضمام باید برد صبر نخواهند شد و بجهت قرات آن تازه کار در استیام جراحت للالتیام آشنا

مراعات جمیع مراتب تا آنکه آن جراحت در مسکن [illegible] التیام یابد و لیکن باید

نظر داشت هر چند پر ضلع صغیری از جلد باقیمانده در راه قریب انضمام باید بلکه [illegible]

[illegible] شده و بالای [illegible] در راه [illegible] آمده استیام یابد و جمیع علامات در زمانی

[illegible] آن جراحت تصرف نمایند که [illegible] از نماید آن جراحت در مسکن [illegible]

الیتام نخواهد یافت پس قرات [illegible] در مسکن [illegible] الیتام یابد و آنکه

لب هر جراحت یکدیگر الصاق یابد [illegible] و تصرف نمایند زیرا که [illegible] تصرف کند بیکدیگر

مدت زمانی خواهد شد [illegible] باید [illegible] آنکه در اکثر عظام [illegible] ضلع [illegible] مفاصل [illegible]

[illegible] او را انضمام [illegible] آید بجهت عدم مجاورت او [illegible] آن [illegible]

[illegible] قریب التیام یابد و بجهت وضوح این مطلب [illegible] استخوان [illegible] است

[illegible] قطع و تر [illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] اند

قطع و تر [illegible] که [illegible] جلد مجاور [illegible] انقطاع [illegible]

نهند و در این حالت اگر مرجع رحم منشمه براه طبیعی نشده باشد و لیکن در آن زمان اخیر
اشتر جراح احتیاط نماید که او را اگر لازم آید شریان سکوتی قطع نکند تر غضروف زند
و آن حالت آنستکه با بعضی دقیق از پهلوی آن و تر جلد را شق نموده انگشت فرو برد
و وتر را مقطوع نماید چنانکه از فرج جراحت قلیل باشد و از این عمل آن جراحت
برون رحم بلکه براه قریب التیام یابد و این عمل را نشود نکرد و سبب اتساع دهان
جراحتی را اجرا نمایند بزودی التیام دهند قطع لازم از اجزای مجاور تخلیص به تیر آنسکه از آن
عضو را از حرکت معاف و باز دارند زیرا که اگر اندک حرکتی در او شود دیگر
بر سر آن ماسوره‌ها جمع شده و لیکن این قاعده مستثنی بود در گردن عظم مفرد
و اسکیه در مدت چند روز بلکه التیام نیابد و در این حالت باید جراح او را ملکه
مرضی ملک سازد تا از این عمل در او اعانه آید تا تقسیم شد و لیکن در آن عمل زیر پشت
زردی اصطکاک که شکست دیگر او را حرکت دهند و بالغ اصطکاک او گردند
و اسکیه چرخی لازمی بر سر آن نشوند براه قریب بود التیام یافت معلوم
که او بسوی البیون و [illegible] تقسیم خواهد شد پس اگر
چون جراحتی را در التیام براه قریب نادر شده بجهت او را باید اضطرار از منفعه
دیابته انگورد به باحرفات مطور سازند تا رحم در او گرد آمده و جراحت باید داد

مضرف

انهار

التهاب او بگذرد شدید نشود و هر روز خطر عظیم باشد باید بوضع علق ورم او

کم شود پس هرگاه چنین جراحتی وارد آید که از سه طرف الدم باید هر دو لب او بیکدیگر

مستعد رسید است تا آنکه شاید دوراهای التصاق را قریب التیام باید و بخیه آن

دو لب جراحت را بانواع مختلفه بخیه میتوان زد و چیزی که زیاده جراحت اسباب بشود و اتصال

زیاد باشد باید بعد از بخیه زدن دو مراد بخیه و مستعمل ترین بخیه ها چهار قسم است قسم اول

که ... آن را ... نامند کیفیتش آنکه ... سوزن ... منحنی ... ابریشم ...

نموده از طرف جراحت فرو برده و از طرف دیگر خارج سازند و آن نخ ابریشم را گره

نموده رها دهند و باید سوزن را بقدر ... از لب جراحت فرو برند و از نسج

تحت جلد نیز بگذرانند و فاصله ما بین بخیتین بعرض ابهام کفایت کند و بهمین نوع

الخ بخیه ... را بزنند و در آن فاصله ها ... نهند تا آنکه بخیه

باشد ... مانع ... انفصال لب جراحت را از یکدیگر و سقوط بخیه ها

بعضی از جراحان اعتقاد بر آنکه بخیه ... جراحت ... باشد ...

ولیکن ... خلاف است ... التهاب و بقدر ... میتواند

... مگر در بعضی جراحات ... آنها جایز نباشد

بر ... ازهم منفصل ... که ...

زیکسه

بلکه اگر نزدیک بخود و در این صورت البته ضرر کلی از دست رفتن حجم رگهایی که بریده

شده گشته و در این موضع بخیه‌ها متورم گشته و بخیه را پس از چند ساعت باید برداشت زیاده

کرده لیکن اگر بخیه سطحی است زیاده تر باشد ضرر نخواهد کرد و چنین خواهند بخیه را بگشایند تحلیل

که او را اگر در سطح جراحت است با ابریشم گرفته بالا کشند و با مقراض قطع نمایند

لکن هرگاه در عمق جراحت بخیه گذارده شده از بیرون نمی‌توان قطع نمود و باید در انسداد جراحت باقی گذارد محتاج بر اراده

نمی‌شود و جایی که ممکن باشد لکن از بیرون ممکن است که از عمق او جراحت سنگین

ماند و این عمل با چیزی که نهاده او بر جراحت ممکن است شاید لیکن مثل مبلوغ

و هم صاحب ما بار دیگر بر جراحت ممکن بود قسم دوم که گره‌های تو در تو نامند یعنی

و این قسم بخیه ممکن است در جراحتی که جراحتهای دو را حرکت بدهیم و فاصله دو لب زیاد باشد نامند

لب نمی‌کنند و توان در لب تنگ تر بخیه قسم اول لکن بر دو لب چنین او را اتحاد تمام

کمتر است و مستعد نمی‌شود و دلیل دو لب زیاد باشد لیکن اینها بهترین اقسام بخیه

در این موضع قسم دوم بهتر است طریقه او آن است که سوزنی را اگر گرفته از طرف دیگر جراحت

القدر که لازم باشد لکن دو لب را از ابریشم بگیرند آنکه لب برده باشد کرده سوزنی

اول اندازند و سوزن ها دیگر بطریق تقاطع به بخیه پس از آن قدر زیادی سوزنی

از طرف دیگر قطع نموده رها دهند و آنچه باید سوزن را المحق بر جراحت فرو برند که

فرو برده از طرف دیگر بیرون کشند و هم چنین بخیه طرفی جراحت

در انتها

در بعضی از جراحات مانند لب شکری اما ان سطح ظاهر جراحت ملتئم گشته و لیکن انفصال
سطح باطن هموار از سنجاقها باید و سنجاقهائیکه در این عمل بکار میرود زیاد مختلف است
چنانکه بعضی سنجاق نقره و برخی از طلا و در انتهای سر آن ترتیب نموده که از
دیلی از فرو بردن پیچ زور او را بیرون آورده بر سنجاق دیگر نصب می‌نمایند تا تکیه‌گاه
از برای انگشت بشود در فرو بردن و انها که سنجاق نقره و طلا را استعمال می‌نمایند
عقیده‌شان بر اینکه از آنها التهاب کمتر پدید آید ولی همان سنجاقهای فرنگی
هر حال متداول است نیکوتر باشد زیرا که سنجاق طلا و نقره که نرمند در فرو بردن قوت
زیاد لازم دارد و در همین سبب وجع زیاد حاصل میشود بر خلاف این سنجاقهای متداول و هر
کاری سنجاق تر برنده را با آلات گرفته استعمال نمایند و در جمیع اقسام بخیه باید نخ از
ابریشم محکم و استحکام او از نخ کتان بیشتر باشد ولی در قسم اول بخیه آن قدر محکم
لازم نبود که در قسم دوم لازم است هر باید نخ را ابریشم تابیده و نرم گشته و به اکثر
توضیح داده ان انواع بخیهای دیگر بکار میبرند ولی این دو قسم بخیه در جمیع جراحات
کافی بود الا بندرت و اما آنچه خواهند در عمل بخیه نمایند باید سنجاق منحنی باشد
و در [illegible] در لف جلد کم الاسه لم تر ان سنجاقها را از آن موضع خارج نمایند
و اگر زودتر خارج نمایند لب جراحت از هم منفصل و اگر اطول بماند محل

تقرح شده به لب و جهت نیز از هم منفصل گردد و چون خواهند سماق را بیرون کنند
باید که اول او را با انگشت ابهام و سبابه گرفته و به دو ریسمان دو پیرو ه آویزند و پس از گذشتن
بخیه اعم از کنندی یا سماق باید تا چند روز به شمع و رفاده [illegible] ربند تا
مانع انفصال او گشته و بگذار التیام یابد

فصل پنجم در التهاب کلیه و او عبارت از مرضی است که علامات اربعه
حمره و حمرت و حرارت و آماس از آن ظاهر میشود و این علامات اغلب
اوقات ظاهر و بین ملاحظه شده ولی در بعضی اوقات با وجود بودن مرض این علامات
بعد از مشاهده کمتر پس در این امکان باید به علامات دیگر تشخیص داد که چون سرعت
و صلابت نبض و عطش مفرط و صداع و تمدد و حرکت جلد و [illegible] عرق
و خفقان [illegible] و اگر در این حالت مریض را از آن
اصول البول کم و قلت و حمرت قاروره و چون این علامات ملاحظه شد
ورم نخواهد ماند از قاعده که مستثنی است ورم ضعف مرض
نبض را ضعیف می‌آید چنانچه گاهی طبیب را از شدت ضعف شبهه انداز در
ورم اطبای غیر حاذق و غیر مجرب از این قاعده را و بر خلاف در
مختلف گشته تن بعد از آنکه او را اکمال در حقیقت یا لعاب

الموقف

صنو نبض مبدل الی عظم گردد ولی این علامت از علامات ردیه بود مرانکه از علامات
اربعه مذکوره وجع را دلالت بر حدوث ورم از دیگر علامات بیشتر است علت آنکه چون
ورم در اعضاء باطنه بود سه علامت دیگر مخفی ولی این علامت ابداً ظاهر است مثلاً
اگر ورمی در اعضاء صدری باشد بواسطه پنهان بودن ورم سه علامت دیگر غیر از وجع
نیز پنهان باشد و در اینجا بواسطه وجع و انگشت با تقول و علامتی که از نبض پیدا گردد
تمیز حاصل شود و در ورم اعضاء لیف مفصل که هیچ حرارت و حمرت و آماس در او مشاهده نشود
گردد ولی بواسطه وجع شدیدی که از ادراک حرکت و [illegible] انسانی که عارض گردد تشخیص
داده شود و بدانکه ورم بر چهار قسم است حار و نرم شود و صلب اما ورم حار آنکه زود در
ظاهر و علامات او بسرعت رفتار کند بر خلاف ورم نرم که رفتار او تأنی و تدریج است
اورام که چه مزمن اند ولی بحسب حصول ورم در او حار خواهد بود چون ورم در مدتی باشد
حصول ورم و خروج التهاب اورا طی بهر سه مزمن است و چنین ورم در او خواهد بود
حادث خواهد شد اما ورم صلب که با سبب غیر معین و معلوم ظاهر شود بر خلاف ورم
[illegible] ظاهر حادث شد که مانند کرم و خلع [illegible] و ورمیکه بواسطه لقای
در عضوی باشد هر دو آن وقت با التهاب معینه پیدا گردد و نیز چون غلظ
منکسر شود و قطعه از وی منفصل باقی ماند مانند اشیاء خارج و محدث ورم است لیکن چون در

بسبب حدوث شیء خارجی در عضوی باشد نیکو است که آن شیء فاسد را بیرون اندازد چنین مزاج
صحیح و قوا قوی باشد پس از خروج آن ورم بر طرف گردد و هر آنکه خود ورم نیکو باشد تا بجای
هر از او لطف و ظهور رسد دیگر نتایج ورم را دارد پیش از خود ورم باشد اما انتهای آن
هر آنکه ورم را چهار انتهی باشد از آنکه تفرق تشریح بیم برویدن تا لیان لحال که چهارم
انحطاط است پس چون ورمی بهر یک از این چهار انتها منتهی گردد بر جراح است هم در آن وقت
بعلاج او کوشد نه آنکه علاج ورم نماید و هم در حفظ صحت بر جراح لازم است که قرار
نماید تا آنکه ورم را این چهار انتهی عارض نگردد و تغییر آنها است ورم را اثر مزاج قلیلی
و در آن وقت توان هم با هم به تدبیر مرض او را علاج کرده که در آنجا هم اثر او بر مزاج
بود بخشیدن باید با جراحه داخل اصلاح کرده تا طبیعت قوت گرفته آنگاه به علاج مرض
کوشند و علاج جاری در ابتدا که مرض اصلاح مزاج و تنقیه او گردد سهولت بیشتر
نیکو و بعضی در ازاله مرض و علاج آن ورم خواهد بود و در غالب مرض ضماد بر نیفتد
لقابه طبیعی آمده و ورم بخودی خود دفع گردد و در بعضی اگر چه ضماد لازم شود قبل از
آنکه مرض لقابه طبیعی آید که نتوان مقدار خروج در اعضا کرد بلکه مختلف باشد
بحسب قوت و عظم بعض دیگر مرض متفاوت بود بالنسبه باشخاص مختلفه و از جهت
متفاوت اگر چه ورم هم مرض یکنهج بود که علاج باختلاف است و کمعلوم است

و ورم اورام

که در اورام اعضای شریفه مانند دماغ باید استفراغ دم بیشتر نمود تا آنکه در ورم ریه و امثال او
و در اورام علت بیشتر آنکه از غدد و لیفی است تا عمق اخراج دم نمایند و در ورم های یابسه ورم
حار استفراغ دم بیشتر باید کرد و همچنین در شبان و اشخاص قوی البنیه استفراغ زیاده لازم است و از
شیوخ و ضعیف البنیه و اما اطفال و در شبان را اثر استفراغ کم لازم بود نسبت با ایام
شهر و لا حقیر را اعتقاد بر اینکه چنین نیست و در استفراغ دم لازم است که باید بقدر
استفراغ نماید تا آنکه تغیر در لون دم و در نبض و یا در وجع و یا در شخص پدیدار کرد و در یکدفعه
اگر در اول ابقدر احتیاج استفراغ دم نکنند ثانیاً لازم است که مثلاً شخصی مبتلا بود به ورم را احتیاج
فصد باشد و بقدر کفایت استفراغ ننماید پس از بیست و چهار ساعت چنین آن دم محترق را ملاحظه
نماید صفراوی و سطح خون که او مقعر باشد و این دلیل بر اینکه استفراغ ثانی لازم بود
بن بکوثر آن بود که در ابتدا آنقدر استفراغ نماید تا ثانیاً محتاج به دو نشتر و در ا
مزاج بدکرده را نفع ورم و کا در علاج باشد و در اعصاب و احتیاج اطلاق شنقی ثالث
و در اورام از الطف بود زمان و در ابتدای تشنیل محذورات و اما که مزاج را ضعیف باشد
محرکات باید لکار داشت و پرهیز داشتن که در خفه از اخلاط که در علاج ا
و چنین ... الرطوبات و ... باید از لحوم و لحوم و محرکات از قبیل عرق
و شراب و امثال آنها اجتناب کند و بالعکس در بعض ... اورام بعفر انکا

در التهاب حلق و یا مرض ضعیف لثه باشد باید مقویات و محللات که عارض شود چون
درد و ماده عظیمه یکی از مال انها البار که باده و میرد بر ورم رگ بقیه اغلب غذا و بدان این
امراض کسی که حمی نوبه داشته عادت با غذائیه لطیفه قویه بجهة آنکه در آن وقت منع از انها کرد
تحلیل و ضعف قوا گردیده و هلاکت انها و امثال چنین حمی از صعوبت کثیر ما لا بد باید اغذیه
لطیفه سریع الهضم بکار برده و ممنوع است در تبدیل اغلبیت ::
اما العلاج مرض اول شقیقه دم لعل داد از قریب بموضع معطلی زمان آنکه آن بهتر است
از آنکه از دور به موضع بعید و حصی در جالب اوردن امس بموضع مشوف ممکن نیست فانه زودا
داغ و علیل و دور [illegible] و کرش و مفاصل فخذ لهذا در این اوان تدان فصد کرد از عرق
قریب مرا انها مانند شریان صدغ و و داج ظاهر و در ظهر و بینی لوضع علق و امثال آن در جمیع
توان استفراغ دم بواسطه فصد از اوردة مذکوره در بدن و در احمره و در جراحی دم انها
زیاد شده و در تفتح جلد و غشی و ممکن شقیقه دم از موضع مشوف اسهال و تنگی زبان شده
و بدانکه استفراغ دم بر سه قسم است فصد و زلو و محجمه با شرط و بکار انشاء حجامه متقنه
دم زیاد تمایه اما محجمه را اقداری که گرم کنند تا متعدد اخراج دم زیاد کند حجامت
یکی است مانند موضع معطلی را اگر لکاه دار در رگ که حرارت بهیج و ملطف دم است
و بدین جهت اورا انتشار کرد و گرم خون مضطرب بسبب جلد کند و سبب بلود

قلت اورام عروق و از مسخنات بالفعله است خرقه مبلول باب فاتر و تجبیر و صلوبت

ورام و ضمادات مسخنه و طرق استعمال خرقه آنکه پارچه نرم نازکی را گرفته و باب فاتر آغشته

بر موضع نهند و در فرنگستان کتیفها از پارچه صوفانی ترتیب کرده اند در آب ... تواند بود

و بعد از وضع خرقه مبلول القطعه ازلو آن خرقه را باملیه بپوشانند و بهتر است که آن آب مطبوخ

حشیش بابونه بود و اکلیل قدری شکر است یا تریاک ... در او حل سازند نیز نیکو است و نفع

جمیع انها بواسطه حرارت بالفعل است که در انها موجود است و در اورام عمیقه فایده

استعمال حرارت بالفعل آنکه خون را از باطن الی ظاهر میل داده در اورام عمیقه کمتر حشیه

نجات ... سازد و دوستی طبیعت با مرض بیشتر است اما مبردات بالفعل

و استعمال رود و در ابتدا ورم و احتراق موضع ضعیف ... بالعرض ... التهاب ...

و ... در احتراق مواضع عظیمه اورا اثری باشد و نیز در اورام ... بود و چون

استعمال ... تبدیل مسخنات ... و مبردات بالفعله ... 

در ... و ... در فرنگستان متداول است ... 

... است ... و آب ... ... از علاج ...

و ... باشد اگر چه ... در غیر موضع ... بوده ... 

... و ... مستعمل است در اورام عمیقه ... ورم ... و ...

ازو دیگر نتیجه رسیده باشد هر چند ردی بد است و بعضی در کتاب کسی انکار نموده از وی
نفعی نبخشیده و این را اقسام است ولی بهتر آنها نخود و [illegible] در اراک و بعض کنند و
تیزابهات در زوال و از سنگینی ملایمت و از جمله علاجات است آهن تافته خوش [illegible] رباید ا[illegible]
استراحت [illegible] و [illegible] اخبار بر رشته دوای دیگر در علاج است

فصل ششم در بیان دوای [illegible] است از [illegible] اجتماع
ریم و در بعضی [illegible] باید و گشتگی دوای [illegible] نتیجه ورم باشد و چون جراح بیند هر ریم در موضعی مجتمع
و مخلص گشته [illegible] است [illegible] در علاج آن [illegible] گشته او را [illegible] گذارند تا طبیعت
تحلیل دهد دوای [illegible] طبیعت [illegible] محلله [illegible] است [illegible] که قسمی [illegible] تا طبیعت او را منفجر
سازد و قسم سیم آنکه جراح [illegible] آلت [illegible] یا چیز دیگر منفجر سازد و در این قسم باید در وقت [illegible] کرده
زمان [illegible] آلت او را [illegible] آنکه [illegible] تحلیل دهد ولی بهتر است که
عظیمی نمود [illegible] تحلیل [illegible] همیشه امید زیاد به تحلیل ورم باشد ولی جراح [illegible] است
مایل شود باید نخستین [illegible] طبیعت تحلیل [illegible] و بهتر [illegible] جهت او است طبیعت
استعمال [illegible] تحلیلات است و از جمله تحلیلات است روغن [illegible] با محلل
باید و گاهی استعمال شمع [illegible] تحلیل [illegible] و در بعضی دیگر [illegible] هیچ اثری نماید
و [illegible] است ورم را از تحلیل [illegible] الفتی [illegible] چنانچه [illegible]

دفع لهم

وضع شمع در ارکی را جهت حصول ریم و انفجار نیکو دانسته باید و شکسته و اگذاردن تا
تا آنکه طبیعت او را منفجر سازد بنابرین رسیده بود زیرا که چون ریم در شق کرده دیر کرده و طبیعت واگذارند
نوع اطراف خود را فاسد سازد و اگر هم منفجر سازد دفعة اعادت کند مرتبت صغری
تا در بهت التیام او با استیع نوع شرقه عمق در یکسال دارد بین اغلب لقمه ها بر
تلهم و آن نوع کمال با قناد لین جهت منبع عروض این خطر در حراج است بهتر آنکه طبیعت
او را منفجر سازد حیث باشد لقمه او را و منبع نماید و لهذا اینکه نمیشود که حراج دیر را لال
خود گذارد تا طبیعت او را منفجر سازد اغلب اوقات دماهای واقعه در عصی را
چون اشراط رفع گشتم طبیعت خود او را منفجر خشنه با زرفرح بار داری نمی منقسم
منصب گشته و این نوع دماهای واقعه در این موضع اغلب و در مدت چهار هفت
طبیعت او را منفجر سازد لیکن از منفجر نمودن حراج باید ذکر علامات نمود تا آنکه تعلیقات
شناسند و نمی باید تا آن انفجار را این بر آنکه هر چه زود تر دمل را منفجر سازد بهتر
و بیماری را تسکین حول دماغ را انتهای بانفراش باشد تا نه از زن بین فلکجار تا باید
در الفتی کرد و هر چه زود تر منفجر سازد بیکو تر بود زیرا که اگر منفجر نماینده پرورش
ف و نوع النعاب گشته و چون در ارزی بین فلکها تر رود و منفجر نماید و دم منصب در موضع
مشرف خارج گشته و هم چنین است در و ملکیه تمدد در نای که وجود آن سبب وضع شده

عارض شود که شرط در علاج هر قسمت انفجار است تا رفع تند دلکرده و جمع خفت بدر و نیز

جراح است هم رودی و میر را منفجر سازد از آنکه هرگاه خوف از انصباب باشد و در بکار آن توقف

بران شود و ایضاً باید رودی منفجر جهت دملی را ایضاً که زخم مجتمعه و در او جرم بر رشته لفح

لیسه العضو کرده و بدین سبب عظم العضو رسته باید و همچنین دملیکه در تحت ابر لوزتین که

خوف از انتشار او است لهذا باید رودی منفجر نمودن در جمیع مواضع مذکوره بر جراح است

درودی او را منفجر شود و در غیر حالات مذکوره مگر آنکه برقی و بدرار از فشار نیابد شاید طبیعت

او را انحلالی رود که بقی بودن در این وقت را اهم فایده است یکی آنکه اگر متبعه تحلیل

باشد کلی خواهد رفت و اگر زخم بود در صبر بودن زخم تحت جدا آمده انفجار را دو سبب اتیان

بهتر خواهد رفت ولی عمده در انفجار آنکه تا ماهم لفح نیابد او را منفجر نسازد و علامت لفح ماهم

در دمل آن بود که چون محیط رود فیق و حس تموج در او اید آنکه دملهای بر لفح ماهم در زمان

انفجار است و جهت انفجار آنست خط هر از ... یکی تر بود زیکه ... ال

مورث وجع عظیم گردد و چنین دملهای بسیار صغیر بود توان که با ابزار او را منفجر جهت وجع

عظیم بود باید ببضع مستقیم ... و در آنکه خوف از جرز دل موضع بعرق عظیم یا

عضوی شریف بود باید اولا قدری جلد را اکل شده و بسیار سیار داری تحت لوح فرو برده

با ... نگه داری ... تا ... از ورود ... و ... تحلیل موضع انفجار

فائده

۱۹۱

بر جراح است در اختیار نماید موضعی را که دقیق‌تر و بالای جانب اسفل بود تا ریم به سهولت خارج تواند

تواند خارج گردد و هم در صورت اشکال باید دهن را الطف منفتح نمود و بعد آنکه در فرو بردن مبضع

در هیچ وقت نباید تعجیل نمود در یک دفعه کار را از قدر مقصود مطلوب فرو برده و طریق عمل

آنکه نخستین با اصبع ابهام و سبابه مبضع را گرفته و اصبع خنصر را قریب به صنعتیکه خواهد مبضع

نمود تکیه دهد و الحاصل با استقامت مبضع را فرو برده و کانه خارج کنند و اگاه در

جوف و مای ریم رسد آلت مشکوک البطرتین بدیگر مبضع را با استقامت فرو برند تا آنکه ریم از ان خون

ادخارج و سیلان نماید الغایه کانب خارج کنند و لازم است بر جراح در انفجار ازرد خارج خارج

کنند و چند روز بعد از انفجار ملاحظه نمود که در جوف جراحت کلاه زاید سیون مایل الالتیام

چیزی پدید از گشته و چنین دلیل انفجار نماید و با آنکه جز درد تکلیف نهند هر روز کثرت حجم او میشد

بقلت گراییده و کلاه زاید سیونهاشتر و نکوتر شده و چند روز بعد مینوال حرکت باید تا آنکه بیمار از بدن

بعد اثر منتهی شده و بعد از انفجار باید لیست قار و لغف طرار اطراف او را که مجتمعه در دهن را

خارج جراحت و بعد از آن قدری شیر تازه روی او نهاده آلکن صماد با لته الکیه بابه خارج ان

بلند ارند تا آنکه فضای دیگر از کلاه زاید اول ممتنع و در این وقت قدری مرهم سالم روی نهاده نهند

کشیده یک ار رند و هر روز یکنوبت از این عمل تغییر خانه صفت او بکرید تلافت

در رنگ یا سفت هر کری شور نمیدا له کنه آب. یعنی به شعاک محللی مشتمله اکار اند

و بدانکه چنین دمامیل عظیم و ریم مجتمعه در او گسترده نیکو نباشد زیرا که منفجر نموده و ریم مجتمعه را یکدفعه
خارج سازند ریکه تواند سبب هلاکت مریض شود پس بهتر آنستکه در رأس صلابت او اولا
ثقبه صغیری احداث نمایند و بتدریج هر روزه ریم از او خارج گردانند و چنین ثقبه مادام که اول عظیم
صغیر بود منضم گردد تا ثقبه دیگر احداث نمایند تا تمام ریم او خارج شده و این نوع دمامیل
عظیم اغلب در قطن عارض شود

فصل ششم در بیان فیستول یعنی ناصور و او عبارت از مجرائیست غیر طبیعی که عارض گردد
پس از دمامیل و ناسورها یکه به نیکوئی علاج نشده و بدانجهت مجرای طبیعی عارض شده و باقیماند دمامیل
سیلان ریم از آن دائما منضم نگردد و بدانکه چنین دمامیل در محال قریب مقعد شده به نهایت
صعب است و علاج که منع عروض ناصور نماید و ناصور این موضع را فیستول انی گویند
مانند و بروز ناصور در مواضع دیگر جهت آنستکه ثقبه خروج ریم اعلی از محل تجمع یا منضم و صغیر
و ضیق بود و بدین جهت ریم شقاق خود میان بافت نموده و مجرای دیگر عارض گردانیده
پرورش ناصور گردد

اما العلاج در ناصور مقعد باید عمل ید نمود و طریق عملش آنستکه نخستین میلی سیار داری
بمجرای ناصور نموده انگاه انگشت سبابه خود را بروغن آغشته و در مقعد بزند تا آنکه سر میل
احساس کند پس از آن مبضع دکمه داری از وسط میل مذکور فرو برده تا او بر انگشت

الی

رسد بعد از آن موضع و انگشت را اکثر به پائین کشند و در علاج سایر قیود لهابر

جراح است که تدبیری نماید تا آنکه آن مجرا یکدیگر ملتصق و ملتئم گردد و بدین جهت باید تدبیری نمود

تا التهاب جدید ملایم در او عارض شود و اما از آن تدابیر آنکه هر قطعه چرم لا ارخ

در اطراف آن مجری بمالند و روی او را از شمع آلوده بچسبانند تا آنکه بواسطه انضغاط التهاب

در او رخ نمود آید و اطراف مجری یکدیگر ملتئم گردد و از این تدابیر رفع اخاثات علت الصلاح

دیگر آنکه شعله اره به محرکه داکاله را مخلات جشته بواسطه آب و رنگ در آن مجری ریزند

تا او نیز بصورت التهاب التیام یابد و لیکن بدین طریق علاج نوبت نادر است که اثر

علت علاج پذیرد لیکن اغلب اوقات دهان خارج او ملتئم و از داخل غیر ملتئم

باقی ماند و بعد از چندی تا مرض عود نماید و تکرار این علاج ضروری است بدین قسم که

شمع را در المجری کرده و بعد بواسطه او موضع را ریش کنند و تمام مجرا را اکثا

لکفا کنند و بعد از آن قدری شمع را به روغن بمالند مدت سه الی چهار روز علاج باید

دیگر تدبیری در این مرض آنکه قطعه ابری گرفته و نوبت منضغط سازند تا آنکه

نهایت قلت حجم بهم رساند آنگاه در میان موم که اخشنه نهند و بعد در میان منگنه

خوب منضغط سازند بعد از آن قطعه را بحسب طول و حجم مجری بریده و در او

گذارند که از این غنچی بواسطه حرارت بدن موم او آب شده و رطوبت بدن را

حدت نموده حجیم گردد اطراف او را منضغط سازد و به سبب این حالت التهاب
در او حادث شده حکان را ... بهای جدید روئیده ملتئم شود و چنین فیستول عظیم را انگشتر
در او فرو برده جدار او را خراشیده تا آنچه در او عارض گردیده ملتئم شود و چنین مجرای
صغیره در زیر جلد ملتصق باشد مجرای شیار داری در او فرو برده جدار ملتصقه را
از جلد جدا سازند و اگر مانع صعب باشد خارج گشته و چنین پس از عمل به سیلان
دم رخنه به نهادن قطره شیار ... مانع او گردند بعد از عمل آنچه را باید
با ضماد دور آن لیک ریزند

فصل هشتم در غانغرانا و او بر دو قسم است قسمی آنکه هنوز عضو را بالتمامه مرگ طاری
نشده باشد و او را غانغرانا نامند و قسمی دیگر آن بود که عضو را بالتمامه مرگ عارض
گردد که او را اسفاقلوس نامند و چنین عضو عظیم را اما نه یکی از اطراف لیکن اگر
عارض گردد اطبای یونان هم اسفاقلوس نامند و چنین است در عضو صغیری بود که
گوشت و اگر عضو عظیم را بود چنین گردد بلاتین اسکرستم و بلغت انگلیس ...
خوانند و آنکه اغلب مقدمه این مرض ورم است و لکن گاهی تواند بدون ورم
عارض گردد چون در شیوخ و صاحبان مرض قلب و پس از سه سرمای لیس از جهت
توضیح بیان بهتر آنکه مثالی چند ذکر شود مثال اول فرض کنیم شخصی را

لغلق

قضیبین و قریب بمفصلی قدم منکسر شود با وجهت منصدمه و منضغطه و بدان سبب عضو
شرف را الی النهایه شدید کرده و جمیع علامات التهاب از قبیل وجع و حمرت و حرارت
و ماکس درین وقت بنهایت شدت و بیکو ظاهر است و چنین خواهد که تعفن را ملتهب شود اما آن
نسبت بعلامات مذکوره که اشتد خون و لون او رو بسیاهی آید و گاهی از لمس حرارت موضع علت را
کماینبغی نیابند و در جلد محیط بالموضع طاولهای صغاری و اسلحه الصفاف رطوبت سرم در
ظاهر گردد و انهار التغرنیه فلکتیه و لوله و سیقتی نامند و نیز از لمس عضو معلول را متمدد یا
وارقش [illegible] العضو صدائی مسموع شود قریب بکریه یا تبول مانند آنکه هوا در شی محتبس شده
ثبق زند و این نیز بواسطه دخول هوا در نسوج الموضع است و در این وقت بر وجع اب
علامات [illegible] کفه اهم از علامات مزاوی است و هر گاه عروض علامات
مذکوره علامات عمومی در اثنا و مثل تب بلاعد و نبض ضعیف و غیر منتظم و لون جلد مایل بسیاهی
بارطوبت و برودت لزج در او و صورت گاهی رنگ و چشمها خیره شده و دو جبین
برآمده صدغین فرو رود و گاهی بهوش و قی و فواق عارض شود با بدنبال و بس از عروض علامات
مذکوره مسکن بر عروض عاقبت نخواهد ماند و این قسم را الکانگران اسپسیه اگو ترمانک مانند ثانی
ثانی فرض کنیم شخصی مبتلا بمرض قلب یا التقضی زقه یا لحم راو یا آنکه مبتلا بهیچ یک از علامات
مذکوره باشد بقعه وجعی در سر یکی از انامل او عارض شود و لون آن مایل بکبودی گردد با برودت
موضع و نقصان حرارت نیز لاکن با علامات مذکوره ابدا ثقلت نباشد و لکن بهیچ وجه التهاب
در هیچ یک از اعضا نباشد و بعد از اندک زمانی لون یک یا دو یا جمیع انامل

آن تیره تر شود که در ابتدا الوان سرب دارد پس از آن رمادی و آنگه سیاه و خشک گشته و حرارت

العضو بالکلیه فانی درست او را عارض شود و آن مرض ماخوذ باشد و این قسم را الکانکرن اندر نامند

نامند مثال این مرض نامم شخصی را الواطیه آهنی قطعه در ثلث اسفل ساعد از طرف انسی جراحتی

وارد آمد و شریان المرفق منقطع شود و جراح از جهت سد دم شریان مذکور را الکاتور نمود جراحت را

بخیه باید پس از چند روز از این مقدمه حرارت اصبع خنصر را انقطاع پدید آمده و لون گرد او خشن

منقطع فانی گردد و بفاصله چند روز دیگر سرت او را عارض گردد و این نوع اخیر را الغرانغر

کانکرن سک نامند یعنی خشک و اغلب شیوخ را عارض گردد و همین نوع را اطبا کانکرن سفید نامند

و لیکن در بسیار استعمال اسم قرانغر عارض شود

اما علاج هر آنکه نخستین تدبیر در این علت آن بود که منع نماید عضو غانغرایا شده را از سرایت گردیدن

بر قسمت کامل یعنی چون به آن متصل گردیده چاره بر جراح نباشد جز زدن العضو و هم منع

باعث [illegible] را در این علت یا در جلد و یا در غشا و عضل یا در وتر و در شریان و یا در قطعه

از عظم و اتصال منتها هر یک منتهی شود و یا در بعض بالتراکه عارض گردد و یا آنکه جمیع لوح

آهن را فرو گیرد و علاج منوط است به عضو و جنس غانغرایا و باید دانسته هرگز جراح نتواند

منع عروض غانغرایا نمود و لیکن از عروض بر او است منع عود از [illegible] را دیده از ارتباط

ودر علاج است زوال سبب مانند آنکه اگر سبب انضغاط عضو بود منع او نماید

چنانچه در کسر عظم ساق هر جهت التیام او باید تا مدتی نامشنه بر روی زمین باشد و همین سبب

اول اعا غانغرایا هر گردد باید تدبیری کند که مانع انضغاط شود و هم زمانیکه ضعف را او زایل شدید

پیدا گردد و بواسطه ثقالت و احتیاج که دور است کاهی بقوابا مشهور گشته پس در این مکان

باید بجهت منع عروض او سعفه را دور دستها لی بهام بکمر استوار کنند و آنجا که بر دستغرطا بر بدن

یا عضوی اثر باشد باید ابتدا با حرف و تنخ و یا بادام بادرد دلک نمود تا آنکه گرد از ظهور علامات

رنگفه اگر پس از اثر بر دستغرطا بحرارت نزدیک سازند حرف کنار از عروض این علت است

و تیزی رض شود و پس از اثر حو ستغرطا و محکم لبتق رجا ده و بعد نیز درین ماه که شطنه ممنوع است

چون بعلاج [illegible] گشته شد بعضی احاجات و دری در علاج از اثر حشفه پدید گردد که منفعل [illegible]

محل بیکوزر او سورت قوابای او گشته و در این مکان بجهت آنکه بود از عروض این علت

باید آن را اثر را قطع نمود و بعد از استعمال تورتکه شد که قوابا پدید گشته و هم در علاج

فتق منحنی شود که منع متفرقه متورم و سورت قوابا گرده و بعد آنکه کالکرل ترمانک تغییر

ازان قوابای التهابی را علت التهاب ثقل کالبول است چنانکه در صدد تو فیضان این قسم علت

شود که بخنیز التهاب ثقل جالیون علاج کشته شفا پذیرند پس در علاج این قسم قوابا بتدبیر قوی

حدت و سورت ورم است و بعضی از جراح الضمدات بالفعل و بعضی دیگر مسخنات

بالفعل کسر سورت بلیغانه و لی حقیر را استعمال مسخنات بالفعل است و از جهت

ازاله آن کس بکنید تر از آنچه هر آن شرط موضع متورم است رنگفه از این تدبیر دم ورم

و بسیار رطوبات دم از محتقنه در حوف او خارج شود و بدین جهت آن کس را اجتنقر هر باید

و بسیار داده شده که از بد تدبیر کرد رفع مرض قوابا شده و چنین جاجتی را ورم و التهاب

منتهی باشد هر آن سبب علاج را اشتهارد که دانند از زیر بعد که التهابات قوابای

در او بود و بهم زیاد از فرط مرض قانقرایا است پس در این هنگام باید با مریض از جنبه برطبق عقد

العضو اتفق ثانیه تا دم و رطوبت محتبسه در او خارج شده رفع نماید گردد اگرچه

این علاج صعب و مریض را از پا برانجام کرده ولی چاره ای نیست زیرا که چاره ای شد که الم از عروض

قانقرایا گردد و نیز دیده ام که پس از بزرگ شدن مجرای عارض گشته و حبس البول بهم آید لهذا

بول از عنق مثانه منتشر و لفافه الحالب تحت جلد منصب شده موجب قانقرایا

او گردد و همین سبب طریق عمده ای است در خروج خصیه مثانه ... را

که این مرض قطع سنگینه از خارج قدری بالاتر از موضع است که این را نه ... سنگینه

و همین جهت ادرار از عنق مثانه منتشر لفافه رنجور شده موجب قانقرایا گردد دیده ام که

چون آماس قانقرایائی از اثر برد مفرط بر دست ها بالفعل از قبیل ...

و امثال اینها مداوا فرمایند و اگر به واسطه بستن شریان بود مستحبات بالفعل علاج ثانیه

پس ببا مرد است که چند بواسطه سببی از اسباب منع حیاتی از عضو گردد و به القانقرایا

گیرد و چون آن سبب را رفع نمایند مانع عروض قانقرایا خواهد گردید و چنین مریض کالبودن لواسطه

رد اشت مزاج بد و مزاج توانند مانع بروز او گردد و ... چنین عارض گردید از زایل او توان نمود

و در ابتدا مرض قانقرایا چنین چاره التهابی بود و برخلاف مریض را ضعف زیاد باشد باید ادویه

محرکه از قبیل کافور و مشک و امانیاک و عرق و شراب و امثال اینها که رد از نه دخن عضو

قانقرایا شده ابتدا اینها مرکب کالبود شدن الم به محرکه را باید استعمال نمود و چه نیک

و امانیاک را که هر ساعت یک گندم مشک ... ثانیه

دوایی

و در بعضی افیون به تنهائی یا مخلوط با کاهی پخته بکار است. و جمیع نباتات مخدره بکار است و پیش
از این جالینوس جمیع اعمال می‌نمودند که استعمال کنه کنه در این بیشتر منفعت است ولی اورا
بکار داشته منفعتی ندیدند چراکه زراوند تلخ است بغیر بقوی ولی چنین مرض را
به بهبودی که از دو جهت تقویت. استعمال او بیکار است و مدارا که در غذا باشد ملاحظه
بلغم و مزاج مریض را بکند و چنین عضو را که قانقرایا پیدا شد جراح است که اورا
از عضو سالم جدا سازد و در صورت امکان با جراحی زد و تراز عضو سالم جدا
ننماید بهتر خواهد بود در یک که خطر هست او مریض را انزاج شود ولی نکو است که اورا
قطع ننماید تا اینکه طبیعت خود او را ساقط سازد و در قطع ساختن تا ممکن بود
از عضو سالم ببرند چرا که استعمال شده در آن عضو سالم پیدا آمده نیز صورت بی‌طرفی
او کرده پس بجهت اعانت مزاج در سقوط عضو مریض کانیون شده هر نوع الم بر
و بتدبیر ایشان بکار برد یک الم به ملاطفه و غیر محرک. و دیگر الم به محرکه اما قسم اول
از آن قبیل است آب گرم و مطبوخ خشخاش و برزالبنج و محلل است بلم
یا تنها یا مخلوط با افیون و ضماد برزالبنج و یا برزک و یا نان پخته و از
نوع ثانی است جمیع محرکات که از ضعف تا اخری او را ایشان بکار داشت
ولی در استعمال آنها باید نخستین ابتدا بکند به ضعیف و کم کم بقوی تر رسد که
اگر از ابتدا محرکی قوی بکار برند ب که یورش التهاب شده شده و از دیاد
مرض گردد و دانی که خواهند احتراق مرض را محدود سازند باید وقت کار

مرعی داشت در اینکه مبادا عضو سالم نیز محترق شود دریغ که اگر اثر بیاید جهت ما
بر عروض غانغرانا در آن خواهد بود و جهت تقویت و رحمت قوانه همه روزه دو
محل را ادویه البونیه صنعت او بکنند و تغلیظ مرکب نیم درم آب نه مثقال حل نموده
بکار برند و بجهت رفع عفونت بادا و دیه خلوریه لکرد داشت و تنبد اسر بدکوره بتوانند
که عضو میت را جدا نمایند از عضو سالم و چنین قطعیت عضو نمود و را اشتعال یا
و بجنبد تا را از اطراف منقطع باشد الوقت توان که اجزا را قطع نمود و لیکن از نقوط
عضو میت باید ملاحظه نمود که در عضو سالم ساقهای جدید روییده است یا نه و در
الوقت باید سایر جراحات مداوا فرمایند و قسم دیگر از غانغرانا است که صغیر و مبرم
و صعب العلاج است و آن غانغرانا ایستکه بسوی عضو را که همیشه با بستر ملاصق
است بهم رسد مانند قطن و نشیمنگاه و امثال اینها و اگرچه این غانغرانا صغیر ولیکن
مبرم و عسر العلاج است پس انکه مریض بدهد که همیشه در بستر خواهد ماند باید ملاحظه نمود
که کدام عضو و چه موضع از بدن ملاصق با بستر خواهد بود پس قبل از آنکه غانغرانا بروز
نماید جهت حفظ آن سعی نمود با مرهم مداوا او را تغییر نشانند و چنین غانغرانا عارض
گردید بهتر اینکه ضماد مرادلکار برند تا جای بستر نرم باشد او را دیا آنکه مریض را
رختخواب پر از آب باشد چنانکه در فرنگستان رسم است بخوابانند و از جهت این کار
پارچه مخصوص است که آب از آن نمی‌تواند نفوذ نماید بر در آن کشیده مریض را
بخوابانند و عمده جراحان در قطع و نمودن مختلف بوده‌اند که حقیر

مریض

مذکور شده در غانغرایا موضع عضو ملتهب شده و گاهی شود که غانغرایا عرض عضو عظیم را
فانه دسته یا بازو را فرا گیرد و گاهی شود که مرض بر کالبدان سرایت بود که تا فوق
سرایت نموده بصورت التهاب شدید قریب هلاکت گردد و چنین این قسم
غانغرایا عارض گردیده باید او را بالطبیعت واگذاشت چنانچه در اسف
ذکرش اگرچه گاهی شود که طبیعت جدا از عضو سالم جدا سازد ولی بایست
ما فوق است لیس نباید مدت زیادی بطبیعت واگذاشته بلکه بعد از خط حصار را
سقوط او کشیده زیرا که بصورت ضعف مفرط و الم شدید هم از بدو در هر اسفکا
معلوم است که جراح امر بقطع خواهد نمود ولی بر جراح است در هر وقت زمان
قطع کردن را التعیین فرماید که چه هنگام سزاوار قطع است و باید وقتی که
برطرف داشت در هر که بر عضو را که خواهند مقطوع سازند هیچ وجه علامت
غانغرایا در او نبود و چه اگر جزئی علامتی در او باشد بلا شک عن البقایا شده در او هر
شده بصورت غانغرایا حکمی و در غانغرایا تیکه برفوری ما فوق سرایت نماید نهایت مشکل است
تعیین موضع حد و خط حصار را اصلاً کلیتاً باید صبر کرد تا آنکه خط حصار پدید آید مثل آنکه لارکش
نام الکتفیی و الدره نام فرانسوی در این قسم غانغرایا عقیده آن بود که برفوری از ما فوق معلوم زیر
و فرگستین نام الکفیع که از جراحان بزرگ انگلیس بود این عقیده لارکس داشت ولی
چون علم و تجربه او زیاد شد از عقیده خود منحرف گردید و مذکور نماید که قطع این قسم غانغرایا قبل
از حدوث خط حصار بی ضرر بود زیرا که مردن عملی زیاد و مختصر بر ایف را دارند و از هر

موضعیکه قطع نمایند غانغرایا در همان جا عارض گردد و مشاهده رفته خود اتفاق شش نفر مبتلا بشن

بهمین علت رای او آنکه میگوید که ابتدا مانند آکله قیحی از حصول خلط اتصالی انهار است مقطوع شش

و همین شش نفر بهلاکت رسیدند پس از مشاهده این حالت بطلب عقیده گشت شش نفر بعد که چهار نفر را

از جمله مقطوع چشم اول آکله غانغرایا که از عظم مفرد حادث شده بود دوم آکله عظم مرکب در این نفر

که عظم قریب بمفصل قدم بود سیم را غانغرایا بود آکله افزون در تحت رکبه پدید آمده بود و چه اول [illegible]

[illegible] در اعضا ماحول بوده بود چهارم را غانغرایا از [illegible] تر زبان [illegible] بهم رسیده بود پنجم را

غانغرایا بود آکله فساد [illegible] در قدم عارض گردیده بود از ساق قطع نمود ششم مبتلا بغانغرایا آکاله بود

در ساعد از مفصل عضد جدا گشته بود و تمامی اشخاص مذکوره بهلاکت رسیدند و اعتقاد بر آن شد

که در قطع غانغرایا باید جراح انتظار خط اتصالی کشد لکن پس از حصول آن هم علاج باید

و جعفر بر عقیده است که حول جراح و جهت [illegible] بهتر است که قبل از بروز غانغرایا و فساد مزاج اورا

قطع کنند [illegible] که غانغرایا ظهور کرده باشد باید تا [illegible] تا آنکه طبیعت در او خط [illegible]

و در قطع عضو باید ملاحظه مزاج لازم است که موافقت یا وجهت [illegible] در صورت موافقت — در اصلاح [illegible] خواهد

مزاج عضو بکند در غیر آن بدست چنانچه خود شخص را دیدم که مبتلا بکسر عظم مرکب ساق گشته و منجر بغانغرایا

شده بود و مزاج غیر سالم و موافق با مرض بود ساق را از ثلث اعلی مقطوع ساختند در حین عمل اندک

علاج در همین موضع مقطوع مشاهده نمودم ولی نه باتقدر که از عمل باشد پس از عمل بفاصله چندی نیز

تا [illegible] در او غانغرایا بروز گشت ایضاً از فخذ قطع کردند بفاصله چند ساعت در او نیز غانغرایا عارض

گشت نه در همان موضع [illegible] که هیچ گمان [illegible] این علت در او [illegible]

عمل

هنگام شده و باید و اینکه جراح را در اینجا تقصیری نبود و لکن عمده و جای درست رفتار نمود و در علاج
تدبیری اهمال نورزید و لیکن اگر انتظار خط حصاری میکشید بهتر بود و دیگر اگر خط حصاری پدید نیامده که
قطع نکنند و الا چون ملاحظه ظهور علت در کتف نمود و ظاهر شد که دیگر قطع بی فایده است
و اگر که خواهند قبل از حصول خط حصاری عضوی را قطع نمایند باید تجسس کنند موضع قطع فرمایند
که کدام موضع نیکوتر است و از آنجا که در شوال تمدید است علامات غانغرایا کرده تا کجا سرایت خواهد ابتدا
نمود پس بالاتر از قطع موضوع است که بهیچوجه علامت غانغرایا در او ظاهر نباشد و موضعی را
که جزئی از آن یا علامتی دیگر باشد چقدر نشان داده و روی از قرار آن را در قطع غانغرایا معتقده اند لیکن
که مفصل سالم را که فوق عضو معلول است رها نموده قطع سازند مثل اینکه اگر در ساق غانغرایا
عارض شود مفصل رکبه را رها نموده از تحت مفصل قطع کنند ولی این عمل را فایده نباشد چرا که
فاصله مابین موضع معلول و مقطوع بیشتر شود و بعضی بر عرض را از است نه از عظم لعظم مرتبه
نوع لیه اطراف اوست چنانچه آن شش لعرز را که در کلیس قطع حیثیت مستور است علت
قریب مفصل قدم و کنیز را در اثنای یوم و نیم سر نمود را در تحت عهدی نموده بعد از علاج سریر
و چون یکی از اطراف را غانغرایا عارض شده باشد باید از قریب بالا قطع سازند اگر هم
در جمیع بهر آن علاج بازداشت هم قطع میکنند نبود اگر مطلقا لوازم و التهاب است
لهذا این از عهده علت با تمام رخنا میرود ولی رجوع است که قطع سازد دیگر آنکه از جهت
کاهش دفع نبود که در قطع نمودن هیچ مانعی نباشد و چون خط حصاری مرآید باید قطع کرد
موضعی را که اصلی الالتیام است و آن موضع کمی فوق خط حصاری میباشد و قسم دیگر از

علائم آن این است که در مریض تب‌ها و بطور دائمست غیر از عفونت‌ها و اخگر کرده و لیکن حال بادر است اکرم در قدم شروع بادی داشت تقسیمی که چون شخص مبتلا بجراحت عظیم یا صغیر بود المریض فی به حتی برده نرد در آن جراحت بید شکست لاغر زکال در مریض فی بادر نیست و در عروقات بسیار و جلد حمره و مریض لکانیون و ابراسیون باغ علت را موقعیت باید داد در الکلال فایز دیگر نیاید باشند

اما العلاج با قسم مختلفه علاج نموده اند از آنجمله در علاج موضع آله به الکل بهتر من میرسد ماننده محلول ارسنیک و اسید اسنیک و اسید تریک شهاد یا محلول با آب و ام عشرات در زاران و لوبانس کسنیک داخی یافته و ام مقوبه از قلیای لیکه و ارت کرام و امثال آن با نیج نمود و استعمال امر به ربیعی در بهر مرض خوفناک و فایل ارخطابنیت و شیرغذا و تبدیل امزای منزل ارز ابیل اصلح علاج است ولی در اغلب تر ابر بدکوزه بعد از جشنه مریض هلاک شود و اکثر اوقات به اعلم بر است علت فرباش عظیم برف الدم زخمه و مریض را هلاک سازد

فصل پنجم در ارزیپل یعنی باد سرخ که حمره نیز نامند مراکه تشخیص این مرض بالتهاب وریدی صعب نیست ولی آنچه معلوم میشود حمره عبارت از التهابی است مخصوص بجلد که گاهی غش‌های از تحت او را عارض شود و نادر اکثر وقعه در تحت انتشار از قلیای عضله و غیره را مبتلا دامرض تابیت ساری است با نفرش در جلد و علامات وریدیه در او نحو و منوج است چنین علی حمرت و کال که اظهر و اوضح جمیع علامات میباشد و دیگر از علامات درد است و جمع شده محرق که بعضی اوقات چنان حس آتش با سوزش مریض در انجیم مشابه اند در انجا مکرر و موریت را فراگیرد

علائم

علامات ورم شکل اکل ورو التهاب شدیدت و علامات عمومیه و مزاجیه اغلبیا چون سایر

اورام و التهابات ایله و بحسب شدت مورث ضعف بدن و قوی گرده و عروض قشعریره در

بعض مریض و ال حصول ارم باشه وهیجان صفراء و عوارضات اوماند تهوع و قی صفراوی و وجع

معده وغیره بعض مریض ره اموافقت ایدر لهذا اشخاص صفراوی مزاجره استعدادی اکثریدر بعضا

دفعةً مریض بدون سبب ظاهره حادث اوله‌رق و دولی اغلب جراحاتره ابتدا ایدر و بو دخی الخنق

موضع صغیر از جلدی ابتلا حبه الگه بثور گردد و گاه بعضی تمام بدنی افرا کیره ده انکله الغدد

لاینت خطرناک ار ده لهذا ابادی جراح وقت زیاده ده مواظب باشه عوارضات اوراو

ولسه صورت جمره اظهار نیاید اکر لکه حبه بشهایی جمر خنا ایدر که اور الارزه نامینه

حدم ایکه جمرت کثیری ظاهر اوله ندلر اوزریه سهیل کوینه کلم الشعه عث ء زیربالی تحت جلدیا

ماتلدی حصر مورث موت اولکده که اور الاریه نار فلکارگوینه +

اما علاج جمیع اقسام اومانه سایر التهابات ایت ولی اول اسرف مسهلی و مقوی ایه

درابتدا اکه اولا مسهل ویلی ازان معرق کفاریده واکه سبب ظاهر باشه ودر ازعه صفراوی

که بلیدما ان ویریت رای و صفرت جسم موافقت نادر شرب معرق زرطوامنیک و انکا بع

وبر استعمال مخدرات ورام جسم کیردو بخیل استعمال حبت ایله و بونلر تعویضه

وباید ور اشهار مرض مقویات و اغذیه سریع الهضم صالح الکیموس لک ویردات +

اما علاج موضعی مراکه بعضی ارزیرا ول عمرات در زال استعمال علیاسه مروطیق که نادم

سطح اشرف رامدوالکم کند چه کوینه ایها قیم رافع علت بلیاشه دنیا لکه خطر باطراف العلت

کشته چه گویند اسهال مانع ازدیاد و رفع علت است و برخی دیگر از افراد اهل اعتدال

شیوع ذرایع را در موضع علت نیکو دانسته و لیکن اطبای مستحسن [illegible] بعضی [illegible] عصور را

رفاده بوده شمرده‌اند و نیز حقیر را اعتقاد همین است زیرا که اسهال [illegible] او گذشت است

از منذرات در زوال [illegible] چه اهمال رفع علت نماید پس بر طبیب است [illegible] در ابتدای اقدام

فرمایند اما آنکه [illegible] وبا و داشته در اعتدال [illegible] به ملاحظه تعریف از شرایط

کمالات زیرا که دیده شده که بسا در شخصی یک دفعه و در دیگری چند بار واقع شده است و نیز منع

آن هم از موضع مشوف اما از شرایط است که یا از تدابیر مهلک [illegible] و یا از درد و دقتی

حفظه و یا بعد از آن قطع مانع از بر حذر بودن [illegible] اگر [illegible] در اعتدال و حفظ [illegible]

همه روزه موضع معتاد [illegible] تا کشف نگردد +

اما علاج از این اسهال از قسم حقیر بود که از [illegible] بر موضع وضع خرقه مبلول [illegible] نماید و اگر

که لازم بود [illegible] مذکوره [illegible] اصلاح آید و قسم دوم را

رو انگشت بیشتر از قسم اول [illegible] مذکوره [illegible] وضع علق نمود.

[illegible] و حفظ [illegible] و ضعف [illegible] است که بر موضع مشوف [illegible]

شرط نمایند تا آنکه [illegible] قسم حقیر را از ادامه کشت

بیش از قسم اول [illegible] و علاج صعب‌تر است زیرا که [illegible] وضع [illegible]

[illegible] وضع علق [illegible] چند شرط نمایند و اگر [illegible]

[illegible] چند شرط عمیق نمایند تا آنکه [illegible]

نراج

٢١٥

خارج شود و نیز در صورت عدم انتهاء بکلی موجب خشونت بند گردد و هم اگر ریم حاصل آید
نقیبه باشد جهت دفع او بالسهولت وضع شده مختلف باشد و باید دانسته که حصول ریم در فلغمونی
و حمره و ردی لعقت یا زیاده است و ریم اسفلت یا نه زیاد حاصله و در سایر اورام و انتهاء ثبت
چه در انتهاء رطوبت منتشر شده باشد که اطراف ریم را احاطه کند بخلاف این مرض که به حلقی
بدر ریم او منتشر بود و جمیع ریم در تحت اگر نور زرد آید قابل از الفعی را باطراف خود منتشر خواهد شد
لهذا اخراج است بنفع اشاره بواسطه الفجار و اعلیت ریم حاصله محلله قریب بلد و ارشق
او خارج گردد و لی بعضی اوقات در تحت اگر نور زرد آید و در این صورت لازم شود عمق
در شق عمیق باشد بلکه خارج شود و بهتر آنست که در چند موضع بطول اصبعی شق باشد که بهتر از یک
جای یا جهت صغیر باشد و لیکن از خروج ریم در تشویش سایر اورام علاج فرمایند تا مادامیکه بکثرت تولید
و کیف ترشح نشود از انتهاء گردد ما منشا دانست و تشخیص محلات بر اوقات حمره رنگ و اشکال او
و وضع نیز اگرچه بکرده و لکار بردن رفاده و امثال انتهاء گاهی در اسفلت نیز موکول
و شده بمیرد در اوقت علاج باید برنگ کاپیول است و اینکه ریم کثیری خارج شود
استعمال محللات و منعش است و اغذیه سریع الهضم لازم است و از معده قبول
ننماید نیز با مالیه عرق و شراب بلمیک هر کدام را که معده قبول کند بخورند و حصول صدید
انکال و نتن از رو پیدا باید باید موضع مذکور را قطع نمود چه حصول صدید علت دال
برخوف عظیم است که ریم کثیری از اطراف او جمع شده باشد و عظیم ریم گردد
و بدانکه اغلب اوقات در حمره ساده از ابتدای عروض تا آخر نوع علامت حصول

ریم مشاهده نکنند ولیکن از انقضاء علامات جیده تا کهبال ورم اطراف وجنبه دیگر دید

و ریم در انها مرجح دیگر نشود و باشد که ریم حاصله در آن وقت را منفذ ریم سایر ادرار اند رکوبشت

اطلاع کنند بر خلاف حمره شد چنانکه ذکر شد پس باید جراح از آن بیشتر علت الکاه دیگر تا مدتی پس از زوال

علت ایمن از حصول ریم نباشد چه آن عضو از استعداد نیست بحصول آن و زیرا که

معالیست و نه ابره به مگر از درادرار در آن هم انفلت برانگیخته است و امثال اینها در بسیار

امراض جلدی مانند فرونکل و عظم عقده های جرب و بثورات و دمامیل عظیمه داء الحمره و امراض جلدیه

و امراضیکه از احتراق یا از ترشح مفرط عارض شود و نیز باید که بعد از آن ورم عفونت در حلق

رکبه عضله و شریان و ورید و اعصاب و عصب ✽

فصل دوم در شرح سماهی و جراح و کلفکرک که منتهی است بر چند فقره ✽

فقره اولی در علامات سماهی مرانکه اغلب اطبا امراینها اشتباه نموده لیکن بعضی را جمع

شده اند با چاره اند که در علاج اینها برداز ند و در این بثورات علامات التهاب منتعارف

در عضو مجروح و انگار است چنانچه ابتدا الکال جز لیقه رکود که لیفها فلکتین باشد

ظاهر و ورم اطراف او در احمرت و حرارت و وجع مدار است و اغلب ریم

منتهی شده و قطعه صغیری از او بمیرد و اکثر در جلد عارض و بعضی اوقات عفونت زیادی نخست

انکاف منعقد بسازد و لکهای عظیم بهم رساند و اغلب قبل از سن بلوغ و حین بلوغ عارض

گردد و دیگر و امدلو علامات مزاجی با او همراه باشد و لیکن انکه چند عدد

در عضو مجتمع شود حمی خفیف اورا اثر اشتقت کنند و بعضی اشخاص مستعد اند از بهر این مرض

مانند کچ که غده بسیار می‌جوشند و حرکت کم نمایند و هنگامی که در یک موضع نشسته‌اند دیار و اثنی وارسته

مزوریه و آنچه باشند و عمارتهای بزرگ از آنها اغلب قریب تکفات است

اما علاج بهتر این است که مسهله منضجه است تا آنکه نضج یافته منفجر شود هم آنها که بطبیعت

خود او را منفجر سازد و یا آنکه با مبضع منفجر سازند ولی از خروج ریم با سنگ جهنم یا

سطح مراحت را با لاقیه یا نوع فاسد زایل نماید ولی از مرهم سوم مالیدن لازم

در او روییده و بصعوبت آید در اینجا که امتلاء معده و اشعار او بتو لقضیه از او

بلیه مسهلهای باشند و متعدی المرض امر باکاری اغذیه برایع الهضم و الهه بمقویه

خصوص که اندکی ملین باشند و تکثیر و تلغیح قرمانیه تا اثر بعد او از آنها زایل

زایل نشود

و قسم دیگر از این علت است که بعد از [illegible] باشد و در عربستان زیاد دیده خصوص

در حلب و بغداد و اهالی آن بلاد اطبای آن شهر شده و بسیار جستجوی اسباب این مرض نموده‌اند

که در آب و هوا یا چیزهای دیگر است و تا کمال حقیقت آن معلوم نشده اگرچه علت

از اطبای اعتقاد است که از آب آن بلد بهم رسد و آید و نادر است در این شهرها و مریض شده

چنانکه خود مشاهده نمودم و چنین بعد از تحقیق علم بزبان فارسی نوشته بودم سؤال

آنکه از کی مبتلا شده بودند گفته‌اند که یکی از آنها از بغداد آمده بود که از آن بلد

برآمده است و آنکه در جمیع مواضع بدن این مرض است تواند عارض گردد

اما مدت دوام المرض در حلب و بعد از آنکه علاج نمایند تا یک سال طول انجامد

ولی از شفا تا هفت الی هشت روز حمرت جزئی در موضع او ظاهر باشد و تدریجاً مبدل
به بیاض شود و تا بقیهٔ عمر اثری از او باقی ماند و اینکه اظهار نمودیم این مرض بحول بثورات سهامی
بوده اند که از او عظیم تر باشد و چون ریم ظاهر شود در برآمدن ثبور رنگ ملتهب اطراف
مشاهده شود و در بعضی اوقات با اطراف منتشر شود و سطحی به تعمق
اعلم این مسئله در امراض جلدی را الکا رکرده اند بودی بخشیده
لهذا البعض بر آنند که طبیعت باید و اگر ابتدا تا اول اصلاح نباید و الا اعتقاد
حقیر بر آن است که حول الکانیت بهتر بعد چند نوبت آیه ترکیب در او لعاب
و نیز ای یکبار الکال بود دیگر از حصول ریم در او شکافته و جرح اول املاح حکم
اگر عضو متهم در او باشد با آینه ترکیب یا بثورات در آن محترق شده پس از چندی
مشغول کرده دلیل از آن شد زایل شده ولی کماه یار در او نهند یا مرهم سلیقون باطلی
نباشد و اکثر این بثورات عظیم و علامات مزاج با اول اتفاق باشد در این وقت
استعمال مسهلات مکرر و نافع است و چون در ابطال احتراق یا سبب دیگر اثر
کردی از او با علاج به قابضه تقویه نمی زاید
فقرهٔ سیم در بیان اثر آتش یعنی جراح که هم کلکر که با نمید و این علت قمرار با مالش بهار است
و عبارت از بثور است عظیم با علامات مخصوص و از سایر بثورات و جراحات
ممتاز گردد و او انعقاد با خون که اکثر است که در علت با نفاطس مشهور شود
و این مرض جلد و با قشر زیر به انعقاد ساز دو معلوم است و چون جلد و با قشر
اکثر

زنبوری را آنگاه علامت سازد و معلوم است هرچون جلد و باقی زنبوری الف شده قطع
کرده و جراحتی عظیم و عمیق پدید آید با وجعی کثیر و از ابتدا این مرض بارنان مرتد و
سقوط العضو باشد آن جراحت بسفیح و ریم از او ظاهر است و این تقرح مانند
زنبور شهدی پر ثقبه کثیره باشد هرچون اطراف را انضغاط نماید از ثقب مذکور
ریم سیلان کند و این علامت بودن این مرض از آنکه هیه ریشهای متعدد را نکه نقبه
بیش نیست و کلیتاً این مرض یک شور در یک موضع ظاهر شود و اغلب محلی بروز او قفا
عنق الی محل کلیه است و اکثر شروع را انتقال زده و لیکن در ابطه الکلی اغذیه زده
ورود است سته صرور به شبابان عارض شود و شیر در کهنه باشد در جوانی بعیش و اکل
اغذیه حسنه و لیکن در پیری با کهنان به بدکردار الی و با غذیه رده گرفتار شود یا بالعکس
و عظم او بقدر کره الی خربزه شود و لیکن در آنجا که چندان در او نمود
بد بلشر کرده اغلب لکفی بدور عارض شود و چون تمام او بطول انجامد باشد
خط صاری در اطراف او شبیه کرده و تمیز دهد عضو مؤف را از سالم و علامات مراحل
این مرض همه مانند تیغواید است
اما تقدمة المعرفه در اکثر ضعف البنیه ردی و در ایام کهنه ردی باشد
اما علاج باید به هر پارچه صعبی ریخت و از ابتدا که در این مرض حکما تدبیر از بسوج محل مؤف
نانسته و سقوط شود لهذا الحتیاج ... طبیعت است بر سقوط آن عضو نیز زیاده چون آنرا
بنابر یک صابون ریم و تقرح یابد او را شکافته باید تا شود آن موضع را خوب لکه شکف کرده و نیز

و نیز توان در ادویه موضعی بکار برد و جراحان قسم مختلف شکافته‌اند از طولی و عرضی و صلیبی و دوار

و باید مرتب راه رعایت کرد که عضو سالم را قطع نکرد و بار این شکافته با عضو سالم الی درپی

و از این عضو فاسد عضو سیری ساقط خواهد شد و بعضه از ابتدای التیف تا زمان سقوط باید استعمالات

محرکه از قبیل تریاق کشنیز و در شراب بکار برند و هم بکثرت تغذیه غذای مقوی با طبیخ دارچینی

در شراب و پس از سقوط عضو میته اعمال اضمده مفیده مانند تخم زیرک و امثال او بکثرت دار

و امراض مستعمله در سایر ادوار و التهاب در این مرض بکار برند و اما آنکه مریض ضعیف البنیه شد باید

اغذیه مقویه سریع الهضم با قلیل شراب ما انیاک یا کنیاک یا عرق و امثال اینها بکار برند

و در ابتدای مرض شهیه از اقداح زغفران پس از آن شهید نیک از نمک فرنگی بکار دارند و در زمان

التهابات مرض مقوات از قبیل کنه و غیره بکثرت

**فصل ششم** در اولسر یعنی تقرح و او عبارت از قرحه است که در دی الحقیقه در جمیع نوع

موضع افراگیرد و تواند در جمیع مواضع بدن آید و بعضیه قرحه در سطح که عارض شود از پدید

بریدن استخوان جراحات با ماده اکله السیاه پذیرفته است تقرح نامند و هرگاه تقرح با کثرت

و با تعفن است در صورت انحلال مانند رگ کلیتی رفته شد باید و مرض اکال است پس از نشف

باقی ماندن تمدد در او با قیام مشتد اکال نگه پس از قطع عضو نوع اطراف او را اینکه

مجتمع نسازند لکن صد ابتدا از جراحت عمیق بعد دلیل تفصیله چند اوی و اسطه التقاب

لیف که عبارت از رطوبت شهای الد تعالی است بتدریج کند بهم بسازد و بعد از آن

زائد رطوبت منضجه مجذوب شده تصلیح آید مثال دیگر چون تنوع قرب التعظم

علاج

عارض شود بواسطه مجاورت العظم غلظ بهم رساند و بتدریج زیاد گردد تا آنکه
قرح بصلابت آید و پس از التیام قرحه آن غلظ و عظم کما هو باقی ماند و بر چنین بود
در قروح حوادث عظم که گاهی اثر باشند یعنی حرارت در اغلظ و عظم پدید آید پس از شفا
هر اثر آن باقی ماند و مراد آنکه مزاج در جرح احداث سابق نداده باشد و دیگر آنکه در او
[illegible] از زخم و ترکیب و صلابت و حالتی که در اوست و باید دانست که در آن عفن
از تقرحات رطوبت لزج در جانب قریب لقیب العفاف بیاید جهة عروض
رطوبة الدم [illegible] پس ایجاد [illegible] رطوبت [illegible] در جانب اقرب بعقب منعقب گردد
باید مطلقا عظم یعنی عروض زرد الدم باشد و در علاج قروحات باید بتدریج علاج نمود
لکن چون سبب مزاج بود ولی باید بهمان علاج رجوع کرد [illegible] از آنکه در جلد [illegible]
یا باطن با عظام [illegible] شده باشد نمود
اما اسباب امراض باطن معین و مخفی و غیر معین است [illegible] بود
چنانکه در بعضی اوقات این علت انعقاد شود و خالی از مداخله مزاج باشد [illegible] خود
علاج باید در رجوع [illegible] چون تقرحات سرطانی و امثال آن [illegible]
علاج نمود [illegible] که عضو [illegible] باید [illegible]
دار [illegible] و غیره و [illegible] ها [illegible] بزرگ و معروف برده تمیز نمود این علت را
از تقرحات جلدی [illegible] تمیز [illegible] جراحان [illegible]
علاج [illegible] تقرحات [illegible] حالت خارج نیست [illegible]

بود و آنکه اسهال یعنی آورد اعراض نموده است چنانچه اغلب است آن و یا آنکه بصر نیز در او درد
یا التهاب باشد و یا آنکه اسهال باشد در حالت آن سطح مجری شرف سخت و صلب بود و یا نه ملمس
احساس وجع در او نبود و درم اکثر حس علامات و درم موضعی ظاهره که گاهی بدین عمق تغور بود
و نیز سطح بعضی مجرب بود برابطه التهاب رطوبت نفخ و بعضی اوقات در جوف تقرح شاید
لهذا علاج سالم رود و منع کند او را از التهاب

و آنکه علامات تقرحات در ساق هر گاه که حول جراحی در آنجا عارض شود نفخ هرد اعضا
نموده و در علاج مسامحه کرده و از حرکت مخالف منع خصوص و پیاده سائیدن را طوری که اکثر احتراز
بیخ تقرح کرده از زمان بزرگ و جراح چون یک هفته دیگر تغیرات تقرحی در او شده بود
به صورت دیگر و هر دو تقدار و مجرای و لب و دراز شد تقرح و التهاب بود و یا آنکه موضعی
و غیره و در حس مرض در ضرب قاره ما حس الم کرد و نیز شود اطراف زخم و ورم و در کنار مرض و باشد
و موضع صغیر را از دور از انتقال عارض گردد و یا از هم ادا کال و غیر سالم بود و نیز شاید لهذا از
روی باچه من در بر جهت و در این ملاحظه سبب عمده اینها

اما علاج در ابتدا اینها در موضعی نمود یا در جهت مقدار و جهتی در ساق یا موضع دیگر بود
بهتر آنست و الحرکت مراد ظاهر است در التهاب در عضو هر آنچه صورت جای رو به
خواهد و لکن منع از حرکت کرده او را اطراف و لذا معالجه غیر رو در التهاب بر طرف و علامات
رو به زوال شده شاید لهذا چیه در او بر دیه و جوانه در این وقت علاج لکن فاسد
الحرکت زود التیام ما هم بنا بر این ترک آن در علاج این علت عدم حرکت و احتراز

انفی ز

مریض است و قریب التیام باید طریقی نمود که اطراف او منضغط گردد تا آنکه

زود ملتئم گردد و انضغاط به دو طریق تعبیر روا دارد اول به پیچیدن رفاده دیگر

به شمع از لیف و رفاده و [illegible] فائده باشد ایای اتصال دو لب جراحت یکدیگر

مرهم انضغاط سطح او که بین روابط عروق تعریه العضو بهم التصاق یافته زود التیام

یابد و باید دانست که شرط اول و عمده در علاج تقرحات عدم حرکت و اخراج مرلق

و پیچیدن رفاده است بر عضو معلول و کمتر تقرحی است که او که زایل او را از

مرور [illegible] اغلب تقرحات ابتدا او تر اند و اشتداد است و در آنها که

اتصال دو لب او یکدیگر ممکن نباشد پس او که باید تدبیری کرد تا آنکه ... ته ابر مرکز

را لک ربود

فقره چهارم در بیان ادبار کامل یعنی تقرح منتوحه طبیعت در التیام دارد و

او لک در رز د و او عبارت از جراحتی است که و ده هیچ علامت التیام یافت

در او نشود با عدم وجع اگر چه بعضی اوقات در دناک شود ولی بسیار کم و ریم سایله

از و اندک و رقیق القوام و بلون زرد مایل به سبزی باشد و سطح تقرح را البته زرد

پوشیده و انهار لحمی و التیام نیست بر مینور از رطوبت لیغ الحمر مایل به سیاه است

و اطراف او صلب و سخت ضغط و برآمده و بعضی اوقات چنان نمود

که با آلت قاطعه قطع کرده اند و اغلب اوقات این [illegible] منهیج و ضخیم شده | و خارج کرده

و الی هم برسد و لازم است در علامت مذکوره این نوع تقرح را از سایر

از مثانه بیرون کنند

اما علاج باید در همه حرکات نگه داشت مانند الکفال رزی و مالش با برنج
باید بول دود یا انگشتان تر نشین و امثال. اینها و امّا آنکه از این هم بدتر بیهوده حاصل
نباید باید الکالات نگه داشت و چون اینها لحاظ کرده به بخت که وضع رده
بر موضع معلوم از بدتر اما لایقه است که به ران و اطبا سطح لقوح بساوات کرده
شده بروز استسقا پرز مخصوص چون ... دانسته و بدستور
مذکور استعمال دهند

فقره پنجم در بیان ادرار دوری که عبارت از رخو لیه باشد و ادرار اوست
حاصل شود و اطبا مرض را اعتقاد حقیر را آنکه باید علاج بیماری باید بعلت
که از عروق منقطع ماهی و ماکا و رقمهای شود ... دخول ... عدم جریان
که ده تقلب رجعت کند اگرچه اغلب مردان ز اعتقاد بر این باشد و فایده‌ای
هر نیر عدم تقلب و نیز احمت دم در آن خراجت و سهولت رجعت اوست بقلب
و این هر نیر دو نوع میباشد یک طریقه به زنانه و دیگر طریقه هر زنان اما طریقه اول
بیحد ل الخراجت است با شمع از لیف و طریقه ثانی بیحد ل عروق است
با سنگ اما بوزار یا زیاده که طریقه مستعمله حقیر اینکه از شقت یا الحدق
خراجت را شمع از لیف محکم بپیچید و یا آنکه قطعه‌ها در زیر آن خراجت
طرف مقابل او باشد نهاده و قطعات باریک از شمع از لیف بر دور آن

پارچه ماهوت یکه از زیر آنکه از هر قطعه منفعل را از دو جهت منقطع باشد
چنانکه خطی از لیف طبع قطعات منفتح در سطح دو جهت پدید آید

فصل یازدهم در تأثیر حرّ و برد مفرط بر بدن و تدابیر آن کیفیت عملیه

این دو کیفیت یکی است در بدن چنانکه اثر عاده ادراکات است مانند عرق کردن و غیره
با تأثیر برودت قوی یکبارت و اثر دارد و از آنها در بدن باشد مرات بکثرت حرکت
ثبت عضو کرده و ماحقیقه سوزش سوخته ورم و التهاب احداث نماید
اما تأثیر حرارت در بدن دارای سه درجه میباشد اول آنکه حمرتی در جلد پیدا کند
دویم طاولی در جلد متوقف احداث شود و بالاخره درجه سیم التهاب موقعیت ملازم
که روی آنست حالی او مختلف پدید حب از زیاد و نقصان حمّی محرق سیم مرتبت
عضو است لکن چون از حد مفرط شده و عقد عظیمی را محرّق نماید اغلب اوقات
کلدلی رحضانه بسیار خطرناک است که کم در اعنف هلاکت افتاد و دوام
وقت رفع عوارضات موذیه و حالت کلدلی اهم از اصلاح موضع است
و باندازه وجع سرسال شخص شدت و خفت احتراق نموده طلب باشد
در ابتدا وجع شده و حال آنکه اثر عزیمت خفیف لا دلیل مفرط تا بعد
مرطوب است و در حالت کلدلی باید محرکات قوی بکار داشت چون مشک
و امانیاک و غیره و کاهی لازم شود افراط در محرکات و توهمات کلدلی آن شد
و از جهت تسکین وجع استعمال مخدرات نکوست داده و به موضعی در ایام علت گمان

ولی اعتقاد حقیر بر آن است که در درجهٔ اول و ثانی اگر موضع ترشح عظیم نبود سردات
بالفعل مانند آب سرد دنبال ادویه کوشت زیرا که رافع وجع دائم ورم می‌باشد
ولیکن بس از اکثر معمولی رفتن یک روز مانع عروض طاول نخواهد شد لکن چه احتراق شده بود
و در درجهٔ ثالث بردن ماهیت ده‌های چرکین که در الله لکرودی که حرارت بخشد
ولی در حالت کلدلس نهایت مضر است دیگر از بعضی جراحان سپاهی در کتاب خود
بیان می‌کند روزی شخصی را در کنار نهر آلی دیدم که از صدمات عمیق آلی قطع اولاد اب کرم
سوخته بود و از شدت وجع نهایت اضطراب و فریاد و فغان داشت بر دکشم
هر چه را در میان نهر افکنم الحق خود را در میان نهر افکنده بقدر ساعت یک نبود
چون از آب در آمد بهبود که حکایت از وجع دالم نداشت و طاول در بدن او
ظاهر گشت و خود در زمان طفولیت روزی در کنار نشسته بودم زر زیر اراب داغ
در روی میز حاضر بود ناگهان برداشته بر سر خود ریختم در حین الحالت رشاهده نمود که شسم
از شر سرد که در اطاق حاضر بود برداشته بر سر من ریخت بدین واسطه در هیچ جا آثار احتراق
بظهور نرسید و طاول هم اصلاً ظاهر نگردید که بواسطه رسیدن شراندک اثر نمود بر آنکه
انواع سردات بالفعل که در اوایل بکار می‌رود و در این عمل بعضی بکار برده است و در
قدیم زمان معمول انگشتان و دود لم محمد در خدمت اثر او چون بیار سردات دیگر
ترباتین کثیرالاستعمال کرده ولی حال چندان بکار نبرند و چون عضو محترق به بوت عارض
کرده ادویه محرکه تونیقی مانند ترباتین ممزوج بجای بکرات دیگر هر تدبیر که در علاج اما

دیگر رفتار باید رفتار نمود و نیز چون از احتراق عروض ثبوت عضو باشد باید
سطح او را از اثر هوا محافظت نمود و از نهادن پنبه حلاج بر سطح موضع مجروح
و این مرهم نیکوست صنعت او بگیرند آب آهک و روغن زیتون بالمساوی و خوب اشتعال
هم بزنند و مرهم زنند تا مانند صابون شود پس پنبه را بالته آلوده نموده و بکار برند
و این مرهم را گویند و در درجه اولی و دوم احتراق اغلب اشتعال
برودات بالفعل کافی در علاج باشد و چنین با وجود اشتعال التهاب داخل
عارض گشت باید در معالجه متعرض نگردند چه اکثر آنکه مشتعل سازند الم و ورم
جدید در جلد بروز فاسد شده و گاه الموضع بالکل سیاه گردد پس بر جراح
است که در این هنگام مداری باید تا آنکه مرض انتها گیرد و چنین حفظ طبیعت اورا
ساقط نمود و در اثر علاج مداومت نمایند آید سایر جراحات است
درم از او جاری گردیده است و چون مرض اورا عارض گردید
شد باید مداری نمود در کرتی نواسیر های چند روئیده بصلاح آید هر آنکه در علاج
عضو محترقه باید جراح دقت کافی بر احاطت کند در الغضروف ممتد نشود
و معالج باید و لیکن احاطت معالجه شوان منع از عروض نمود و اعوجاج نمود
و نیز بسیار زود بسته است و بستن عضو شریف را به پنبه چه منع میکند اثرهای از او
هم چنین بستر نرم باشد او را گاه احتراق بدین شده که ناچار باید الغضروف قطع
... درد داشت این علت بنود لجم و معالج عضو محترق است پس آنکه شده

و در موضع محترقه وجع عظیم باشد باید همه مشغول بدانست که علاج بود و گاه که علاج عارض
شد. و باید که زمانه بر طرف کند و لیکن بعد از چندی ناگهان اسهال شدید در حقیقت بود که
باید رعروض اسهال در این وقت سبب انتقال ماده است به عالی‌ترین اعضا مثل احشا
فصه معالج دقایق او را مضطرب سازد

اما اثر ضرب و سقطه بر بدن دارای عفونت عارض شود مثل صرع که در بدن اثر دیگر کند و چون
اثر او جزئی باشد رنگ آن بر نگاه از زاجات شبیه روی زرد و کبود در آید اگرچه
اثر در اندک بود و لیکن از این عضو اثر عظیم از وجود آید و محسوس لفظ احمر باشد
به بنفش در آن موضع پدید و جمع باخون عارض گردد در آنکه رد اثر بیشتر باشد تا علف
نبض شود و بخصوص انفعلیت عارض شود در این اثنا که از تدبیر دیگر بپرهیزد و چنانچه بیان
شد اثر هر ضرب و سقطه بر بدن یک رنگ است و چنین زود سقط بر وضعی اثر خود تعیین
بملاحظه دارد و در جنایات مکروه هم اشتراک بیمار ان ایام یک و کلمات علاج آن حقه
تر باشد یا مردن او و شعور کمال نمی یابد یا مردن او در بود محتمل است و نیز که رد ابتنی
ورد ان باعرق مفید بود و چنین بر موضع سوخته را اثرات عارض شد همچون سرت عضو دار
اثر ضرب سقط علاج هر باشد و چنین اثر در جهت جراحت شدید باشد مقدمت حجرد
عضو و فرار حرارت از او شود اگر این را ملاحظه ریختار در دوران دم در انعقاد
معدوم داوود الکلی بیراند و چنین بود این که بعد از اثر ر دلفرد بحرارت خارجی آمد
و حرارت ثانیه چه این عضو بریدن التهاب شدید در مدت عضو است در این

ادرا

دست یا بعضی ادوات از قبیل پاها و دو شی مداوا نمود و دلک نمایند تا حرارت رفته
باز آید و اگر ناگاه حرارت بکلی زیر نخشش غانغرایا در او پدید آید اگر بیرون شق کار بدون
عارضی شود و آن عضو یا بخودی خود ساقط گردد و یا آنکه باید بعمل دست قطع نمود و اینها مستلزم
همه تمام نوع العضو فاسد گشته باشد و بهتر آنستکه چون بعضی از آثار سرد مفرط العضو جواهی
غانغرایا گیرد قبل از ظهور آن عضو را قطع نمایند زیرا که این نوع غانغرایا ناخوش
نمانده و مزاج هم سالم است بعضی قبل از آنکه اثر بمزاج یابد قطع نکرده حفظ کرده و کلیتاً این عرض
در اکثر بلاد از فرنگستان است حقیر هنوز در فرنگستان دیدم که بواسطه اثر سرد
مفرط که یا اینها را قطع نموده بودند و بعضی سالیان زیر آنها مشاهده کردم از اثر سرد مفرط
بدبختی مستاصل و قدیمی اولیا غانغرایا مبتلا گشت چنین او را المرالمفنی به روز با وجود ضعف
مفرط هم داشت قدیمی او را بمعطر ساخته و آن زن صحت یافت

فصل چهاردهم در بیان خلع مفاصل و ذکر علامت و ظهور مفاصل جدید شکسته

اما جمله جزی در بیان خلع مفاصل بعون الله تبارک لیکن گزینه ذکر علامت هر فرنگی هر یک بنده که از
اسباب خارجه مانند ضربه و سقطه و امثال اینها پدید آید چنانکه اغلب را است و یا از
اسباب داخله است مانند اوقوع ما شده رواج ورداد است مخلص رفع سبب
نموده الحاق مفصل نماید و در این جا مقصود از خلع مفصل است که از اسباب
خارجه پدید آمده

هر آنکه خلع مفصل یا تام است یا ناقص تام آنستکه سر مفصل از جای خود

بکلی خارج ام القضا لی انهار ا باشد بخلاف ناقص درنه چنین است و خلع مفصل
محدود رکبه میل و یرخیع این از قسم است چنانکه خلع مفصل محدد اغلب تام بود زیرا که این
مفصل را عظم و وسعت نیست اما باشد بخلاف مفصل رکبه ام اکثر ناقص بود چه آن
مفصل عظیم و وسیع تر است لهذا خروج حدبه مفصل بالتمام از حفره کار نادر است بنابر این
خلع ناقص را رد داشت کمتر از تام بود چنانکه هرچه ناقص تر باشد رد داشت او نیز کمتر است
و هرچه کامل تر باشد از خلع بعد دیگر در نوع اطراف مفصل پدید آید که بسبب مقدار خلع و عظم
و صغر مفصل مختلعه چنانچه انجا که مفصل مختلعه صغیر و خلع ناقص بود بعد دیگر اندک باشد بخلاف اگر
مفصل عظیم و خلع تام بود بعد او نیز بسیار ظاهر شود و بعضی اوقات چون خلع شده باشد بسبب
التئام مفصل بر وضع منضم گردد

و ایضاً خلع مفصل تقسیم یابد بمفرد و مرکب مفرد آنست که بدون جراحت خارجه باشد و هوا
در آن تصرف ننماید و این قسم را بفرانسه دیسلکاسیون سمپل نامند و مرکب آنست که با وجود خلع
جراحت خارجه بود و هوای اندر آن مفصل داخل شود و این قسم را بفرانسه دیسلکاسیون کمپوزه گویند و جراحت آن در
و قسم اول را رد داشت کمتر از قسم ثانی است و گاهی با خلع مفصل نوع اطراف داخله عظیمه
هم میشود و او نیز منضم گردد اما ورا دیسلکاسیون کمپلیکه خوانند و در این صورت که عروق
عظیمه منضم گشته بسا انها اهم از رد مفصل بود که باید ابتدا اصلاح انها نموده پس
از آن در رد مفصل کوشند و باید دانسته که کسر عظم را بجز خلع مفصل منقسم به تقسیمات
کرده اند که اغلب تام و نادراً ناقص بود و بحسب جهت تقسیم یافته بکسر عرضی و طولی

دو راه و غیره و عرضی کثیر الوقوع است کذلک قسم ثالث هم نادر است و غالبا قسم اول
و اخیر با هم مرکباً رخ نماید و گاهی هر سه قسم عارض شود و باشد که عظمی از یک جانب بموضع دیگر
گردد و چنین گمان رفته که باشد که عظم بقطعات زیادی منقسم یا بدرون افتد و گمان شود تا مند
و در خروج مفصلی دیگر عظم قوه بسیار لازم بود اگرچه بعضی مستعد این علت باشند که استعداد
خلع در مفصل و استعداد لوکسیر سن زیاد است ولی اینها از جمله اسباب. فهمیده نبود بیت محصله
هال است که ذکرش دعوای حال مردی قوت زیاد خلع دیگر رخ نماید و این قوت حاصل شود
یا از ورود شی خارجی و یا از سقوط مثال آنکه شخص در راه رفتن پاش بعزیزه بیفتد و ثقل تمام
بدن بدان مفصل منتهی و وارد آید پس آن مفصل منخلع خواهد شد و گاهی هم این علت را بطه اسباب
داخله مانند تمدد عضلات رخ نماید چنانکه عنقریب بمفصل ذکر خواهد شد

اما علامات این علت هم آنکه در عضو منخلع آن مفصل بیشتر غیر طبیعی مشاهده شود تغیر
از محور طبیعی خارج گردد تحدب یا تقعیر غیر طبیعی در او ظاهر آید که در اشخاص لاغر واضح تر از اشخاص
سمین و فربه است ولکن کلیتاً در هر حال موجود شود و همچنین عضو منخلع المفصل بلند یا کوتاه یا قصیر
گردد و صورت ثانی کثیر الوقوع است و دیگر علامات بحس لمس و بصر تعیین و تشخیص صحیح شود
و چون مفصل منخلع گشت در ابتدا حرکت دادنش ممنوع باشد و در اوج تر اندازه اورا حالتیکه
حرکت داشته حرکت دهد ولی بفاصله چند ساعت دیگر نتوان اورا حرکت داد
داد چه بواسطه عروض التهاب عضلات متمدد شده مانع از حرکت ثانیه ولی اگر بکری
جاور مفصل را انصداع رخ نموده تقرب اورا بجانب حرکت داد

وبهترین علامات که در جراح بر کسر عظم قبلی و کتف عضد است باطراف بیرون العضد از آن
منحنی و منعطف ساخت ولی بعضی اوقات مشکل است یا فقط این علامت چنانکه فوق
عضد منخلع المفصل از محور طبیعی خود دور شده و محدب بود که قطعه عظم بالاتر از پایین
بگذرد و العضد قصیر گردد و مانند در کسر عظم صورت گرفتن ممنوع شود در وجود علامات بزرگ
شئ بر عروض کسر عظم باقی نخواهد ماند و اظهر علامات مشترکه مابین این دو علت [illegible]
عضد معلق است اگرچه گاهی با وجود خلع یا کسر تا چند ساعتی حرکت ممنوع باشد و فرق
این علامت در این دو علت آنست که چون عضد معلق از مفصل خارج از محور طبیعی دور شد
و [illegible] ظاهر بود خلع مفصلی است و چون بعید از مفصل خارج از محور طبیعی بود از آن
گرفتن بعضی بطور آن کسر عظم می‌باشد و گاهی عضد از قرب مفصل بواسطه کسر خارج از محور طبیعی
گردد در این وقت باید بوجود گرفتن و عدم وجود [illegible] منفصل در غیر محل خود تمیز
نمود و نیز گاهی در یک موضع هم خلع و هم کسر با هم عارض شود

اما العلاج بطریق عموم هرگاه مقدار خلع معلوم در انحنی و جهت [illegible] و منفصل عنه ثابت
گردد لیکن در این قسم خلع‌ها الصرف [illegible] لهذا الطبیعت خود [illegible] اصلاح او بر آمده
التیام دهد تا اکثر که خلع مفصلی مرکب [illegible] با جراحت اجزاء مجاوره او [illegible]
[illegible] همراه است با [illegible] و التهاب [illegible] پس از آن زخم بوجود آید و نادر در آن
قسم خلع [illegible] و التهاب [illegible] این حالت در مفصل [illegible] و رکبه [illegible]
[illegible] زخم [illegible] التیام یابد و نیز نادر در خلع مرکب مفصل [illegible] قسم [illegible] زخم بوجود

آمده باشد قطع لازم گردیده علاج هر دو طرف او باقیمانده باید و آنکه بهره منخلعه منفصل
شده باشد بیش خارج است در افراز مجاوره خود و هرچه در او ورقی از جمله و اجتناب است
چه اکثر آنکه در او تکلها و درز نشود از شریانها و التهاب گشته و از این سبب رداءت
بهم رسانده مریض را اشتمال خفته مزاج نموده باید حتی المقدور در مفصل اعمال نورزد
زیرکه اگر زود در رو کشند احتمال خواهد بود از عروض شریانها و التهاب و جنس است در کسر عظم
اما العلاج کسر عظم مرانه چنین کسر عظم مرکب از جهت منضغط و منفصل باشد مهری است
و التهاب و ورم شدید در او پدید آمده باشد و آنکه هر کسر عظم مکرر او به هر یک مجاوری منفصل گرداند
آنگاه شریانها و ورم او افزوده خواه شدید در غلبه آفات هر چه زودتر هر راس
منکسر از عظم را کاری خود آرد مکرر حفظ بود چنانچه پس دیگر اگر لف جمعه کمیت خبر زود قرح
در زمانه از قدر کیه جهة استیام لازم است رخنها در دل چنین کها نود در جبر اتصال و التهاب
پدید آمده بیند و تواهی عدی گردد تا بر آن در این حال اوقد باید ورم را تخفیف دهد
الکاه جبر عظم کمر رفا نه لا لعرض آفات در جبر عظم مکرر لازم است هر چهار تا بکوده
مفصل رفوی کاری خود ننه برند مشدّد در کسر فرضی عظم رضفه چه تا آن کسر هشته ام دلیل کثیری در فضای
منفصل گشته و عضله منبسط ساق و رباط او را متهدد میکند لهذا در آن وقت جزء او
ممکن نجاح آن تا آنکه خون و مائیت مذکوره منصبه مفصل جذب شده رفع شود دیگر له الکف
تعفن هر قطعه مکسور را بهم متصل رسد و الفا جلس است در کسر شن اعلی فخذ
هر چنین منکسر گردد خون و مائیت کثیری بحرف آلات مجاوره او خلاص زحمت و التهاب

ورم و التهاب شدید ظاهر گشت مانع است جبر قطعه کمد و انضمام آنها را اگر
نهند و در این هنگام بر جراح است همچنین نزدیک در حدوث خون و ماشیت نشر نموده و همه روز
مرطب بن و چون قدری ورم خفت یافت اندک اندک حرکت داده تا آنکه سر استخوان
عظم شکسته را محاذی و متصل بهم سازد زیرا چنانچه ذکر شد هر قدر ممکن شود باید زودتر عظم
را بهم متصل نموده و در دفع عضلی لین ارزده وگرنه بری خارج الله باشد چرا که تا مدتی عضو
معلول را از حرکت باز دارند بخلاف دیگر عظم که بعد از جبر او باید همیشه مرطب نموده
و همه روزه عضو معلول را اندکی ملاحظه و انقباضات عارضه در او را اگر بود و دفع آنها را
نمایند مثلا چوبها و تخته تکه که بر جا نهاده اند از وضع خود بدر رفته بجای خود آرند و رفادها
و کفایر که اند ملاحظه حالت و دقت سخت و سست نمایند و بهتر آنکه فوق تخت
موضع شکوفه را با رفاده بپیچد و محل عضلی را همه دارند تا آنکه هر وقت بدون گشودن
ولتن رفاده نقطی الموضع را مشاهده نموده و انقباضات عارضه در او را از قبیل شده
عظم متصله و ظهور ورم و آماس و طلوع و التهاب آنها را دیده ممکن است که مریض در
هنگام خواب حرکتی نا شایسته نموده که باعث انفصال عظم متصله شود و نیز زوال
و در اکا ضماد لک و دهشت کمر الله شود و دیگر منفرد با درآمد آنرا دافعه ورم لازم شود
و لی ورکه مرکب و این که عظمی از چند جا شکسته شده باشد التهاب آنرا دافعه ورم از قبل
وضع غلق و صحت مایم بارد و طلا یه کمال استعمال به بیم و شرب مسهلات و امثال او
جهت منع از حصول ایم الله دیگر است و چون طبیعت باید که صاف ایم باشد باید ان است

اولاد و بعد از حصول رحم باید بروفق منفجر بحث و از خوف آنست که او مجاور و برایت

بعظم رکفه مورث کلالی و یا مکرر حادث شود

اما علاج کسر عظم ترکوه اولاد القصاب که قطعه مکسوره از عظم جدا شده و باید در جهت لا

به لطف مشت نه و برفاده نه بپیچند بلکه باید که تخته دو جانب در جهت نهاده فوق و تحت

هر جهت را برفاده بپیچند و بر موضع شعلی را ابره لکفاره دارند تا آنکه خروج رحم و اشتعال

ضمادات سهلی باشد و چون برین طرق ثانیه کسر سه روز و للهم بماند هر تخته و لزاور را با زنجیر

بردارند بجهت آنکه از کشودن و بستن رفاده و نهادن و برداشتن چوب شاید که عضو معلول

حرکت نموده هر دو راس عظم مکسور از یکدیگر جدا و زنمایند و اگر در جهت عظم مکسوره صغیر و متحرک باشد

باید جلب او را بهم متصل ساخته و شمع از لیف بدوزند تا براه قریب التیام یابد و

علاج چون کسر عظم منفرد باشد و مادر را در جهت کسر عظم براه قریب التیام باید داد اعلف

امارات بریم ظاهر شود و براه بعید التیام یابد لهذا باید ضمادات متحرزه از زرک

دانستن اردلته آنچه باشد فاتر و در الخضه لک ردارند و بعد از حصول رحم اگر کتفی خارج

رحم او صغیر باشد باید او را وسیع نمایند و یا آنکه نقبه دیگر احداث نمایند که از خبث رحم

فاسد و نشر در نسوج مجاور رسد قطع عضو لازم گشته پس باید بر خود رحم را اخراج نموده و چنین

در جهت را عفونتی بود آنرا بکوشند هر انجا جهت را ادهان قلوریه لنعمای فاسد و از

جراحان در قطع عضو بسکر العظم مختلف بیان چنانچه بعضی الله دیری عقد جایز دانسته

و دیگر بعضی احتراز از چنین موضع منکر گردیده و باید در جهت مضغوطه و متصدعه امراض باشند

قطع او واجب بود در صورتیکه زینت منظور است هرگاه فقط اصلاح یافته بلاعلت رسد
هر دو عروض مثل لقوه یا لب مگر اینکه بهتر از عروض مثل لقوه و رف و تشنج و تراخ عضو معلول را
قطع خواسته ولی اکثر اینکه امید با اصلاح پذیرفتن آن عضو باشد قطع جایز نیست کلاً و در صورت
امید واجب بود که امید با اصلاح آن نیست و کلیه از وجود ناقص بهتر از عدم صرف است
و کلیةً در جمیع اقسام کسر بعد از جبر منع حرکت لازم و واجب تر است

در بیان کسر عظم مخصوص با اطفال که در آتیش نامند و او عبارت است از انفصال مهره
عظم طویل از ابتدای فرد حد عظام اطفال را عصر و جنت غلبه دارد خصوص در کسر عظام
طویل لهذا الجزئی و کثیر نبود هم مهاره از عنق جدا شده کسر بیرون آید و این حالت را انفراسیه
ابیفیز نامند و معلوم است هر دو این کسر صورت گیرد بعضی باشد به واسطه لینت حرارتش
سکنی عظم و علاج آن همان کسر عظام است که بیان شد

## جمله چهارم در بیان مفاصل کاذب که فرنس زودان نامند

هرگاه بعضی اوقات در کسر عظم با وجود به رعایت جراح جمیع تدابیر را نموده باز بعد از جمع
نموده بکدیگر التصاق عظمی نیابد بلکه بتار و رباط هر دو سر عظم شکسته یکدیگر التصاق یابد و این
حالت عبارت از مفصل کاذب است که حرکت یابس انها موجود باشد
و جهت این التصاق کاذب مختلف و کلهای اینها را در حاشیه بعضی اوقات به واسطه عدم تراخ
و کاوش و تراخم کردن او مع الدوام جراحت را این علت رخ نماید و با بودن اسکنه
در عضو وزیدن می شود هر چند کسر درآوردن بیرون آید با وجود رعایت جمیع تدابیر نحو صواب

التصاق

التصاق ناقص باقیه منفصل گردد بطوری که دیگر عیش فحفه است و ظهور این علامت
از حسن تدبیر طبیعت است و در این علت اگر در اثنای تدابیر لازم بنا بر کلفه خارجی عضو را
حرکت داده انفصال حاصل نشده و در حالتی که این علت دیر سال از ضعف عارض گشته و برت اختلال
و انفصال حرکت العظم شده بتجربه مرکب هر دو باید در رفع او بر آید تا التصاق گردد
ده روز عظم قصبی و تحدب و عضد ظاهر نشود
اما علاج اینه اجمه تقویت مزاج و حصول کامل جمیع تدابیر مذکوره را بنهار اگر زیر
کوفته الکاهو بطح ظاهر عصر معلات را شکسته بطوری که حجه آید علاج ثانیه پس اگر
مدت بیش الی ده هفته عظم شکسته بیکدیگر التصاق نیافته و حرکت در آن موضع
باقی باشد باید جراح مدت ده الی پانزده روز دیگر بست خود و اگر از دو ماه
زیاده از ادویه داروئی کامل بهم نرسیده التصاق نپذیرد و چنین باشد دایم
تنجو لازم تشخیص شکسته که اصلی است که این عضو را ابزار آلت نماید تا هر روز عصب یا علاج آنرا
حرکت دهد و نیز جراح کاملی آن عضو را گرفته حرکت دهد و بیکدیگر بساید تا اگر
بین عظام ما انتها نیز در آن موضع پیدا آمده شده عظم مکسور التصاق حاصل آید
و از این اتفاقات مرض اصل حادث پس از جبر عظم مکسور از مدت چند رفاده و رابطه و حرکت
دادن العظم از یکدیگر کاذب و انحراف نظم مرورش این علت که نهند انگشت اسکنه
پس از جبر بوضع علت را از ... تخته منع حرکت نماید
و چون تمام این مذکوره رفع علت و حصول کامل نشد باید شیوع در ازاله انفصال ...

و دیگر آنچه بهتر است کفایت نمیکند و ماده که از آن جدا شده باید سیتی یعنی خوش کرد است
و بعضی از جراحان از جراح حاذق معالجه میشوند خوش کشند و برخی دیگر در عجز از وسط هم عظم
مکسر یکبار نه و لیکن قسم اول اسلم و اقل کفایت حفظ کرد و در قسم ثانی باید یکی فرد
بردن بروزن لیعق وقت کار برعی دارند در آنکه سباد اثرهای مجروح و مقطع کرده اند که
علت بهتر هم آنرا رفع نکنند باید جراح عادت کند که در بهترین طریق هم تحتش جلد مجروح شود را
کرده تا آنکه عظم برهنه و مکشوف شود آنگاه سر اش راست کند اما آنکه هر قطعه مکسره را از
یکدیگر رد کند دیگر را ور ابرون آورند و با بعضی قدری از او ور اتر باشد پس از آن سر دیگر انتزاع
عضلش نمانند هم هم منفذهای چندی از عاج تر باشد پس از برهنه کردن هر استخوان دو قطعه
شد اوره انتقوب بخته یک از آن منفذها را در آنجا قرار دهند در حینه بر ضلع عضلش کنند و آن
عمل عمیق ای سکه دنیا است هم آنکه پس از برهنه کردن عظم را کرفته و هر سر عظم مکسره را آن
نمانند اما این عمل ممنوع است در بس اطفال که هم عظم مجاور هم و یا مکسر دیگری سالم باشد باید فعال
و زنده میس رز آنکه از این عمل عظم معلق کوتاه شده و عظم سالم مانع اتصال و التیام او است
و نیز آن عظم هم کوتاه شده سبب کجی دیگری سالم است نه دیگر که نقادیر را و والله
و ظاهر است هم از لکاره اهل عمل [illegible] آخرین بهتر است کسر مفرد مرکب [illegible] و در این وقت
علاج مرکوز که و در کسر عظم مرکب باقی رفته علاج نمانند و باید قبلی از هر اسر یعنی ملاحظه
رعایت مزاج مریض را نمانند یعنی اگر به سبب ضعف قوای باشد با تقاضای که [illegible]
او بر تقویت و اصلاح آن کوشند چنانکه شخص را در مرض نه [illegible] ملاحظه کردم ملقد

هر ببتد بکسر عظم گشته و مدتی در انجا مانده بود و التقاء حاصل و در العظم بهم رسید حتی

شده عادی بخوردن عرق النسا الطبیب طبیب از دو رسید و پیش از این عادی ببرند عرق داشته

آن شخص ابا و امتناع نمود طبیب اصرار نمود تا آنکه هر روزه عرق میخورد انقلاب حاصله

چندی گاو پی پدید آمده شفا یافت پس معلوم است که در کسر عظم یکی از شرایط تقویت

مزاج بود

## فصل سیزدهم در بیان انوریسم

بدانکه علامات این مرض همیشه واضح و آشکار نبود که بدان جهت بآسانی از سایر امراض

تشخیص توان نمود و او عبارت از ظهور برآمدگی است در محاذی شریان با حرکت — و آماس

انقباض و انبساط مرافق و مساوی حرکت شریان و از فشار دادن خون محتقنه در آن

آماس رجعت کرده بکوچک اوکنتر شود و نرجوع شریان فوق محل فشرده را منضغط

سازند از رسیدن خون در آن محل و کذلک خون محتقنه آماس همواره شود و از انقلابات

براه برده که در وقت فشار مسموع شود و بعضی اوقات آماس دیگر بامرض مشتبه شود و او

بود که آن آماس مجاور با فوق شریان عظمی عارض و از حرکت او متحرک شده و بدین علت

مشتبه گردد

این علت فارغ از سه قسم نیست صادق و کاذب و مرکب از هر دو و معرفت تام بر اقسام

این مرض لازم نیست بر اطبا معرفت سبب او کافیست زیرا که در علاج جمیع اقسام بلا

علاج یکیست

اما انوریزم منکسر یا آن وارد و ثانوی و یا عرضی است که ذاتی آن و ما دامی که شریان مرکب از سه
طبقه می‌باشد هم غشای داخلی آن شکافته و غشای خارجی با قوه حس و لطافت است پیدا در انبساط
مزاجی مانند تعرض رباط فرسوده و اشتعال او طبقات داخلی شریان سخت و ترد و ریزه
گشته و هم تحت غشای خارجی منبسط شده موروث انبساط گردد و بتدریج حجیم شود با آنکه
غشای خارجی منبسط گشته بسیار دام شده به هلاکت انجامد اما عرضی او رابطه وریدی جهت
و انتهای او لیست بر شریان

اما علاج از آنجا که انبساط رابطه وریدی هم نزدیک تحت غشای خارجی باید منع از تجدد
هر قسم ممکن باشد تا حتی الامکان توجه در اثر سرم او محدود شده قبض او تنجید دماغ باید
ولی از مدتی آن آلات نقطه کلیات رفته علاجی نیست باید و از طرفی بدو صورت ببرد اول
به شریان هم کم لف ربر او اما فوق جدار سه شریان پیش از آنکه سه شریان نمود و آنکه
لف نور لیم و آنکه علت رابطه اسباب داخله و امراض مزاجی باشد باید جز از ترمیم متوقف
لیکن فورکن رکی زیرا که در این صورت البته در جدار شریان نیز علت باشد لهذا الست شود
هر از لف نور کردن قریب موضع علت طبقه شریان تا تا منکسر شده موروث انوریزم
جدید یا سیلان دم شده گشته به هلاکت انجامد و چون انوریزم رابطه اسباب خارجه
مانند ورود جهت عارض گشته نیز بهتر آنکه قریب محل موضع علت لف رگ شریان
و در این قسم انوریزم علاوه علاج مذکور نوع دیگر نیز تقی علاج کرده اند آنکه کیسه انوریزم
شکافته دم که انعقاد شده و آورده اخراج نمود پس از آن نقطه شریان هم در دو طرف

کیسه است پیدا میشود و هر طرف اولا از جوف کیسه بر روده به بند و محکوم اشتغال در

این قسم [illegible] بود و منتهی به ولی در قسم اول جایز نبوده و نیز چون اشتغالت در زمان

قدیم بواسطه مراجعت پیدا آمده باشد طریق اولی نکو نبوده چه اگر کیسه او را قطع نمایند

بکه بواسطه عظم زمان مستعد است شدید عارض و بورث هلاک گردد

و طریق دوم از علاج به کمربندی ملایمه مداومت کند در قدیم جراحان عمل کرده شاید

از کمربندی تعبیر اشتغالت را علاج نمود ولی چون در این زمان اسباب نکو جهت

این کار پیدا نبوده اینهم مستحسن افتاده چنانکه اینک تمام عضو را منفصل [illegible]

عالم را ممکنست و بدین جهت این نوع علاج را اکثر [illegible] ترک نموده ولی

در این زمان اسباب نکو جهت اشتغال اختراع نموده اند لهذا مستحسن [illegible] چنانکه

در سالهای قبل مرد زاده حقیر اسبابی بجهة اشتغال اختراع کرده هر قدر [illegible]

بهمان عضو [illegible] آنچه آن اسباب را از [illegible] ترتیب [illegible]

اسباب بر روده مزاج مذکور در مدت [illegible] اشتغالت را علاج نمود

[illegible] این اسباب را [illegible] تا آنکه رفع علت گردد

اگر چه این ازالت برای بعضی امزاج [illegible] ولی [illegible] عادت نمانده و از این [illegible]

[illegible] شده [illegible] کمتر [illegible] علاج نیافته و بعضی [illegible] با وجود

مشاهده اشتغال بازالتی [illegible] ولی این نوع علاج به چند جهت نیکوتر از [illegible]

باشد [illegible] بواسطه [illegible] کار [illegible] الحصول [illegible] گردد

دوم آنکه چون علت بواسطه مرض مزاجی بود و جدار شریان نرم و فاسد گشته لهذا دو سر شریان
هر عضو را نیابند که تنگ لیگاتور کنند و یا آنکه یا آنکه پس از بستن شریان که سیلان دم شدید
شده موجب هلاکت گردد زیرا که در این قسم علت باید او را از موضع علت لیگاتور بزنند
مثلاً اگر اینکه انوریسم در شریان فخذی باشد و مافوق او بعد لیگاتور دوراً و شریان
لیگاتور را بچسباند ولی در حقیقت نتوانند شریان را بسته آکنته و لیبیدن مهلک شود
پس در این جا علاج ثانی منکر است دویم آنکه از لیگاتور زدن هم اسباب بهر زبان
و جوانهم قانون الکم دیار یا کنه ممکن باشد و دیگر هم اسباب واسطه اینکه مضغوط
اما آنکه در کتب جراحی ضبط نموده اند من بواسطه مفقود الاکثریه توان علاج انوریسم
کرد ولی هنوز حقیر ندیده ام که نوشته باشند متخصص در این نوع علاج نجات یافته و بعضی
جراحان نوشته اند از فرو زدن مشغول در انوریسم شفا حاصل شود و برخی دیگر نوشته
در استعمال کردن توان این مرض را علاج نمود و حقیر را اعتقاد بوضع خویش درانست و لیکن
چنانچه ذکرش هنوز ندیده ام در کتب ضبط نموده باشند که شخصی در این اعمال علاج
یافته است پس اعتقادی را اظهار است و این مرض را اولی طریق مذکور علاج باشد
و باید دانسته پس از لیگاتور نمودن شریان علاج باید در آن قسمی مستحسنات بالفعل نگاه
داشت جا بجای پس از قسم ثانی علاج دیگر بدون است زمانیکه عضو علیل را گرد باشند
چه کار آن دم در آن موضع قلیل شده لهذا اعمال مستحسنات و دلک و بسیار تحریک اگر
عضو را عضلاً کرده تا آنکه رگهای دقیق و صغیر حجیم و کبیر گشته علاوه بر آن

وچنانچه ذکر شد این علت یا حقیقی و یا کاذب و یا مرکب است از هر دو قسم اما انوریزم حقیقی
عبارت است از جمع شدن و حجیم شدن تمام طبقات موضعی از شریان و کاذب عبارت است
از انکسار طبقه داخلی و ریختن خون تحت طبقه خارجی و حجیم گشتن او و بعضی اوقات شود
هم این علت بدون علاج خودبخود علاج پذیرد و نیز باید دانست هر تدبیر مذکور در علاج
انوریزم شرائین ظاهره است و در انوریزم شرائین عمیقه باطنه او در اطفال و اینها ادویه کم کرده
نتوان بکار داشت بلکه هیچ نوع علاج شافی در دفع او در آید و ممکن است که
مرض را تخفیف داده رفتار او را اطفا کند یا بگیرد [illegible] که در آید
[illegible] دوران دم را بطی بنماید در شریان و اینک آن و بعضی ادویه آن
قدیم در سه نوع آورده [illegible] گشته
در بیان انوریزم یا [illegible] و این نوع علت اغلب در جلد و بافته زیر جلد
پیدا آید مخصوص در صدر و عنق و گاهی در بعضی مواضع دیگر نیز پیدا آید و تواند هم مادرزادی و یا بعد
عارض گردد و نیز این مرض یا در تمام عضو و یا در بعضی از او ظاهر شود و بیشتر اوقات در رگ
از اصابع و یا یکی از شقایق عارض شود و این مرض عبارت است از [illegible]
[illegible] ساخته الکفاء [illegible] عظیم [illegible] و گاهی
[illegible] بزرگ شده بحد [illegible] رسیده [illegible]
گردد و در این وقت [illegible] سبب [illegible]
و در حرکت و [illegible] و حرکت [illegible] بیشتر گردد و همچنین در اطفال [illegible]

زیاد تر شود و اما آنکه آن آماس دیگر را بعضی عروق را بهمان دم دراز کرده علامات
نیز واضح بود و این آماس ظاهر شود در موضعی که عروقات مزبور با همدیگر متشابک و متشبع
شده باشند و در طبقات آن ترشحات دقایق در ورود و اتساع بهم رسیده و زیاد ملتهب شود و چند
سال قبل از این این علت را فونس یا فونس سکوتی نامیده و برخی دیگر از جراحان دارالحس
کنند

اما علاج این مرض موضعی بود یا باطنی و یا بعبارت چنانچه قبل ذکر شد و به این موضع را
به طریق باشد یا آنکه آن آماس را خارج نموده با آلت قطع یا میرانند یا او را بعد حدوث
در الموضع دیگر که قبلاً ذکر شد و در هر دو حالت در آن آماس که چیزی واسطه آن گذشته
شود و دم در الموضع که اکثر ملتهب گردیده و لیکن از آن اندرونی اکثر بیرون شده علاج
می‌کرد و بعضی اوقات هر موضع را انشوان سعی داشت مثلاً اما آنکه علت در شقیقه و یا در
چشم بود پس در این حالت لک تور نمودن نکو نیست زیرا که یا باید با اسباب علام و یا سیاست ظاهر
لک تور کنند لهذا در این وقت یک لک تور باید الا اینکه موضع لک زیر و به منظور از علاج احداث
همان دلهمات است تا آنکه جدار شکسته از رشتهای بهم ملتصق گشته شفا برد و بهمان
با اعمال مختلفه دیگر تقریر می‌شود از جمله به کبریتون و دیگر ساخون و با تعلق کشتن و تفول
سرخ کرده و وضع سیلی و رشتهای منعقده و با سیرتون کوتن و با بقای باطعمه محدث
همان اثر و مانند تعفن برد و اشباه او و با محللات که در هر فرصت کوا کرده شده آنکه
در هر یک ذکر میشود

اما قرق

اما طریق کمربستن یعنی فتق‌بند آنکه نیم عضو را بقدر روی آماس دور اطراف او ببندد و
و آن کمر ببندد و استعمال این پیش از آنکه سخت و بزرگ نشده چنانکه در اطفال بجهت عدم ادراک و شعور
و اظهار است حفظ از آنکه فتق بزرگ شود تا مدتی که لازم است و نیز در موضع فتق غلط را
دعامه از علم باشد یعنی بر روی عضو واقع گشته فتق را از او باز بندد و در اطفال تا
وجود دعامه عظیم شود آن عضو را انگار داشت و این چاره بسیار است در علاج اطفال
لیکن در انضغاط و جای زخم و نظر از عضو چیز است یا منع عبور دم که بر
والتهاب در الموضع
اما طریقه ثانی و آن کمر بستن بود و بعضی آنکه گرداگرد و غلاف فتق از نوع علاج اخیر بسیار
و حال آنکه علاج باشد مذکور که چون این غلاف بر لوزی باشد و کیس در او کرده است استعمال
پدید آید و رفع علت شد و در آن نه این علت او بود بخشد علاجی بی جهت بکند چه در اکثر ملازمت
باید طفل را و کیس کرده تا از عروض آنکه معالجه فتق چنانکه در هر جهت استعمال حرارت
اما طریقه ثالث و استعمال کمربند باشد یعنی الکل الادت و از آن جمله الکالیه و در استعمال
مستعمل بود و مانند است بطلان کمربند و استعمال او جایز است مگر آنکه آماس صغیر
باشد و در اطراف او باشد و لیکن اگر آماس عظیم باشد بر رفع عظیم را در آنجه که دیگر آنکه
همه روزه کمربند استعمال او جایز است چه در هر حال بر طفل بود از آنجه زحمت دیگر
کند و حال آنکه اصلاح نکوتر از آن است
اما طریقه رابع فقط و بریدن لازم است در آن آماس و تجربه معلوم شده و این طریق نکوتر

و پنجم آنچه چیزی است که عارض [illegible] و التهاب و دیگر علامات است اما طریق علاج آن است که
بگذارند تا بزرگ شود و در وسط و عمق آن آماس فرو برند [illegible] از اخراج نمایند [illegible]
ابریشم محکم گرفته بپیچند تا آنکه العضو [illegible] شده منقطع گردد و [illegible] بزرگ [illegible] چند
روزی [illegible] فرو برد و [illegible] که آماس [illegible] است [illegible] روز نهار اخراج نمود
و هم [illegible] در آن موضع نهاد تا آنکه اطراف [illegible] یعنی متقرح شود و تا آنکه
روز [illegible] در آن آماس [illegible] و ابریشم محکم چند مرتبه [illegible] بپیچند [illegible]
[illegible] آن آماس [illegible] و [illegible] پذیر دو [illegible] تا آنکه
دیگر [illegible] روز نهار اخراج نمود و هم [illegible] نهاد تا آنکه اطراف
او متقرح شود و باید دانست [illegible] آماس عظیم باشد [illegible] تمام او [illegible] شود
[illegible] موضع [illegible] و موضع دیگر [illegible] است [illegible]
[illegible] صحت یافته تا آنکه او نیز علاج پذیرد [illegible] از [illegible]
[illegible] آماس عظیم [illegible] روزی در او فرو برد تا آنکه [illegible]

طریقه [illegible] سقی یعنی خوش است [illegible] در [illegible]
پدید آمده و [illegible] و باید دانست که [illegible] مرتبه روزی [illegible]
از [illegible] روزی [illegible] گردد [illegible] رشته [illegible]
[illegible] تا آنکه محفوظ مانند از عروض [illegible]

طریقه ششم [illegible] نمودن [illegible] واسطه آن [illegible]

اما

ادویه محرکه و مهیجه مانند تقطیر در آن آماس داخل میکنند تا آنکه سوزش پیدا شده رفع علت

کرده و یک طریق دیگر تازه ابداع نموده اند ریختن محلول پرکلرور دو فر است و سه چهار سال

قبل از این چنین این مایع را در حفره رگ ملاحظه نمود و او را منجمد کرد و بس خیال کرد

که اگر این محلول را در آماس انبغعت بریزند و ... که در او است منجمد شده علاجات باید و لی

حقیر را بر آنست که او را که بریزند ... که پا رفت کار آنها اگر بود در خشیه الکار ایم

هیچ را ... دارند در رگهها ازالکل زیادن بردن و بچسبد نخ ... و مرلفی کرد از سایر

الم پنبه و هم از وجه او از را باقیات کمتر است

اما طریق قطع این علت مدال اکا ... حد این علت معلوم شود و شهار او را در اندازه انگشت

باید آن آماس را از مرکز قطع نماید رگهها و در این حال احتیاط است که بهتر حد معرفت

بر شما و حد او حدود آماس را نا گهان ... رگها نزف الدم شدید زخم و بس که هلاک

اما اکثر که حد مرض معین شد و در ابتدا در عصاب الم شروع بکار کنند تا آنکه انجمن نمود از

نزف الدم و در این حقیر است که این هیئت ... باشد رگهها هم نزف الدم عارض شده از

او بزرگ شده باشد

و طریق دیگر در علاج انبغعت ... کلا جه اثر او هم بزرگ است و یک ... بعد او را

بر زبند ... رشته نخ در تیر او نیمه از یک ... در وسط آماس فرو که از جانب دیگر

آنکه و ... ریسمان نخ را گرفته یک جانب محکم گره نماید و از این عمل آن آماس

سقط کرده و ... نام علم مخترع شده و قریب ... باشد و طریق او

لهذا آماس را صلیب وارسی کرده چنانچه بحد آماس علتی والو ماند پس از آن جلد اخوخ ملا

از اطراف سلخ نموده الکاه بدستور رباتی ~~جلد ضلع و از اطراف سلخ نموده~~ بورزل و رگ را

کشیده و سیاره یک رشته ترا ابریشم محکم گره نمایند تا آنکه حیوه از دو اندک گشته تا قطع

شود پس از آن اطراف دور ابتدای لفاف ظاهر نموده تا بصلاح آید و در صلح اینجا ریسمان را اعمال بسته

اثر جراحت را قلع خواهش

در بیان الوزر هم ظاهر در عظم هر آنکه چند سال پیش نیست که معرفت این مرض بسیار نیست شده

و این مرض ابتدا در راس قصه کبری میرآید و از علامات اوست وجع استخوان

اما علاج آن صفت کهنه بیش ترا کمتر است الا قطع العضو است و طی عضو را اعتقاد

بر شکسته و دلالت بر اخراج ضلع را انگاشته تا عظم رسند الکاه باره و ساره اسباب لازمه

عضو علیل را قطع سازند و طبیب باید در ابتدا ادراک امثال تأمیل مشهور باشند که هر اسم

اگر همه آنها خطری عظیم مانند قطع شریانی بزرگ رخسار نزول قطع عضو بکار آید

## فصل چهارم در بیان نور

و از عبارت ورزر آید که بنام و ساری صورا رندان ظهور آید هر آنکه جراحان عضو را شرا ابدی

اسم خوانده حقیقت آنها را بنام دیگر اسم خوانند و تومر حقیق گشته تا کهان زیادی اتفاق

در یکی از بی اضلاع بدن پدید آید و تومر آنکه از نسج آنان عضو مانند الوزر یا از نسج

یکی جنس سلعه و جنس ساز بدن است نوع کم دیگر عظیم گردد مانند تومر منابل اورا التصاق

ولی اکثر آنها مخصوص آنکه از نسج عظم قریب رخسار و ما کالت خوف باشد اورا تومر خوانند

مثل

مثل آنکه چنین یکی از اعضاء را لحم آن ورمی و لیف تیوبرکولار او کرده آمده مدان سبب البعضو

نسبت به بعضی اعضاء بغیر حدود عظیم یاد کرده در بعضو تومر پدید آمده است

مرآنکه تومر مختلف شود بحسب حجم و هیئت و ترکیب و موضع و نسج اما بحسب حجم داشت مرآنکه

بعضی بحدی عظیم گردند که بصورت خلق شود و بعضی دیگر القدر صغیر باشند که بصعوبت مرئی شود

اما بحسب ترکیب مرآنکه او را اختلاف زیاد نبود که بعضی مدور و بعضی مسطح و گاه صورت جمع باشند

اما بحسب موضع و در تمام مواضع و نسوج بدن تواند پدید آید اعم از اعضاء ظاهره و باطنه اما بحسب

نسج مرآنکه نسج او را اختلاف کثیر بود چنانچه جراحان مجرب هم اینها را از نهار شماره

کرده اند گاه شود هم لوکی شوند هرگز بدان نسج مزید باشند

وچنین بعضی از تومرها تام او صلب باشند غضروفی و او را تومر کندروس نامند و چون

صلابت کمتر بود هم مملو از رطوبت باشد او را تومر آن کیسته خوانند و بعضی تومر از قسمی

مذکور مرکب باشند بعضی تومری از جنس ادیم بود و در وسط او چند کیست پدید آید و اخر

اقامت شود که تومر انکیسته منقلب به کندروس گردد و اعتقاد جدید آنکه بعد از

علم اقسام تومر را دو نوع تقسیم کنند یکی ملیگنان و دیگری غیر ملیگنان اما عبارت است از

برآمده که نسج او چون ... باشد بغیر قرود خفته و آن نوعی از جنس بود اصل ۱۱

وتاثیر او را سرکامد و سرو باشد را ملل ... خوانند و معلوم است که اقسام مذکوره را

اگر رو در سلاح ننماید بمزاج اثر نموده مورث هلاکت خواهند و نوع دوم نیز چند قسم

زکی شقی و ترکا آدرنز و ترکا کستیک و ترکوئل ... و هم قسم آخر را جمع زیاد بود و در تومر ستیک

نیز منقسم شود بحسب اختلاف جسمی که در آن گیر باشد از بلغم و رطوبت رقیق و رطوبت غلیظ

و نوع اول علامتش آنکه چون اخلاط را رقیق کنند تا آنکه بنماید ولی خود حرکتش به نحوی که تا نمایان از زرد آن

عود کند و لیکن از آنکه عود کند تا نه قطع او نکو باشد و تشخیص نوع اولش از غیر ملکنان آن کار

بسیار صعب بود چنانکه بر اطبای ماهر پوشیده مانده اما بر زوال او تشخیص با تحقیق نماند

اما نوع دیگر از قسم اول از نوع اول است و او عبارت بود از نوعی که نفس او چنین غلیظ بود در

بدن و در حلق قطع صدائی از و مسموع شود مانند آنکه سبب رقیق یا کلمه بی تاری بریده و حد نفس او لزج غلیظ

غیر منقطع بهم پیچیده مشابه شود که برگزیر اظهار او دم از آن ابتدا ملحق مانند و در جوف آن

کرده نوع اولینه را اخراج آن مانع صوت می گردد

اما قسم ثالث هم نوعی که بدو بر او عبارت از نوعی است غیر منقطع و لیکن هر ترکیب با قطرات از اجسام

کثیره مانند آنکه جسمی باشد متحد القوام و این اجسام مختلفه صلبه را افزایش بود مانند و چنین او را از روابط نیز

جسمی مانند قاطع یا کانی شد که در او انبه قلیه مانند دانه و در جمع آن او را چنین فاطع ظاهر باشد

بر بعضی از و در اجسام متقطع مانند زیر غلیظ و بعضی صاحب کیفیت که در او یا رطوبت و زنگ و ملبوس

دگرگون آن اخراج نفع کرده این رطوبت تیره مرکب است از رطوبت صفراوی و خون زنگ که آن نوع بسیار

و اشکال آن یعنی عروق دم و رد او را بعضی که بعضی از آنها چند از آن عروق و عرق با رگ گشته

و دم از آنها بجوف آن نوع منصب گشته که این اعصاب بلا شکوک شود مانند

اما قسم ثالث هم نوعی بود که خوانند مانند آنکه این علت بسیار کم یافت شود و لیکن در بسیار پیش از آن است

عارض گشته دارد و حلول رطوبت غیر مرتب مختلف الالوان بود که اثر و یا سیاه بود و آنها از هم در او

ظاهر شده. و گاهی هم در ماشیران سرز یا قریب مرد عارض گردد و بعضی اوقات در اواخر

دیگر پدید آید و در طبابت خوف این تومر از آنکه شایع و پس از آن صعب گشته تا مبالغ شود

باید دانسته که تومر عارضه در عظم و جراحان حاذق و ماهر هم پس از قطع نمونه تشخیص و حکم صریح کنند

بر اینکه ملکنان است یا نه پس در اینجا رواج است هم بعد از قطع انتشار اگر مرض عود کند دلیل ملکنانی

والا غیر ملکنانی بوده و در صورت عود پس از عود بار هم استیالیوی نکند بنا بر این در تومر علامت مختصه

مخصوص نیست هم به ایران نقص اشتراط و حکم کرد بر اینکه ملکنان است چنانکه وجع نتوان تشخیص نکرد

هم تومر ملکنان است چه بعضی از تومرهای غیر ملکنان مانند تومرهای سکوتی وجع در نهایت شدت بود

در عکس تومرهای ملکنان را ابتدا وجعی نباشد و حال آنکه ملکنان است و لی وجع ناخوش گردد زیرا علامت کلیه

مخصوص اسکیروس بود لاکن آن آسیبهای ... را هم وجع نباشد دیگر رفتار دیگر تومر

هم چون رفتار او سریع بود دلیل عامت بر ملکنان بودن تومر است اگرچه بعضی از تومرهای ملکنانی

رفتار سریع نباشد پس بهترین طرق تشخیص تومر ملکنان ملاحظه انتشار است در نزاع و در عروق قریب

موضع علت مثلا اکا که در تجربی پدید آید ... باشد و قدری تشخص لاغر و ضعیف دوران او خساره

باشد و یا فقه که باید بر علامت ضعف عام و اگرچه وجع در آن موضع نباشد ولی کلیت در او بود

قوی حکم نمود تا آنکه قرحه خبیثه و تومر ملکنان است و هم که با وجود علامات مذکوره آن که عود کند

و شاید عروق بهم رسند و حد موضع علت سخت شده و خارج از آن طبیعی بود که در صورت ظهور جمیع

علامات مذکوره علاوه ظهور ورم و ... در اطراف موضع علت بعضی از اعضا یا تمام اورام گرفته

باشد تحقیق حکم صریح نمود که تومر ملکنان و قرحه خبیثه است

اما علاج بالعلت جمیع تومرهای ملیگنان در هر حالت منحصر است باید قطع نموده از این جهت اگر چه جمعی
بر آنند که گاهی پس از قطع و زوال او باز عود نماید ولی علی ای حال قطع او بهتر پس باید حتی المقدور
در صورت امکان و عدم مانع او را از بیخ بیرون آورد یعنی اینکه علت محدود و عرض و طول
و عمق او معین باشد قطع واجب و لازم بود و در بعضی با حضور جراحی نیست چنانکه لوپوس
هارب و ترسان از قطع بوده باید بهر نحوی باشد او را راضی نمود و یا اینکه جبراً و قهراً
قطع نماید و اقدام را کردن اولی است بخلاف تومرهای غیر ملیگنان مانند غده و امثال
آن که باید متابع بود میل مریض اگر چه قطع و زوال آنها نکو است ولی در ابتدا
هم ضرری چندان متصور نیست مانند لکه تومر شحمی و تومر الکیستیه را اگر بحال خود گذارده
قطع ننماید چندان ضرری از آن مترتب نیست و نوعی از تومر الکیستیه که اغلب در سر عارض
و او را اطبا مانند و گاه بسیار بزرگ هم راکیف و ترکیب و تغییر باز اگر مریض
با وجود بر این حالات تحمل او نماید از قطع نمودن ضرری متصور نیست و اما تشخیص این تومر
آدمی را و لیکن اگر که تومر ظاهر ولی معلوم نباشد ملیگنان و یا غیر او است باید اول
باید قطع سازند زیرا که اگر ملیگنان باشد قطع او حکم و تعجیل باید و در فرض اینکه
از آن قسم خارج باشد باز ضرری در او متصور نیست
و هر اینکه در این علت قبل از قطع باید مریض را مهیا کرد تا اینکه شاید بر آنها تکلف
رود و چیزی از آن مواد بر بهبودی حاصل نشده است. قطع نماید پس ابتدا در علاج
تومر باید اجراییه لکه زد و هر آن مجدد نشود در اغلب این عمل کفایت خواهد
نمود

نمود و الکاه هر چه اثر ورم از نموده او را فاسد زود باید قطع نمود و چون
جراح ببیند که تومور ناگاه جمع آورد و تیزاید است و سرالیفها را رخنه و خسته نماید
با جهد در راه او را امکان گذارد قطع نماید خطر هر زکی نموده است در فراز
و احوال کونه التهابا که بعضی از تومور ناشیه میشود و بواسطه کثرت عروق محیی در
او است فهمیده او ضع علق بر دور دهند است و اگر کفایت ننموده الکاه گشترا
ریتالیون بکار برند یعنی بالجمله التهاب سالم آورند هم استعمال التهاب بر وجود ده
در سرالیفها را میبابد
و قسمی از تومور است هم باید یک با چندی شیان غذا بدهند او را به پرهیز با انکه از غذا
بدد کم ازین و تمام احتیاط و تدابیر ضد التهاب را در روز بکار برند و هم این تدابیر جهت
رفع عوارضات که از التهاب بهم میرسد است
هر آنکه قریب بیست سال است که بزنی در بدن بکار میبرند ولی منفعتی از او دیده
نشده و تومور از کار نبرده را که مرکب از آلات مختلف بیش هر گز خود مرده ا
هم به بدن ابطال نشود ولی تومور که از آلات مختلف مرجود بکشته بخی مانند
تومور آمده هم ممتنع از زیرم لبها تواند به بدن علاج نمود هم چنانکه اتفاقا بعضی
چشم دنسوضعی و کیفیت و عظیم شدن تمدد لنفیناک و بتر و شید و تغیر رطوبات
بیاض البیض سیرلیسیر را شفیع به بدن علاج نمود بخلاف ورم البحوال در مرض
الکتریدس و سرکوما و لر و تومور آدینز هم در هیچیک میداثر ننماید

وعروق و قطع تومر کاملاً بر جراحی نوبت دشوار و بعضی اوقات سهل باشد و تومر
انکیسته را اقل علاج زیاده بود هرگاه کیست او غلیظ و سخت باشد از ورم
ضغطه جزئی بر دمانه کوبیدن بدست زاییک وادار کلکفیان مانند بواسطه
ضغطه غشاء او پاره شده و رطوبت محتقنه در جوف او در نسوج سلولی مجاور خود
منصب گشته و تدریج محدود عروق جاذبه گشته بتحلیل رود و نیز بواسطه آن
ضغطه جزئی التهابی در او پدید آمده و ورم التیام پذیرد و بعضی اوقات
کیست آن سخت و غلیظ و بدان سبب تحلیل بضربه متحقق نگردد و در این حال باید از
فرو بردن سوزن یا میل بطریق ابر زدن یکبار آن کیست را انشق و رطوبت
او را خارج نمایند و پس از فرو بردن آن آلت در جوف او باید قدری اطراف
آن کیست را قدری خراش داده مجروح سازند تا بدین واسطه التهابی در او
پدید آمده التیام پذیرد و نیز باید بواسطه فتیله از پیچیدن رفته و دیگر که در آن
کیست است رعیت داده جهت حصول التهاب التیام دهند و نفوذ از شیر
تنها در او بگذارند تا سبب التهاب شود و هم از التهاب ادویه محرکه
در آن تومر تعقیب التهاب حاصل نمود و تیز بر و معالجه تکمیه دیگری در صورتیکه
تومر انکیسته کلکفیانی باشد و لیکن چون تومر انکیسته بزرگ بود از معالجات
مذکوره علاج نیابد و تنها آنکه او را انتقاب بر آن زنند پس بخو که بالا او را
جلد او را انشق رخنه انداخته ادویه محرقه در آن ریزند تا ریم در او حاصل
شود

شده و رنجی گردد

و بعضی اوقات حرکت در روی عظم رضفه پدید آید و همچنین جهت جلد الموضع
بکلی ممتد گردد که خروج او لازم شود و عقب بواسطه زیاد مایل شدن باریک
منقلب گردد و جهت زوال و علاج او دو عمل است اول آنکه جلد بر خلاف علت را
شق نموده و هر قدر از آن تومر ممکن باشد برگرفته خارج نمایند و اگر قدری
باقی ماند که ملتصق باطراف بود با مقراض قطع کرده بیرون آورند دوم آنکه شق
شق جلد بیرون شکافتن لکن آن تومر را البته بیکدفعه خارج سازند و الا اگر بلکه
تومر عظیم باشد در جلدهای او هم اثر زیاد نگشت هیچ ننمایند تا آنکه پس از
زوال او جلد الموضع باشد چه بواسطه عظم تومر آن جلد زیاده از قدری طلوع
شده ولکن بدین نحو عمل نمایند بهمان حالت باقی خواهد ماند و بر جراح لازم است
در هنگام عمل دقت کامل مرعی دارد که چیزی از آن تومر باقی نماند و الا اگر
اخراج او مشکل باشد باید که او را اثر قطع نمایند اگرچه بکلی التصاق با
دشوار نحو التصاق و طریق سلخ از احتمه پس چنین قطع تومر مشکل باشد
باید او را که او را منقطع و اشیاء حرف او را خارج کنند با آن
با ابزار گرفته بتدریج سلخ و ازاله نمایند و یا آنکه جلد را سلخ نموده و تومر را
تماماً بیرون آورند و اگر جزئی از او باقی ماند با مقراض بشرط قطع کنند
و اگر تومر عظیم باشد صلیب وار شکافته خارج سازند و در قطع و زوال

تومر صلب شحمی باید بخستین عظم و صغر دانست و موضع و ارتباط او در العروق ها و بعد حفظ
نمود و بیان سایر مطالب در مبحث خود خواهد آمد

بدانکه عموماً باید قطع نمود ارتباط و التصاق تومر را از اعضا و الات مجاوره و بعد از
از جهت تومر از این حالت مستثنا و خارج اند مانند تومر ادیپوز و تومر انکیسته که لازم است
و تنها جلد نقطه او را خراج بایست کند و فقط بسیار احتیاط تومر که باید اظهار اخراج خیشت
یا آلت قطع از آلات مجاوره مثل شریان و خارج کنند مع این حال باید اخراج تمام را اقلاً
کنند هر گز مریض را از امر ایمن نشود و چنین تومر در عمق رفته باشد باید بیکو دقت نموده هر عضو تومر مانند
شریان و غیره الی ضرر را قطع نزند و نیز باید سعی بلیغ نمایند هر جمیع اجزاء او خارج و اخراج
از او باقی نماند و اگر بدین جهت ضرری از عضو سالم را هم باید قطع نمود قطع نمایند

و علاج تومر به کیفیت تومر و کیسته آن بکو نمود مگر و را نو ریزی باید را نیس غرض و ای متنه تومر در
عمق باشد و دور هر دو از اینها است قطع و لیکن چنین خوف از سعدان هم
شده باشد در تمام مواضع نقطه آلت قطع المعالجه نموده و اشیاء ملحوف و لذت زبان
هر دو ان علم حوز الطب و جراح مینخانه کرده هر بالایه تومر را انقص خارج نمود دوال
احاله محرقه مانند بوبلیه و ارسنک و غیره است هر از اینها ترتیب نموده باشند و لیکن
المعالجه اینها بکو و جایز نباشد زیرا که اغلب اوقات یا از سقوط و یا بواسطه از سبب
اینها شخص هلاک خواهد شد و خود شخص را دیده ام که از استعمال اینها احاله یک لسان او
سقط گشته بود و لکاه شد که لطف مریز اجان و میت باز دوزا

عیون

عضو بخودی خود میت گردیده ساقط شود و تو صلاح پذیرد پس باید جراح حاذق
دم به الکاله جهت ازاله تومر لکن رندللو و کاری تومر در موضع نمه آمده و را هیچ
نحو علاج ممکن نباشد و خود هم قسم تو فرو دیده هر دو رنگ اتفاق عارض گشته بود و جراحان
بواسطه صعوبت جهت ازاله او هیچ اختیار نکرده و لیکن از چندی عضو بخودی خود
فاسد و میت شده ساقط گشت

فصل پانزدهم در بیان امپوتاسیون

یعنی قطع اعضا و این لفظ شاملست قطع اعضا را اعم از آنکه قدری یا تمام او را
قطع کنند و گاه بر قطع پستان و اورام زیرو امثال تالمی ز اطلاق مینمایند و جراحان
این عصر کمتر از قدما مرتکب این عمل میشوند زیرا که ازینها جهت بعضی علل عدیده ناقصه
و لیکن قطع مینمودند ولی چون حال طریق علاج نافعه لذا که امکان داری هم علاج
بنحو دیگر ممکن است ارتکاب این عمل را جایز نمیدانند اما حصول تشخیص است قبل از عمل هم
صحیح بررسی با همه امکانات مریض نمود هرچه جراح حاذق باشد
و باید دانست که ازاله او در دو جهت بعضی بواسطه اسباب خارجه تا زمانی
قاریجه از آنقصه بوزن قطع الجراحت بحسب عوارضات جراح خارج از رشته حالات
بنی هر یک از اشکال نامه
اما انقسام این زمانست هم هنوز در دولت فرانس مریه گشته شد
هنگام هم زمان ظهور همان دانهالیت در او هم ارشد جراح نموده دلوار کاشت

مزاجی مانند همره او را فیبورسمپاتیک گویند و امثال او عارض شود و این پس از بیست

۱۲ سپتمبر و چهار ساعت از ورود جراحت بود

هنگام سم و حکمه علامات و عوارضات موضعی و مزاجی باشد واقع گردیده هم در آن جراحت گرد آید و این هنگام تا ضعف چند روز از ورود جراحت بهم آید و در این زمان تواند حیات از آن عضو فانی شده. هنگام شود و علاج را هم لازم داند در آن رخنه اید و این هنگام آخر وقت است از برای امپوتاسیون که در این وقت بجز سقوط عضو معطل بعد به [illegible] چاره نماند پس عمل به قطع عضو اول در هنگام اول امپوتاسیون پرییر و در هنگام ثانی را امپوتاسیون آن [illegible] و در هنگام ثالث امپوتاسیون سکندر نامند و اگر از جراحات این عضو از [illegible] و غیره در هنگام اول امپوتاسیون کنند و حقیر چنین می پندارم که در غزوات در هنگام اول و در شهر در هنگام دوم باید عمل نمود زیرا که در شهر منزل و پرستار و فرصت از بعد وقت و جمیع ما یحتاج مریض موجود و در غزوات این ممکن نیست بنا بر این در غزوات باید هنگام اول عمل نمود و در شهر باید تا [illegible] نمود تا زمانیکه چاره منحصر شود و یا آنکه جراحات عارضه از اسباب خارجه در غزوات [illegible] جراحات حاصله [illegible] قطع [illegible] نمی شود و [illegible] بزرگ انگلیس است و تجربه بسیار کرده در سه هنگام عمل نموده و به دقت ضبط نموده کرده چنان معلوم شده است که در شهر در هنگام دوم بیشتر علاج یافته اند ولی

ازان

وزن او در امتحان جهت بهتر از هنگام [illegible] است پس اینجا که از ابتدا عضو
[illegible] و حیات او فانی نگشته نیز باید [illegible] و بمقدار مزاج گرفته باشد
و علاج [illegible] باید گذاشته و بعد [illegible] رسید آنوقت در هنگام قطع
باشد و در [illegible] پس از ورود جهت [illegible] بخواهد تا زمان [illegible]
[illegible] و در صورت عدم [illegible] اجزاء عالی [illegible]

خواهد بود

بدانکه [illegible] را [illegible] طریق باشد یکی المبتور و دیگری دائره و طریق
اول اینکه از فوق و تحت و یا از طرفین [illegible] موضع قطع
قطعه از جلد و لحم تحت او را الثلث نیم دایره ببرند و ذخیره کنند تا آنکه پس
از قطع عظم از جلد و لحم ذخیره شده بپوشانند موضع مقطوعه از عظم را
[illegible] عفونت [illegible] جراحان از قدیم تا کنون در [illegible]
مختلف است که بعضی [illegible] و بعضی دایره را نیکوتر دانسته اند [illegible]
[illegible] بهتر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهتر [illegible]
کنند و نقص در او [illegible] دارد

عضو را هم از جمیع جهات تجسس و جه باید کرد اگرچه زمان او طول انجامد از
عملیکه زود تمام شود و نقص در او بود و حقیر برآنم هر چه عمل زودتر و نیکوتر با انجام
رسد بهتر است و اگرچه در البوه هم جهت عظیم ترشح از دائره ولی عظم و اجزا را
نقص باشی رگیکه هرچه ذخیره بقدر کفایت و سالم باشی نیکو و زودتر التیام خواهد
یافت اعم از عظیم و صغیر و جهت
و در حین قطع مقدار نزف الدم از کثرت و غلظت قلت بسیار عادی بود چنانچه
جراح میتواند تقسیم سده نزف الدم کند و در حین عمل زائد از چند قطره دم سیلان ننماید
و جمیع اپیوپالیون کند عضو را که همان و التهاب مزمنی در او بود و ترکیه را
دیگر نه بند نه نزف الدم شده و عارض خونی رگیکه عروق الموضع بواسطه ورم
و ورم بهم رسیده و اغلب بار چند شریان ای را البته گره نمود و در این صورت
قلت و کثرت نزف الدم بحسب طریق عمل خواهد بود اگرچه بعضی برآنند فرق
هم در طریق دائره شریان منقطعه متقلص شده و همان را جمع کند لهذا
دم کمتر سیلان کند ولی خود دیدم که یکی از جراحان بزرگ العمل عمل بطریق
دائره مینمود و دم در نهایت شدت سیلان میکرد مانند آنکه باران بدیده
سر چشمه بار و صدا مینمود و سیما که در طریق دائره هم کمتر سیلان کند
بجهت مذکوره ولی بواسطه تقلص شریان پیدا نمودن و لمس او مشکل است
تا در البوه و برخی دیگر از جراحان گویند که در اپیوپالیون دائره ذخیره از جلد

نها

تنها باقی ماند بخلاف اینکه بطریق المبد اپوباتیون فرمایند علاوه جلد عضله
نیز ذخیره شود ولی این قسم خلاف است زیرا که چون در طریق [illegible] واثره پس از
قطع جلد او را اسلخ نمود و از تحت او قطع ثانیه [illegible] خوب بود ولی عاقبت نیز قسم
عمل شد که چون عامل جلد را قطع نمود ثانی او را بالا کشید الکفاره جراح دایره دیگر
برند و ثانی نیز پس از احداث دایره ثانی بالا کشید [illegible] تا رخنه بهم و عظم رسند
و آن وقت عظم را قطع کنند و از این قسم عمل [illegible] است لکن مخروطی بر آید
و ساتر از جلد و عضله باقی ماند ولی با وجود این [illegible] در ساق [illegible] تنها لا در [illegible]
ذخیره شود بخلاف سایر مواضع بدل [illegible] بر این اینکه جلد و عضله [illegible] ذخیره نمود
و مردم ملتفت سازند عظم را که از چیزی [illegible] ان عضله [illegible] رقیقه و جسم غلیظ شبیه
به [illegible] رنبونی [illegible] و باقی [illegible] کمه [illegible] خلت کند عظم را [illegible] در امپوتاسیون
باید این جسم [illegible] شود که عدم او دلیل بر [illegible] عمل [illegible] و جهه حصول [illegible] مذکور
پس از التیام اعم از آنکه عمل بطریق المبد و یا دایره شده باشد باید ذخیره از جلد
و عضله کثیر کرده باشند تا آنکه این [illegible] بوجود آید و نیز بر [illegible] از جراحان گونه دایره در
بسیار مشکل است [illegible] آن جراحت پس از التیام [illegible] و مسطح باشد [illegible]
المبد لهذا المبد را بهتر دانسته او را اختیار کرده اند ولی تحقیق این امر [illegible] معلوم
نشده و ظاهرا حق آنست که در هر طریق عمل یکسان و از نوع بر جراح بوده و حصول
مدبر الحواله [illegible] پس از قطع در هر طریق [illegible] و اعم از آنکه

التیام در بریدیان باقول حاصل شود یا نه اینکه موضع صفن از دو جهت غیر ملتئم باقی
و بدان سبب العظم برهنه ماند ظهور برآنکه که زحمت این نوع بر جراح نیز چه بود
از اینکه الموضع پس از التیام تا هموار شده و خود حاصل التیام با پس از قطع در برخی از ان
باقول را به نیکوئی در هر دو طریق عمل یکسان مشاهده نموده و نیز از آنموضع منقطعه در هر
یک از این دو پس از التیام بعبرت نقصی تشخیص نمود از این دو جهت هر کجا که پاره‌ای عمل
نموده اند و بعضی گویند هر پس از عمل بطریق المبد مرض ثانی ردیه از قبیل عدم التیام
و حاصل پور ایلیوس و خروج سر عظم و اکس فولیاسیون شدن او و عروض ورم
در سر عصب منقطعه تواند بظهور رسد ولی اعتقاد حقیر اینکه ظهور این نتائج را در
المبد و دایره فرق نباشد که هر از صفات مذکوره از لوازم تدبیر جراح بوده اگر
پس الکل نیکو عمل کنند توانند هر منع عروض او نموده و در لوازم تدبیر در هر دو طریق غافل
گردد و خروج سر عظم و برهنه ماندن او در اردوگاه بسیار است و در دانشگاه دو در هر
دو طریق عمل یک قسم میباشد مثلاً در دایره الکل یک جزء از اعضاء لینه مجاور عظم را
قطع کنند تا بعظم رسد و نیز در المبد اگر که نیکو عمل ننمایند که ذخیره بقدر کفایت
باقی نماند البته سر عظم برهنه مانده و خارج شود و خود تجربه نموده ام معلوم گشته که
ظهور عوارضات ردی در هر دو طریق عمل یک اندازه است و منوط بعدم کفایت
ذخیره و فساد مزاج علیل است و تفاوت کلی میان دو طریق اینکه ظهور عوارضات
ردی در دایره مبهم تر بود از المبد

ظهور

وجوه طریق البو بچند وجه بر دایره ترجیح دارد اول آنکه از بدایع خواهند

اخذ و خروج چکی کم است هم آن سنگ بزرگ در این طریق سهل باشد دوم آنکه دخول انگشت و ابزار

کوفت زود تر بغلاف اخذ میشود چهارم آنکه چون بعظم رسند آسان تر توان او را از مثانه

و مکشوف ساخت و هم جهت کشیدن بیرون و منعطف ساختن ادوات قوت کمتر میباید

پنجم با قطع شریان جهت نزدیکی قوس در این قسم کمتر باشد پس بنا بر این آنکه دکتر طریق

البو ترجیح بر دایره دارد مشهد آنکه که بر اطراف اسباب خارجه مجروح و قطع اعضا

لازم شود طریق البو آسان تر چنان جهت اخذ و خروج بقدر کفایت پس بر جراح است

در آنچه ذکرش مذکور شده هر کدام را انکوتر باشد اختیار کند و در قطع مرحله

جمهور متفق اند بر البو بجز متفحصین که بعضی جدید طریق دایره عمل میکنند

و منفصل خواهد آمد

اما طریق البو طریق دایره و اسباب لازمه جهت البو آلات او کارد بزرگ است

نوک آن کاملش نامند و بهتر آنکه از کارد منعطفه در طریق البو قدری عریض و بلند

دو زبانه تر باشد و دیگر اره و غلاف تیز نیست و ابزار جهت گرفتن شریان و سوزن بخیه

زدن با ابریشم و دستمال هم بر پایه بر حسب مواضع نفع ای که مکیعلم بود

هر سر و درین صفحه که عظم جای ورم باید مانند زنجیر و ساق سر سر و دیگر قطعه

ابر و تر مکیه و شمع ورفاده است

اما قانون عمل آنکه او را ترکیه بر شریان فوق المفصل نهاده او را سناسنهم

ویا آنکه چیزی از شریانها گرفته نشد و دو قسم اول بهتر است و بهتر آنستکه پس

مواظب شد که پارچه رعافت فوراً حاضر باشد پس از آن چیزی دیگر فوق المرفق را گرفته

بالا کشد و لکن نایب باید خود جراح تقاضا انعمی نموده و انکاه کارد را بر گرفته بخشی از

هر صفحه که برابر روی خود است ابتدا کند بطوریکه انگشت ابهام را که در انتهای تیزی کارد

نهاده اند در دور العضو واقع شود پس از آن بقدر حرف ر را کارد نماید که جلد را

قطع نماید و بدون وقت اندک اندک رسم دایره نماید تا آنکه بر صفحه ابتدا که داده

بود رسیده ملحق گردد و باید ما فوق را گرفته است بقوت بالا کشد و لکن بالای نسبه بود

او را نیز قطع کند آنگاه جراح ثانیاً کارد را بکنار جلد منقطع نهاده دایره دیگر رسم نماید

همان دایره نایب بقدر نصف ابهام از آن سطح برده شود پس از رسم دایره ثانی

در دفعه ثالث نیز انگشتان خود را در جوف آخر جسامت اخذ به قوت تمام

آن لحوم را بالا کشد آن وقت از تهی به لحوم یعنی از کنار جلد و لحوم منقطع

دایره دیگر رسم نماید بطوریکه تمام لحوم تا عظم قطع شود آنگاه در متصل هر دو گرفته

از فوق و تحت العضو گذاشته و بقوت تمام آن لحوم را بالا کشند بطوریکه

بقدر نصف ابهام آن لحوم بالا رفته و عظم برهنه شود و گاه وقت الیاف چندی باقی بود

انها را نیز قطع نماید آنگاه از کنار لحوم ارمه نهاده عظم را قطع کنند و از آن

جوف و جهت لا شک محروطی پدید آید و قاعده آن در محل منقطع و نقطه آن

در جوف و جهت شد و اینجا پس از رسم هر دایره نایب قوت زیاده نماید.

نبود

کشیدن لنوح کف ریسمان دخیره بکو بیاخته مانند و بعضی جراحان گویند بجهة آنکه
شکاف مخروطی مذکور بهتر حادث شود شکل اشکنه جراح انگشتان نهادن کارد قدری او را
کج نموده و جفت و فرق سر سرب نهد و لیکن بیم بیاشند و لیکن بیست هر کوبید
اطراف زنون جراح تمام لنوح را با عظم برد و دخیره بکو و لقدر کفایت تا 2 نانو دیگر هم
هست باهر لیو وقت نماید در باب کشیدن لنوح کف برد دخیره از جلد تنها حقنه و باید چنان
تصور نمود که چنانچه گفتیم باید حلقه دایره و ریسمان نمود باید دفت در بکوشدن عضو مزبور
داشت و دخیره لقدر کفایت شود بس کف های نیشی دایره و ریسمان کند ضرر نخواهد داشت و ایرچه
بیشتر دایره و ریسمان کند معلوم است و سطح آن حرف مخروطی الشکل صاف و زخم
و باید دانسته بسیار شکاف است حکم بر آنکه طول آن حرف مخروطی بس از عضو چه حقنه زیرکه
زخمه در بعضی اشخاص باشد و بیرون از قطع عضلات زیرا که از اشخاص دیگر مینهند و نشتر بلند بود
و لی در بعضی چنین حالتی نبود نشتر از کجا عضله باشد لهذا اتفاق قبل از عضو حکم نمود و طول
الحرف مخروطی چه قدر حقنه
و بس از عضو اهم از طرق دایره و المبو جمهور معتقد اند بر آنکه باید جمیع شرایین و شرایط حقنه
البته باید بر سر بیرون آن نابون لازم است رعایت کنند لهذا باید بس از سه مسعدی با تعلیل
و لعقات با لیک از سرب حراحت را بهم متصل نموده بخیه فسانیه و قطعی نسبت باریک
مشبع براو نهند و بعضی از جراحان تا چند ساعت بس از عضو سرب جراحت را بهم
بهم پیوستنی نمانیه ریکفه گوینه شد بس از نشتر های ساخته سرب جراحت دیگر

بردن بخیه و شمع در فاده و خوابانیدن مریض در بستر نزف الدم پدید آید تو ابطهای

و پس از عروض ضعف در هلاکت اعضای زخمی و در این وقت خواه عروق دقاق

گشوده شده از انها جاری گشته و بهتر است که بعد از عمل جراح دقت تمام نماید

شریانیکه احتمال سیلان دم از او هست لیگاتور کند تا آنکه ایمن شود از عروض نزف الدم

و نیز بهتر است که پس از اتمام عمل دوختن تا مدتی پس از قبیل لیگاتور و غیره گذارند

زیرا که اگر لیفه چند ساعت دیگر خواهد لیگاتور بمانند از برخوردن دست بر جراحت

و جمع زیاد زخمی مریض البته محتاط باشد و هم چنین از بخیه کردن در اول وقت

و پس از امپوتاسیون بالطریق دایره هم زاویه که از مقتضای کردن هم لب جراحت

بهر جانب هم نصف نمان و القعود لکوچه رفتن از جراحان کرینه هم باید زاویه‌ها

بجانب واقع کنند هم طرف اسفل جراحت بود و لفه هم در او باز نهند تا آنکه

ریم بنفسه خود تواند از این موضع خارج گردد و لی باعتقاد حقیر بهتر نباشد چه از تغییر وضع

مریض الجراحت و زاویه تغییر یافته جانب سفلی فوق و القعود دلکوریم در ان

گرد آید خود معبری جهة خروج احداث نموده خارج شود اما در امپوتاسیون بالطریق الممدود

نتوان از آن شکافته قطع شده کنار گرد دو تغییری در وضع البته جراحت داد

و در هر طریق عملی باید سر رشته لیگاتور را از نزدیکی قریب بهمان شریان بیرون نهاد

و بسیار ممنوع و در دیست هر سر رشته را از این موضع بلند بیرون نهند و اگر که چند شریان

که در قریب بهم را لیگاتور نموده باشند سر تمام رشته‌ها را توان از یک موضع بیرون

نهاد

نهاده و بگو استسکه سر رشته یک از بزرگ را علامتی بگذارند مثل آنکه گره نمایند تا آنکه
معلوم باشد و طریق ابتدا و علاج این جبالسکه پیاده رفت و لیچول اهم وقف
در او بیشتر لازم است لهذا اکنون پیاده باشد
هرگاه جهت منقسم شدن در برابر آن باتیرول لیتی در کف ماه لله است هم الیف واخ
را بگو بهم متصل زند بقسمیکه از حرکت جزئی عضو منفصل نگردد و بدین جهت باید هم بنوز
و مشمع در نار ده لکن روا است اکتفاء بر لفیف الی بدء جولت عضو معلول و استراحت
او نمایند پس از آن مراعات تدابیر ضعف و مزاج کنند تا آنکه ازین باتیول زیاد بغیر
همان زاید لحم زائد پیدا نشود و از جهت و بتور بهم اسکه و جراحت پس از عمل را
فرض نموده اند این لذا آن بنحو اتم دائما پیاده کنیم نشود در فخذ و از جهت آنکه
به بریدن آن بالمره منقسم شده باید هر یک از لیف تور قطعه ای برگرفته تا آنکه آن بر د
آن جراحت را ببندند اکتفاء بر لب او را بهم متصل ساخته و بجنب لحمی جراحت
بخیه نمایند و فاصله مابین بخیه ها را القطعات مشمع از لیف بپوشانند الوقت قطعه
کهنه را بروغن بر نهک بارکرده آنچه وسط جراحت انداز اکتفاء از فوق متصل
فخذ تا روی جراحت را تا آن دارد بعضی نوار بپیچند خصوص روی جراحت چند مرتبه
اعاده کنند تا آنکه تکیه گاهی باشد مر او را ولی نسخه نوبه ۳۲ نشست دلعا ضلعه
جهد داشت الی هفته جراحت نوار آلوده کهنه را برداشته بخیه ها را باز
نمایند و ثانیا مشمع از لیف و نوار تجدید فرمایند و لکو لطایف سابق کهنه آلوده.

لکا ریزنه بهتر بوده و نکو انکه از این وقت ببعد بفاصله هر بیست و چهار ساعت
اعمال مذکوره را تجدید نمایند تا مدت ده الی پانزده روز و احتمال کلی است که در
این بین لیگاتورها ساقط گردند ولی از این مدت هر تا لیگاتورها ساقط گشت بر که
موضع زخم جراحت التیام یافته باشد یا آنکه مایل بالاتصال باشد باید الموضع را
بمشمع انگلیسی بپوشانید و در فاده براد بپیچید
و چنانچه موضع زخم جراحت در هنگام ... ایستبان یافت البته نکرن ...
ایستا، حفظ باید و جراحت حصه‌های دانها رکلا چند روز مادام و محلات
مذکوره را لکاریزه هر در مدت یکماه الی شصت روز اگرچه رعایت جمیع
تدابیر نموده و بحوالی لکاریزه باشند و عارضه رخ نماید علاج پرزد ولی
از این مدت تدبیر دیگر لازم نیست جز بپیچیدن نوار هر انگام فاده بهتر اکار
تقویت موضع تازه ملتئم شده و دیگر حس نکش الموضع بهتر و آنکه دکری طریقه
کلی علاج و معمول جمهور است ولی رجحان بر تدبیر علاج یانه داد بر بعد است بطریق
هر پس از بستن جراحت بهیچ رفاده را بازمی نمایند تا آنکه زائده ریم ارد و استعمال کنند و
بعضی بعد از پنج هر بری اطلاع نمایند چرا که اثاثها خرقه مبلول با ارمار دم ان موضع
وضع کنند و این عمل است بکر و بعضی دیگر ازار لکاریزه در اوقات بازه هم بجنه دشمع را قرار
محکم ترلکاریزه تا آنکه لکرد ولی جراحت باید بتفرق بعضی شمع گشاده گردد
و حوالی جراحت در لکا ها طهم گشت یا آنکه پینه مایل بالتیام نیست در اینصورت

بجنه

بچه جایز باشد بلی چونکه سه زنف آلدم ندارد شاره درد نیز بجراحت نهند و پس از آن
مزاج ایکار از هم رنفی نشسته و انتهای لحمی چهارده و اجالی و در صورت ارتکاب
جمع تر از بجوالدین بوده در فاده دیگر بر بخند بس از التیام از آن همچون جراحت
ملتصقه در اینکار احتیاج به استاد ان ما از در این فن نیز است حکم نمود که این جراحت
در احکام اهل علم شده باشد و شایع رده بس از آنجا باید بطور تو آمد رسیده
در بحث خود ذکر خواهد شد و اکثر جراحی تواسطه شدت التهاب پاره ای از
دارد هم آمدن الف ملتئم گردد علاج بعمومی است در مبحث جرح مفاصل ورود شده
و انتهای لحمی پایان رفت و نیز چیزی همراه آن سکندر یعنی سیلان نامه پدید آید بحدیکه
باید در ورسه او کرده شد ✢

در امراض مختصه به استخوانهای رجبه

باب اول در علاج دست که موقوف است بعمل مختص و چند جمله ✢

جمله اولی در خلع مفاصل دست فقدان ادراک این علت را از دو مسلک سبول دام
تکلیف که در مفاصل اصابع لیکن باین فقرات نمود و یا مفرد و یا مرکب
مفرد آنکه بجز خلع عمل دیگر روی نداده باشد و لیک اغلب اوقات خلع مفاصل باید
انقدر مرکب در دو بود که قطع لازم گردد هم با فرکتور و انصداع و جراحت
نفوح لبیه خارج و ظهور خوف مفاصل باشد ✢

اما خلع مفصل سلامیه اولی را هم و در این خلع انتهای سلامیه اولی در مفصل بعظم
مشط است در فوق یا تحت سلامیه وسطی قرار گیرد و همچنین است خلع مابین
سلامیه وسطی و اخیره که سلامیه وسطی یا در فوق یا تحت سلامیه سوم واقع شود و این گاه
سلامیه را با اطرافش منخلع گردد و در این صورت اعم از آنکه مفصل سلامیه اولی و وسطی
یا وسطی و اخیره باشد بقدری نسوج مفاصل را منصدع شود که قطع لازم شود و لهذا این قسم
انخلاع نادر آید و این قسم در خطر کمتر است معذا باید ولی کار بر کلیه بود
ربا التهاب زیرا که همراه او رهد و در این وقت برداشتن لازم است ملاحظه آنکه
چنین پیداست از علائم مفصل مرد بی حرکت خواهد ماند از ابتدا قطع ثانیه وضع
مفصل اغلب با کسر عظم همراه باشد و انفصال او در بحث خود خواهد آمد
اما طریق رد خلع معذا انگشت مریض را ... با دست چپ ...
مریض را با قدری از رنج گرفته و با دست راست سلامیه فوق المفصل
گرفته می‌باید خارج کشید تا آنکه سر مفصل در محلی که خود قرار گیرد رد
نمایند ... در وقت کشیدن خارج قدری بفوق و تحت حرکت دهند
این در صورتی است که رد قدری صعوبت بهم رسانده باشد
اما خلع مفصل سلامیه اولی با عظم مشط و این قسم اکثر الوقوع از هر قسم اول است
و از آنجائیکه اصبع ... آنکه گاه ... بدهند ... و ... از
اصبع وسطی ... آید ... ا... از خارج ... گاه ... بدهند ...

عارض شود یا جراحت زیاد همراه جهنده بود و در این قسم نیز سلامیه اول
یا فوق و یا تحت عظم مشط قرار گیرد و طوق رداد بنحو مذکور است ولی در
اینجا هر قدر رقیب منفصل انگشت را بکشند رد او آسان تر گردد
اما خلع منفصل ابهام هر یک از انواع خلع مذکور در منفصل این اصبع تواتر
حاصل شود و علاج آنها چنان است که بیان کردیم ولی خلع منفصل مابین
سلامیه اولی و دوم کمتر از خلع منفصل مابین سلامیه اولی و عظم مشط بود و در
این صورت اخیر سلامیه در فوق یا تحت عظم مشط قرار گیرد ولی این قسم نادر الوقوع
بروز آید و چون سلامیه اولی ابهام در روی عظم مشط قرار یابد رد او بسیار صعب بود
زیرا که این سلامیه اولی ابهام عنق او در تحت مهره واقع است جزوی دقیق
و در باطن طرفین این منفصل بعضی از عظم منفصل جای می نهند اچون عظم سلامیه
اولی ابهام منخلع و در روی عظم مشط قرار گیرد آن رباط متمدد و رد او صعب گردد
بواسطه تمدد رباط و ضیق فضاء مابین آن دو رباط بنابر این اگر رد منفصل ممکن نشد
یکی از آن دو رباط گسسته خواهد شد و بعد از گسستن رباط رد ممکن نخواهد بود و چون
غلط اطبای سابق این خلع را تشخیص نمی دهند از دانستن به چگونگی خواهد بود و بعضی
از جراحان در این قسم خلع گویند که باید از جانب خلف مابین دو رباط را شق
نموده مهره و شظایای آن را قطع نمایند تا اینکه بعد از این عمل رد آسان گردد
ولی اغلب از جراحان این عمل را نیکو ندانسته و شده در پس از شق نمودن

اگر خبث در انکشاف آلی است باید ولی نادر است و چنین در انکشاف آلی البته باشد
دفع شده به عارض گردد و مریض را زیاد متالم سازد و نیز پس از البته حرکت
هر عضوی زاید از زمان اطلاع باشد زیرا که چون یکی است خود که از هر حرکت و چندان
قطع نخواهد بود

و بهترین تدبیر که جراحان نموده‌اند در این عضو اختیار کرده‌اند است که [illegible] قوی و
دقیق را گرفته و محکم [illegible] در وسط عظم [illegible] و در رباط اطراف عضو را
قطع سازند و هرگاه جسم نخی در آنجا بیابند او را نیز قطع نمایند

و قطع عضو [illegible] سلسله [illegible] سهولت [illegible] سلسله را انگشت خود برده باشند
و چنین [illegible] دیگر [illegible] سلسله را اگر چه [illegible] فوق
و تحت حرکت [illegible] خارج گشته [illegible] قطع عضو [illegible]
را دیگر در این صورت باید ریسمان یا رشته ابریشم محکم را [illegible] سلسله
در فوق سلسله دیگر قرار داده و اقرب خارج است اندازند و [illegible] آن ریسمان را
گرفته محکم [illegible] بقوت خارج کشند دیگر سلسله دیگر را اگر چه محکم [illegible] دارد
در دادن [illegible] ملاحظه نمایند تا آنکه مهره و [illegible] قرار یابد و قبل از و سیر بلیغ
ریسمان [illegible] موضع او را [illegible] از [illegible] و تا چیز دیگر
[illegible] تا آنکه از ریسمان [illegible] بر آن موضع وارد نیاید هم موجب [illegible]
آن گردد

اما خلع مفصل عظم مشط و کعب و در این خلع عظم مشط یا از جانب کف و یا از جانب
خلف فوق عظم کعب قرار گیرد و در صورت اول باید هر دو رسد و علاج و رد او بنابر
رفته ممکن نبود چنانکه دیده شده و در حالی او را گرفته بقوت تا یک جانب خارج کشند
اصبع از این خلع خود کشیده و هر انگشت رد شده اما در صورت دوم هم از خلف
منخلع و بروی عظم کعب قرار گیرد از کشیدن نتوان رد کرد و به سبب [illegible] منخلع شود چنانکه باید که
بعد رد [illegible] منخلع گشته پس جهت منع از خلع ثانی بهتر آنکه قطعه تخته بعرض مشط
ابهام گرفته روی مفصل بپیوند به نحوی که از مفصل [illegible] تا روی [illegible] عظم مشط را
نیز قرار گیرد و باید تخته را از جانب خارج هم مفصل منخلع بشود نهاده و دور او را با شمع
اطراف ببندد و رخاوه کند و مدت سه هفته بر این منوال بگذرد آنگاه رفاده و
شمع را باز نموده تخته را بردارند
اما خلع مفصل رسغ و خنصر خلع مفصل [illegible] اقوی [illegible] باید بجهت آنکه [illegible]
و [illegible] در این [illegible] که [illegible] مشغول [illegible] شد و صاحب کتاب [illegible] دیدم [illegible]
رد [illegible] عظم منخلع را [illegible] نکرده و آن عظم از محل خود خارج گشته بود یا
و یا قدری از او را اخراج [illegible] را در چند عظم رسغ [illegible]
و تمام علاج نیکو یافته
اما خلع مفصل [illegible] اعلای رسغ و زندین و این مفصل یا بطرفین یا بفوق
و تحت منخلع شود و نیز یا تام یا ناقص است اما خلع بطرفین نادر است در صورتیکه تمام
رسغ از محل خود خارج و در طرفی از زندین قرار گیرد و در این صورت [illegible]

تمام نسوج مجاوره مفصل یک مفصلی خفه ها حتی جلد و ... را نیز مجروح کرده و اغلب شکسته
در این صورت امید باشیدن [illegible] باشد اما چون رسغ در فوق یا تحت زند بتمامه قرار گیرد
در این صورت برآمده ای در تمام مفصل ظاهر است که یکی از فوق و دیگری از تحت دلیل
بود بر آنکه رسغ در فوق یا تحت زند قرار گرفته و در این صورت هر گاه رد آن دیر از روز بر
بلد وضعیه بر علاج وارد شود رد او سهل باشد اگر شدید دست را امکان خارج در وضع خود قرار
گیرد ولی اگر چند روز علاج را نه رد او صعب است زیرا که در کشیدن باید
القدر قوت لازم که اغلب سبب خطر عظیم باشد و لیکن اگر حقیر مشاهده نمودم که
از چهار ده یوم رد او برای فقط واردات شده و رد نمود بدون آنکه آسیبی رسانید اما علاج
... و ... قوه زیاد در مفصل لازم نبود و باید دانسته که در حین رد کردن قوت زیاد
در کشش لازم نباشد که سبب امر عظیمی مانند کسر و غیره شود پس در حین قوت زیاد
رد الله بود بهتر است که یکی با هر دو دست زند بین علاج را محکم گرفته و خود علاج نیز تحت بند دست
علیل را محکم گرفته و بکشد تا آنکه و نهایت به بند دست فوق رسغ آمده و چند مرتبه
به دور حرکت دهد و محکم نمود الکف مکان خارج گشته و در حین علاج اندک او را ای
فوق و تحت و طرفین حرکت دهد و هر گاه تا ثانیه و تدریجاً بکشد بهتر است
تر و جد نمود

اما قلع زند اعلی و خروج مهره این عظم از حفره خود که در عظم زند اعلی است در حالت
رسغ یکی از طرفین بود یعنی در فوق و یا تحت او قرار گیرد و تشخیص ماده شود از وضع
برآمدگی در فوق یا تحت عظام رسغ

اما طرفی

اما طریق رد او باید ساعد را بطن زند کرده ولی چون پس از رد رفاده پیچید
باید منخلع شود لهذا پیچیدن رفاده لازم است لکن چه مورث اندک ورمی گردد ولیکن
ورم را چند روز باقی باشد و اغلب آنکه اینقبت در شروع بتدریج و مرور ایام رفع
گردد و علاج را چندان احتیاج نباشد

اما خلع مفصل مرفق دو دوری خلع یک از زند یا هر دو منخلع گردند
اما خلع زند اعلی داخل یا در فوق زائده اکلیلی زند اسفل قرار گیرد یا آنکه از روی
زند اسفل بر در مقدم و در عقب انسی [illegible] ولی حقیر [illegible] قسم [illegible] را مشاهده
نکرده ام لیکن از جراحی شنیده ام که کیفیت در شرح [illegible] از لمس راس زند اعلی را
در عقب و چون زند اسفل زائده داخل عضد قائم [illegible] اینقبت در حال حرکت
مرفق لکن معدوم نبود بلکه حرکت قبض و بسط او [illegible] تمام و حرکت طرفین او ناقص
و اما خلع های مفصل وحشی گردد از اقسام کمتر ورود اما علامات صورت اول
یعنی آنکه راس زند اعلی بر روی زائده اکلیلی زند اسفل قرار یابد اول آنکه بادت
راس جهره زند اعلی را در فوق زائده جدای عضد حس کنند دوم آنکه زائده وحشی
عضد نمایان تر از حالت صحت شود سیم آنکه دست علیل را ما بین انقباض و انبساط
نگه کنند چهارم آنکه دست انقباض تمام نیابد و چون علامات مذکوره
جمیعا موجود بود لکن [illegible] در اینکه حدبه زند اعلی در فوق زائده عضد قرار گرفته
و در اینصورت [illegible] است [illegible] حدبه [illegible] عضد [illegible]

مفصل نشود پاره شود و تا این رباط پاره نشود خلع ممکن نباشد و خلع اما در اکثر
تشریح بسیار مشاهده کرده ام قبل از تشریح تشخیص داده شده بود و این دلیل است بر آنکه
بسیار مشکل بود تشخیص این موضع بر روی داد و در هنگام حیات بواسطه عدم تغییر تام هیئت
و حرکتی دیگر از عوارض انقباض که پر نام کرده هم قسم از خلع زیاد تر بود و هم این دیگر از این
خلع بالا نام کرده قسم دوم زیاد تر بود و حقیر اعتقادم چنان است که قسم اول
بیشتر بود
اما طریقه رد خلع این مفصل باید یا بواسطه کشیدن ساعد رد نمود و یا بواسطه منقبض نمودن
فشار دادن مهره زند اعلی را بجانب استخوان رد نمود و چنین بهترین علاج رد این مفصل
صعب بود باید قدری دور الطرفین حرکت داده تا رد آسان گردد ولی از رد مفصل
معلوم شود که با اینها پای خلع است الله است هر از نسخه که این رد ترتیب نخست در افتاده
بر پیچیده و دست را ما بین انقباض و انبساط نگاه داشت مدتی باز دارند
اما خلع زند اعلی و او بسیار نادر و ممکن نیست مگر در حالتی که دور انداخته مرفق منکسر گشته
مهره زند اعلی در تقعر قدامی مهره عظم عضد قرار گیرد و دیگر نشود هر گاه عضد در قدام رانده
اگر خلع واقع شود اما علامات این خلع از آنجمله است بر آمدگی در
خلف مرفق بعد عدم حرکت این مفصل اما طریقه رد آن هر گاه حرکت
رد نمود این خلع بر مریض وارد شود رد او بهتر که عضد بالا پای گرفته
و زیر عضد بالا و هر گاه را بجانب خود کشد و چون دست از گشاد شدن نیز دار

تعلل

کشیدن قدری او را به پایین میل داده پس از آن او را مستقیم سازند و هرگاه رد ممکن نبود
ظاهر است که در کشیدن قوت زیاد باید بکار داشت ولیکن نه آنقدری که صورت ضرر
شود چه ممکن بود که از شدت قوت نسوج مجاور مفصل منفسخ شود یا آنکه حدوث التهاب
کرده که باعث ضرر و کاری و سایر علل گردد        اما خلع تامهٔ ابهام مفصلی
نادر است چه زند در طرف یکی از دو زائدهٔ عظم عضد واقع شود و در این صورت
قوت باید زیاد بوده که او بیرون شده جراحت در جلد و نسوج اطراف منفصل شود و فرق کم در
تصنیفات خود ضبط نموده که من دو دفعه این نوع خلع مفصل مذکور را مشاهده نموده
در یکی از اینها زند سی کائن زائدهٔ وحشی عضد و در دیگری کائن زائدهٔ انسی قرار گرفته
بعد جراح مذکور گوید که آمر انصلاح این مفصل را شر آن محدود نبود و یکی از اقسام خلع این مفصل
که نادراً بهم رسد و او در کتب کم را ذکر ضبط نموده چنانچه اغلب کتب را این حقیر ملاحظه نموده
در او ضبط نیست آن است که مهرهٔ زند اعلی در تقعر انسی عظم عضد و مهرهٔ زند اسفل در تقعر
وحشی او قرار گیرد        اما خلع مرکب این مفصل او اغلب در هنگام روز مرهٔ مفصل
حاصل شود به این نحو که زائدهٔ مرفقی با زائدهٔ اکلیلی فرداً فرداً یا معاً منکسر شده و حول او را
بهمان حالت انکسار دیده باشد موجب حدوث التهاب کثیر و کزاز و شلل آلت گردد
پس بهتر است که دست را از آن موضع قطع نمایند چنانچه اغلب جراحان بر این اند
ولی حقیر بر آنم که این موضع را شکافته و خرده‌های عظم منکسره را اخراج و در اثنای زند را
در موضع خود قرار دهند لکن آنچه لذت نیش‌ها علاج نمود یکبار به زیر فاده داشل

دور المفصل دارند تا آنکه مفصل بدون حرکت بماند علاج پذیرد

اما خلع مفصل عضد چهار قسم است خلع این مفصل گاهی از جای خود باشد و از زخم معلوم شده و این مفصل را اعتدال خلع نمی‌نامند البته بسیار است چه این مفصل را رباط چندانی نی در رباط مفصل زیر چندان قوتی نباشد و در تحت ابط نیز عضله واقع نگشته با زور امر عضد نبود و بدین جهت خلع در او آسان باشد ولی از زور و سهولت منخلع گردد و لهذا ملحق بازوی را از عضد که نکشند محدود آنچه در از حفره بیرون افتد کشیده و لهذا از خلع بهر عضد در تحت ابط واقع و در عقب کتف قرار یابد با پاره شدن رباط مفصل

اما علامات او چنان واقع است که هرگز شبیه نگردد از جهت عدم حرکت مفصل و ظهور وجع در ابط و احساس حرکت نیز در سر استخوان مفصل مرفق قوی بود از بدن بیرون شود و فاصله مابین زائده اخرمی و سر مفصل مرفق بلندتر از حالت صحت گردد و فوق سر استخوان طبیعی مفصل در حالت صحت از که در پیش مسطح شده در وسط او اندک تقعیری ظاهر آید و در ابط بر آمده که جهت مفصل نمایان باشد و این علامت تسطیح در آمده که بهترین علامات تشخیص بود

اما قسم دیگر خلع این مفصل آنست که مهره از مسلک خود بیرون رفته به در فوق حفره و مابین اقدام محاذی زائده منقار الغراب تمکن جوید

قسم سیم خلع این مفصل آنست که در فوق حفره و خلف او تمکن نماید و علامات این دو قسم واضح بود و مشاهده هموار در غیر حالت طبیعی و عدم حرکت مفصل

دلالت دارد

و میان دست لقدام یا خلف و چون لقدام منخلع گردد حرکت لقدام و خلف
عضو ممنوع باشد و فاصله مابین مرفق زائد شده و اخم کمتر از حالت صحت و تقعری
در خلف موضع مفصل نمایان شود و چون منخلع بفوق و خلف شده باشد فاصله
مذکور نیز کمتر و لیکن بالعکس اول تقعر کمودی در قدام موضع مفصل نمایان گردد با انقباض
حرکت نمایان شود اما طریقه رد او چنانچه است و لیکن اسهل
اقسام است بیان نمود اما قسمی که خطر او کمتر است هر گاه مریض از روی کرسی
نشسته و پارچه عریض و طویل بر گرفته از تحت الابط گذرانیده بنوعیکه گره از اضلاع را
بپوشاند و دو سر آن پارچه را هم در فوق مفصل شانه بهم متصل کرده به بازیگر بدهند
و بعد دستمال دیگری گرفته و بازوی دست بعلای خفت زند و نیز او را به تابع
دیگر بسپارند الف. رد او کف پای خود را روی کرسی نهاده و زانو را در ابط گذارد
تا آنکه تکیه گاه جنب آن باشد و در حین کشیدن تا بیان اطراف مرفق را حرکت
ممنوع گشته بحال حالت با ق بازوی از ان تابع دستمال خفت شده بر بازو
وارد آمد تا آنکه بقوت بجنب خود کشیده و در دادو با دست با دست چهره منفصل
در جای خود قرار دهد و پارچه در اثنای انکار تابع نیز آن پارچه را محکم نگاه
دارد تا آنکه بعلت بر اثنای حرکت مرفق شود در وقت کشیدن بازوی او چنین
رعایت این تدابیر جمیع شرایط را نگاه آورند تا آنکه زمانی چهره منخلعه در
جای خود قرار گیرد و علامت تعدد کرملی جماره اشکه در وقت افتادن

حسنه ایلاز و مسموع شود مریض درد او بر دو می شود و چون در بعضی از مرضا رد آن مشکل بود در ابتدا وقت
باید عمل را به پایان نبرند با آنکه اینکه باید تلاش قوت نموده مفصل رد شود و باید در این صورت
خود را دلو خون بحجامت گرفته شده مهره مفصل را حرکت دهند دلو توت تا آنکه رد شود و چون بعضی
هر کدام رد مفصل نشد باید او را به انجام کار فرستند و در آنجا رد کنند یا آنکه از دست معلم فصد نمایند
یا آن ترتیب با آن شبه صنعت او گریه اپیون که یک گندم آب حیات و دو مثقال جلّاب
نموده لعاب سه گانه ای نیم ساعت دو مثقال او در آن شبه با آنکه جلد نیست بهم رسانیده و قوت
اعضا نقصان یافته سست و رخو شود در مفصل آسان گردد

اما قسم دوم از طرق رد این مفصل و این قسم را اسکاتی لیک ریزند از قسم اول و قرار مذکوره رد مفصل
نشده باشد که در این قسم قوت زیاد تر از قسم اول بود و از این که است مریض را
باید دو دیوار نشانند و بیان دو دیوار دو حلقه نصب نمایند که در محاذی دست سالم
و مخالف دست معلول است و پارچه بهنی از زیر بغل طرف علت گذرانیده و لا به آن
حلقه متصل سازند و حلقه دیگر در محاذی دست معلول به دیوار نصب نموده و زیر حلقه دیگری را گرفته و
این حلقه به واسطه طناب رشته دفعه در دفعی آنها مرور کرده به متصل سازند و باید در هر حلقه قرقره
بر قلاب نصب شود و نقصه لوله ستاله در عضد خفت از جهته لدن متصل نموده بعد از آن به واسطه
و رابطه اداین دو حلقه بهم متصل است گرفته بکشند تا دو حلقه مذکور بهم نزدیک شده عضد را متعهد
و مهره مفصل رد شود

اما قسم سوم از طرق رد این مفصل آنکه از سایر اقسام حاذق است مریض به پشت خوابانیده

جراح در جانب مفصل منخلعه قرب لقمه عظام نشسته و پای خود را در تحت الطاف
علت نهد و بدو دستی بند دست یا عضو معلول را گرفته بقوت تمام بجانب خود کشد تا آنکه از منفذ
رد شود و حقیر مشاهده نمودم که شخصی را اطبا فرغره رد نکرده بود پس بزیر بازوی خود حمله کرده و غالباً
پای عظم حشفه کتف بخشد خصوص در صورتیکه عهده مفصل بجانب تحتانی منخلع و در الطاف
یافته باشد و در این صورت چنین باید قوت زیاد لکن زرد لهذا بهتر آنکه دستمالی بازوی
مریض بسته و سر دستمال دیگر با دو اتواریخ از هر جانب کشند بزیر نوع هم از تحت آن
دستمال اول دستمالی گذرانیده پای بسازند که بفوق و مخالف قوت دست رداد
کشد تا آنکه بعض ثقل قوت پای رداد در او دستمالی دیگر گرفته و هم برادر اند دستمالی بسته شده
بازوی عظام محکم بسته و سطح آنها هم خود در داد نکرده اندازد آنکه بطریق مذکور بازی را
ورزیر لقمه عظام نهاده و خود را تکلف کش لغزی بسیار نخواهد کرد که
هر آنکه اقسام علاج مذکوره در رد این مفصل بهتر از سایر اقسام مفاصل باشد و لیکن بخند بخوه
دیگر علاج کرده اند مانند آنکه صد و پنجاه سال قبل از این نزد بانی را با انتخاب باز
داشته و عظام را ببله آلات ادوات ادویه بخشند بحرکه بله مذکور در تحت الطاف علت
قرار میگرفت آنکه طنابی بدست عظام بسته بجانب تحتانی میکشند و خود حقیر
شخصی را مشاهده نمودم که مفصل عضد او بسیار بانی کلفت او چنانکه سالی چند است
منخلع میگردید و چنین به دفعه رد او مبالغ کرده در ازای رد مفصل آن هیبت خود او مذکور
مذکور را بنحوه بسیار مشهور است هر چند مفصل عضد او منخلع نشده دست را بر داری امراخت

بجهت آنکه ضلع فوق آن در تحت الابط او واقع شده و از آن جانب در پای دست او را
گرفته کتف بلند میکشند که تا کله بازو علی الاتصال از زیر بغل بلند شده و به جای مفصل صحیح رود بگیرد
و قسم دیگر هم معمول در داد آن قدیم بود اینست که چوبی بسقف اطاق آویخته که بلندی داشته
برآن بسته چنین کسی را دست مفصل خرجیده بلند میکشند پس از آن طناب را از بغل بسته و از دیگر
او را با پاشش میکشیدند تا سر کله از زیر بغل بلند شده بالا میرفت و مفصل صحیح رود میگیرد
و از این باب است هم چنان این زمان علی الاتصال اجرا نمایند و دست او را بطوق
مفصل صحیح بگذارد نیکو
باید دانست که هر قسمی از این اقسام مختار در داد با شرح جای هر قسم جزو از فصل علاقه دیگر نیست حق
این حصر است ولی چون تعمیر داشته باید قسم دیگری بکار داشت و بعد این حال
بقوت کم رد جای مگشت باید قوت زیاد بکار برد و چنین با وجود آنکه رد این قوت
زیاد رد مکنند باید بطریق اجرا رد کنند مانند زدن و غیره که گذاردن چیزی در زیر بغل باشد
و مجلس کمال باشد که از حرکت دادن مفصل را بطرفین رد نمایند و در بعضی اوقات ترد هم
بطرفین حرکت داده و نیز قوت زیاد در او بکار برند و چنین تعمیر رد مفصل بناسه حکم
بر حرکت و ترجیح آن عمل کرد و لیکن با ر احمال
باید دانست که در رد مفصل هم زمانی طولانی بر گذشته باشد معتقد هر جراحان مختلف است
هم آنها باید رد کنند یا آنکه کار خود را اگر از زیر خود دیده هم رد داد اکثر تعلیم را هم ضلع
مفصل مفصلیه سه هفته بر آن گذشته بود ممکن است رد نمایند و در داد دیگر رد نکرد
بدن

و بر خلع هم یازده ماه اگر بر آن گذشته بود رد کرد و در کتب اهالی انگلیس چنان ضبط است
که بعضی از خلعها که سه ماه بر آن گذشته بود رد نموده‌اند ولی حقیر بر آنم چون مفصل جیش باطل
انگاید مانده او را از دفع و رگچه دیده شده که چنین دستها بوضع صحیح طبیعی نشده مفاصل غیر
طبیعی باکه حاکه چون در جهات در بر اطراف جا به دو در ملاحظات اشکال اشکی دیدم که نیز ام و اهل
مفصل کاذب دست انتهای فوق حرکت بشود و حال که بعد از خلع و حرکت
بقدر بسیار دشوار بی ممکن نشود و گرنه بعضی از جراحان رد کرده‌اند خلع مفصل چهار الی
شش ماه بر آن گذشته بود و این بعید باشد ولی چنین مفاصل غیر طبیعی را جراحان رد نماید تا شش
ماه که در واسطه اول رد اکثر وقت زیاد حاصل بشود و بس از رد و بسیار دیر تر از نقطه بنفسد
کاذب باشد که در اشخاص لاغر و شیوخ هم رد نمودن بهتر چون زود حقیر اختلال کاذب
مرتبه که رد مفاصل اشخاص سمین پس از گذشتن سه ماه رد دیر تر از مفصل کاذب خواهد
بود و بعد از آنکه حرکت این مفاصل پس از رد زیاد از قدر حرکت مفاصل غیر طبیعی کرده‌اند
بود ولی در این صورت باید بر اطراف را اختیار کرد و لکن با وجود این همه رد دارد و دانسته
والله فقط و چنین جراحان رد نماید باید اندک اندک و برفق و مدارا کشید تا آنکه رهائی از هیچ یکی

در خلع مفاصل چند از اختلال مفاصل غیر طبیعی

دیگر جراحان بر آنند هر مفاصل عضد بفوق شده‌اند منخلع گردیده این اعتقادات باطل
ریگچه هر قسم خلع بفوق تواند شد که آنکه مفصل منخلع شود و مهره عضد در تحت راند
افتد و قرار یافته و ملاحظه باید کرد دیگر آنکه چند قسم اول در تحت زائده و افتاده و قطع

نشود بلکه در تحت رباطیکه زرد است اجزاء منفصل الغضاریف کشیده شده فرار کرده
چنانچه خود بکرات مشاهده این قسم نموده دیده ام ولی سبب او معلوم نشد مثل اینکه از فشار
و ضغط بوده و یا آنکه بجهت خود و بتدریج حالهای گشته بوده ولی قدری اول از آن اتصال بوده
و در بعضی دیگر که رباط اطراف خود ملتصق و در جوف آن نوع رطوبت لزج ترشح
گشته دیدیم و البته که این نوع مذکور را غلظت و چسبندگی برداشته و نیز جمیع علامات
از ازدیاد بیشه و قریب مرور سال است مشاهده اند برخی اتصالات راس قوای عضله
دور ایشان که از شدت منفصلات میانه منصدع بشود و بعضی از جراحان انکار کرده
بقطع منفصل میانه رکبه بل از انفصال حرکت داشته بعضی از آنها یافته و در حالهای
ورم حالهای گشته تمیز او دشوار شود و قطع مرکب در همین عضو نادر است
اما قطع مرکب هر آنکه اعضاء با همت بقدری انفصال همراه بود هر ارتشد و
ایمن بنود الا آنکه دو ولی اگر نکرده دیگر و قطع لازم باشد ر منفصل سبب رسیدن
رابطه انفصال نوع می ورود و بعضی از جراحان که به هر کجا در قطع مرکب این منفصل
رد ممکن باشد هر زمانیکه اند که از مهره منفصل قطع نمایند و ما نتوانیم در این قاعده
کلی در قطع مهره منفصل از او بیان نمائیم بواسطه اختلاف هیئت و حجم او بی نسبت تراکم
جراح است و لی در هر وقت ماند اشر بیان دیگر یکی در بیان بر قطع منفصل زانو
اگر قدری وسیع فراخی کفایت در قطع قطعه زانو مهره حجم بکند و حقیر تا سی الی
دلیلکا بیون گیتره مهره ام هر در او قطع مهره منفصل لازم باشد و لی شخص را دیده اینکه

ازالدار

در اندک مدت چرخ آسیا رخ داده بر اثر افتادن خلع مرکب در مفصل عضد او پیدا آمده
و مهره مفصلی کتف قدام و فوق منخلع گشته بود با وجود آنکه در بسیار بیمار جمع اوجاع
چه بیمار در بدو حالت کلالی برا او عارض گشته چون جراحان این حالت را مشاهده
نمودند حکم بقطع مفصل کردند ولی اسباب عملی حاضر بود و چنین احکام اسباب و حالت کلالی
بطول انجامید در آن روز فسخ عزیمت نمودند و روز دیگر که آمدند ولی در آن وقت مفصل را
رد نموده بودند جراحت را هم متصل و رفاده پیچیدند و چنین با دارد کچه امید بقبول
حاضر گشته رفته و در آنکه دو دیدند هر جراحت بیمار التیام گرفته و علامت رد به آزاد
مشاهده میکردند لهذا از کشیدن او را ولی دانسته قطع ننمودند و پس از آن اثر علامات
ردیه مشاهده شد اما مدت سه هفته بود که رفاده میگشودند او را التیام
بقدری زرد و طراوت پیدا نمود با مفصل یافته پس از این مدت دیگر ملاقات مریض
بر حقیر تا مدت یک سال اتفاق نیفتاد و چون بفاصله مدت مذکور او را مشاهده نمودم
دیدم مفصل مذکور بجمیع جهات حرکت مینمود
اما خلع زنده و او با زدن رأس وحشی و با زدن انسی منخلع گردد     اما خلع رأس وحشی
او در این حالت ماهیه رأس عظم مذکور در فوق زائده اخرم قرار یافته و برآمدگی
در آن محل بظهور رسد و گاه باشد که این خلع مشتبه شود بخلع مفصل عضد ولی
خلع رأس ترقوه از محل خود در بازکاوری است اگر بیمار بخواهد که دست را منع کردن
از دفع ... العراب کشیده شده است
اما خلع رأس الی او

و این دو از دو حالت خارج نیست یا آنکه بعد از آن رفع شود و یا کلّیةً فوق منخلع شود
و باید دانست که خلع مفصل مرفق بسیار نادر است زیرا که در خلع قوت زیاد لازم بود و در
زمان ورود آن قدر قوه قبل از خلع عظم مذکور منکسر شود

اما طریق رد و اعاده در هر دو راس بیک نحو باشد در هر دو قسم اوّل که بواسطهٔ کم بستن رد کنند
و حکم پس از رد بستن زمانی و مستعد بخلع باشد لهذا باید دستمالی از فوق گرفته
و در روی راس و ضخیره منخلع است گذرانیده و در تحت او بالشی در روی اندام بقوه
نهند تا بر ادوش زیاد و بگیرد دستمال را از طرف زیرین بیشتر شال کرده بندند و سر دیگر او را
نیز بطرف دیگر شانه کش بندند و نیز بالش چهار را در زیر بغل طرف دیگر باید اگرچه او
منخلع نگشته باشد اما در رد راس انسی بعد از اعاده مذکوره دستمالی بر گرفته
از زیر بغل گذرانیده در منکب گره نمایند و چنانکه ذکر شد این مفصل پس از رد
مستعد بخلع باشد لهذا اغلب مفصل کار دنیا نیز آورد

## جمله دوم اندر کسر و جبر عظام اطراف عالیه

بدانکه عظام ساعد و شلع و زندین بسیار ~~ا~~ منکسر شود و در صورتیکه کسر مفرد و اینو یا تول
لازم نباشد جبر انها آسان و برجوع هم متصل شود ❊ اما کسر ساعد چون
سلامیه اول منکسر شود اغلب بند از اینکه روز بیکدیگر نماید بنا بر این تنظیم کهای منکسره
صعب جبر بود و در این صورت باید او را حرکت داد زیرا که وضع زاوایی بیرون آید
و علاج این قسم بهیچوجه محتاج برفاده و ... نباشد و در وضع منکسر بجهت جود الجبار ...

اما کن

اما چون پس از کسر از یکدیگر تجاوز نموده باشند باید اول آنها را کشیده تا منجبر شود و پس از آن
هر قطعه چوب نازک یا ورقه مقوائی که در فوق و دیگری در تحت اصبع نهند و لیه بهتر است که
قطعه تحتی قدری بلندتر باشد هم تا بکف رسد تا آنکه یکی مانع از حرکت اصبع گردد و پس
از آن بشمع و رفاده بپیچند        اما چون کسر قریب بمفصل‌های آنها واقع گشته باشد
باید تدبیری نمود که یکی منع حرکت از آن مفصل شود و بدین جهت باید که هم قطعه چوب را
بمقدار بلندی هم تا راسغ رسد بر گرفته و بطریق مذکور قطعه یک را در اندرون و در بیرون جا نقبض کار چوب
اصبع مجاوره را دعامه اصبع معلول قرار داده و نزدیک بهم نموده با رفاده یا بشمع بپیچند
اما کسر عظام مشط و در کسر این عظام مانند کسر عظام سلامیات بندرت از هم تجاوز نمایند
ولی عظام مکسوره را از تورم و انتفاخ صورت کسر تنها بتوان هم آنکه حرکت داد و او جای تجاوز تو آن
مشخص نمود و در اینجا یک از دو قطعه چوب یا مقوا لازم نباشد زیرا که عظم تالی و می دعامه و در کای
دیگر کافی بود و کرا اللهم شود یک قطعه کفی کنند و دوام باید بلند و به پهنی دست باشد در کف
نهاده و با رفاده بپیچند و از فوق اللهم باشد
اما کسر عظام رسغ بدانکه غالباً بواسطه کسر این عظام امید نتوان اللهم شود و بواسطه شدت ضربه
و ضغطه هم در کسر اینجا جمع لازم است و لازم است هم التهاب و فساد نسوج مجاوره باشد اما چون
کسر اینجا جمع مرکب بود ولی به تجدید یکبه امید نتوان لذا گشته باید پس از انجبار هم قطعه
مقوائی از فوق و دیگر از تحت نهاده و محاذی و راحت آن مقوا را از دوران نمایند و ام آن
و هر صد و ورم از او ضغط و ... یک ... و باید نیز منع از حرکت اصبع نمود

اما کسر زند بدین نحو که اگر عظم بموضع کسر آلوده باشد که در زند اعلی یا اسفل و در هر دو اتفاق

و اتفاق قسم اول که از هر دو قسم آخر است و سبب جمیع اقسام این علت بر دو افتادن

از دست و هم از ضربه و سقطه وارده بر این موضع عارض شود

اما کسر زند اعلی انست که این عظم از هر قطعه اعلی منکسر شود ولی در قطعه وسطی بیشتر

از قسمت اخیر واقع گردد و سبب او نیز همان است و ذکر این نیز اغلب از ارتفاع

رو ظاهر شود و باشد و در حین که از انقطاع سه کسره لف باشد و در غیر این صورت

قطعه منکسره گاه بین زند اسفل مایل گردد منحرف شود و تشخیص کسر این موضع آسان بود

خصوص که الی باطن قطعه اوسط و اخیر دارد که ... ولی هر گاه عظم مذکور قرب به دو مفصل

رسغ منکسر گردد تشخیص او صعب بود زیرا که در این موضع پس اگر ... درم بود و مایل ارتعاش

شود و نیز چون خواهند او را حرکت دهند وجع زیاد حس شود و مریض رنجور شود لذا ... گاه

بر هر کس قطعه ... عظم ... و شرایط ... مفصل گردد

اما طریق جبر او آنچه گفته شد از وضع ... بعد از ... در این موضع ... مخالف

نشده ... شود و در این هنگام باید مریض دست را ... که ... ناچار جبر ... شود و

قطعه ... بعض ... از ده روز ... گرفته بعد از ... تا مدتی ... بعد از

از ... کشش ... را ... و ... شده ... احتمال ... التیام مفصل

... بر او حرکت ... تا ... حرکتش ... گردد

... در اتصال ... در این ... اول ... روی ... تا ... ماه

بود و شکسته را از منع از ضد به او کمک نماید

اگر شکستگی در [illegible] و این عظم [illegible] در جمیع مواضع منکسر گردد ولی اغلب در مابین قطعه اوسط و اخیره اتفاق شود و نیز گر قطعه اخیره نسبت با آن دو قطعه بیشتر باشد [illegible] قطعه اولی صحیح و محکم تر است از قطعه [illegible] پس اگر این عظم مانند [illegible] مابین [illegible] گردد و نیز اسباب کسر این عظم چنان است [illegible] چنانکه خود دیدم شخصی را [illegible] منکسر گشته [illegible] فرود آوردن دست قطعه مابین قطعه وسط و اخیره [illegible] بود

اما طریق جبر او مانند [illegible] است [illegible]

اگر [illegible] و [illegible] جمیع [illegible] این عظم باشد [illegible] مکسور در [illegible] واقع است چنانکه خود [illegible] جمیع [illegible] اشاره [illegible] جمیع [illegible] ولی پس از چند [illegible] التهاب [illegible] در موضع [illegible] و قطعه [illegible] چنانکه هم [illegible] عظم [illegible] ولی [illegible] بسیار نادر است [illegible] و قطعه مکسوره [illegible] در [illegible] حرکت [illegible]

اما طریقه جبر او [illegible] دست [illegible] را [illegible] داشته [illegible] در [illegible] منقبض باشد [illegible]

و چون شدید شود آن را منبسط بعضلات زایده مذکور را لاغر تعوق کشیده موضع مذکور
از هم منفصل و التیام نخواهد پذیرفت اگر که بحسب برگرفته در قدام سعه از وسط
زنده نهایه تا توسط عظم عضد را در رفاده بربندند و رعایت سازند تا برآید
تا آنکه التیام در مفصل پدید گردد و موجب انفصال حرکت مفصل خواهد شد
پس اگر بگیرد التهاب اورا عارض گشته از خوف آنکه مبادا مورث انفصال
حرکت شود باید نهایت رعایت و ملاحظت در اعتدال بر آید چند روز و تحقیق او کرد
تا آنکه شاید از این خطر ایمن باشند و حرکت مفصل انفصال یافته باشد و اگر حرکت
است باید ملاحظت ولیت را احتیاط مبدل نمود و گاه گاه چند روز که داده از
دو در هم حرکت و اجتناب از آنکه موضع مذکور ملتئم شود یا التیام پذیرد و حرکت مفاصل
بهتر در بستر جمله آن

اما اگر در زمین بیفتد و این از صورت خارج نیست یا آنکه در یک جا می شکند و
منکسر شود یا آنکه از یک از موضع منکسر گردد مشتمل بر قطعه اعلی و دیگر از قطعه از وسط
یا قریب توسط منکسر گشته در جبار و تشخیص آن مشکل بود و بلکه گردد یکی از زند یا در هم و معا
منکسر گشته اما در کفه عضلات غلظ مفصل در این موضع کمتر دیده شده و لا اگر که بارها
عظم قریب بدین انفصال منکسر گردد تشخیص آن بود از حرکت و از دل آن
موضع نکلد و قسم اول چنانکه ذکر شد

اما طریقه جبر انها بدین نحو که

سابقاً در کمرگاه از هم اعظم بیال رفت باید علاجی نمود و لا درای نیک تخته لکار

میرفت در این جا هم تخته لکی را در یکطرف چنانکه گفته شد پس از کمر زنجیرها را جمع

ملکوره های یک طرف یکدیگر کشیده و در این حال کسب شد در راس آنها یکدیگر متصل شده

پس از انتها هر حرکت جاری آنها ناقص و باطل ماند پس واجب است هر یک جمع

در لنگر زدن تخته با نه و بدین جهت بهتر است که اولاً قدری پنبه از دو طرف در تخته نموده

باطن زنجیرها که تخته ها را ابرو دارند که از زنجیرها مانع بر عضدت الهی جمع

فضای باطن زنجیرها را ممتنع دانسته ها را از یکدیگر هر رسد زد و چون زنجیرها از [illegible]

در کمر قطعه قطعه شد بیان شد

مفصل شد نه هنگامی طریقه جبرانش چنین است

اما کمر کمک زنجیر و او نیز در پایان دهد کاه چراحتی در بسیار از اعضای علاجی نمود اگر

هم از جهت بی عظم باشد لصلاح آنکه علاجش باید که بعض از آنهاست تا هیچ علامت

ردی در او پدید نگشته و علاج هر زد مانند کرمخور و بعض از آنهاست شود الهاب واللوزه

در این هر اثر دمان تخته هریم و آکس تخ الکول مشهی کرد و لی با وجود جمیع علامات

ردیه نماید قطع نمود در یکطرف تا زمانیکه اثرک امید رشد بود از کمان بقطع

جایز نیست لکن چه بود از رشد دست بحرکت مانده یا لوح تنگ بهتر است چه گفته شد

وجود ناقص بهتر از عدم صرف است

اما علاج این قسم جمیع به اینکه در کمر شده از قبیل تخته و لوار و غیره بیان رفته

در اینجا نیز لکار است و نیز علاج که مثل مانند همان قسم بیان شده ولی در اینجا باید تخته ها

الهاب واللوزه
الهاب را کوشیده
در جمیع مواقع
ما کار درجه
سه دیگر
۱

مثلا اگر کسی لگد بر زند در محاذی مهرهای دو جهت مثقوب باشد تا آنکه بطرفی واحد
کرده و ظاهر شده توان بر پشت موضع لگد زد و بعد آنکه هر دفعه زده را
باز کرده بچشم را اندازند

اما صورت مفصل که ذنب و در سه عدد اول از کس مرکب باشد یا مرکب زدن ظاهر آید
چنانکه خود مثل مهره کرده شخص را از زیر او از وسط منکسر گشته و زیر اعلی آن
یافته و در زیر اسفل مفصل که ذنب بر آمده بود و علامت نزد وهم امراض
مشخص باشد و لکن عدم انفصال حرکت در وی باشد و لیس را دیگر منافع
بود دلهذا در بعضی اوقات عمل لگد زنند و لیکن بهترین تدبیر او آنکه در
وسط آن مفصل خوش لگد زنند

و کاه باشد در حیلان قسمی از پهلوی و لکن علامت غضروفیت هر علامت استوارات
و لکن ضربه و ضغطه و فشار بر سر عضو از زیر او انهای شکسته تکدر مهره باشد
پس از حصول آن حالت ضغطه بیشتر وارد گشته عظم را از آن موضع تکدر مهره ساز را
شکستند چنانکه حد و دیدم عظم زیر ابر را در آن حالت یافته بود و صاحب او حوالی بهم
رکفته قطعه الغضاریف عظم و لکن در حو ضغطه منحنی گشته از هم جدا شده بود
از غضروف ها و عظم و خ در اورات و در وسط آن عظم در این موضع تکدر شکستگی
بود مانند آنکه چوب تر را شکستند

شکسته او خصوصا بیچونه از دو چیز بیشتر اد شاه بیشتر و از بعد حظه این عظم جدا

و جدا شدن مهره او از اندامی که بر آن متصل گشته صاحب او جراحت بیند و در این قسم
اگر شخص موضع مکسور صعب بر حال است چه مانع صحت گردد چنانچه بیان او شود
و در علاج او باید قوت یار لی بار برد تا آنکه عظم منحنی مستقیم شود و گاه جراحان بیرون از این
عمل تخته لف زنند ولی از جهت اطفال بهر شکسته لف زنند چنان بیند اما در این قسم
انحنا و کسر و در جمیع عظام بدن توان دید شد ولی اکثر در اضلاع شود و چندان عدد ها بقه
توان یافت مگر طفل آن شعله گر آنکه وقت تامی در عوارضات آن نامه
و در جمیع اقسام کسر عظام سده ها است وسط و زمین نهد آن شکسته مریض خوابیده دست زا
بر روی مکان شکسته و هر دو مرض را خم باید یا با خط عرض و یا آنکه تا زیر عروق قریب پنبه ها
و چنین خم نرخ زیر و دست را در میان دستمال نهاده گردن معلق نامه
اما در کسور عظم عضد قطعه سفلی این عظم را که از قطعه اعلی زیر منکسر شود زیر گشته ها
موضع از سر حد ما بین قطعه اوسط و آخر و یا از محل مفصل و یا در سر ها چهره های طرفین
[illegible] بود در صورت اول که از موضع ملاقات با قطعه اوسط و یا از وسط خود منکسر شود
جراحان سهل باید که قوت در کشیدن حاصل شود ولی اینکه یکی از مهره های طرفین منکسر گشته
شخص از صعب لود که فعه بر دوش او را درک موضع زخم نماید و در این صورت اگر قطعه منکسر
زیاده از محل خود نکاو نتیجه منحرف گشته باشد توان لف را او را جبر نمود و باید این ها
و دو تخته مثلث با زاویه قائمه یکی از جانب خارج و دیگر از داخل نهند که وقت در وسط آنها

تخته باشد و بر روی آن نوار بپیچند و لیکن باید سطح تخته که مایل به دست میشود مقعر باشد تا نیکو ملتصق گردد و چنین به واسطه پیچیدن نوار آماس در انگشتان پدید آید باید نوار باریک گرفته آنها را نیز بپیچند و گاه باشد هم در موضع مکسور بقدری ورم ظاهر گردد که مانع از آنکه بر بستن تخته باشد و در این حالت باید موقوف داشته و بهر زمانی که جبار صحیح داند اعمال نماید و بعضی اطبا در کسر [illegible] لگن زدن تخته لازم نباشد همانا که پیچیدن نوار کفایت نماید و تا سه هفته بعد از علاج باید دست را [illegible] فقط در همان حالت نگاه دارند و بعد پس از سه هفته الی یکماه باید همه روزه نوار را باز کرده تخته را برداشته دست را حرکت دهند مبادا آنکه مفصل خشک شود

کسر عظم عضد بر دو قسم در قطعه وسطا دیگر از وقوع بر دست و تشخیص او آسان است از ضربت ورم و تغییر وضع و هیئت آن موضع و آنکه هرگاه مورب شکسته شده باشد دست کوتاه گردد و [illegible] در کسر عرضی و استماع صوت کریپتاسیون از آنکه

و علاج او بدین طریق است که اولا مکرر بعضی شیء ضخیم در زیر بغل نهند تا هنگام کشیدن مهره مفصل از محل خود خارج نگردد لکن به کشیدن دست موضع مکسور را جبر نمایند پس از آن تخته به عرض سه اصبع مضموم در طول عضد بر گذارده بپیچند و چنین عضد ساعد را با نوار بپیچند و بعد عضد را با ساعد با نوار نوار را استوار نمایند و چنین نوار بهم جمع شود در حرکت عضد بسته شود و لهذا اولی آنکه او را به سینه ببندند تا مزاحم جراح نگردد

و اگر عنق عضله به واسطه بعضی اتفاقات شود که مهره عضله از لغزه خود خارج و در [illegible] ربط قرار
گیرد و با وجود این حالت عدیده عظم ملکور شود
علاج آن اینکه اولاً مهره عضله را بجای خود در دفعه ثانیه بدو طریق که بر اصبع ابهام را در تحت مهره
از دو طرف ابهام و سبابه دو طرف را برفق از هم نگاه دارند و مهره را کاملاً فوق تر دهند تا آنکه رد شود
و با آنکه بعض تورم که رد ثانیه بدو نحو متورم را تحت مهره مجموعه لکن از اینه پیچ او را از فوق
زائده آخر قرار دهیم به پیچانیدن تا مهره رد گردد
و جهت جبر کردن موضع مذکور اعم از آنکه رد گشته یا نگشته باشد باید اعمالی که در کسر سایر قطعات آن
عظم بیان رفته بکار برند و باید دانست که چنین با اعمال مذکور در دفعه اول مهره منخلعه رد گشت باید
دیگر متعرض او نشده و کمال حجت دهند که از هر رفعه این علاج است بس خطا که [illegible] باشد موضع مذکور
در صدد التیام است و بواسطه قوتی که در رد مفصل بکار میبرند تا [illegible] منکسر شود و خود هم تورم را
دیدیم که مهره مذکور از جای خود منخلع گشته و رد او ممکن نشده بود و طبیعت مفصل جدیدی در تحت مقر
طبیعی آنها با نموده بود و حرکت این مفصل را لیکن بر مآل صحت چندان نقصانی نداشت
نبود [illegible] دیدیم در وقت تشریح نمودن [illegible] که تحت مهره عضله منکسر و عدیده زائده عضله ملتصق
با تحت عنق او گشته بود و بسیار محوف است و التیام یافته مفصل عضد با [illegible] کامل صحت
جمیع حرکات از او صادر میگشت و این حالت در [illegible] یکنوع [illegible] و چنین [illegible] ملتئمان
دیابها در موضع رفاده بپیچید باید بکرکل تحت [illegible] رفاده را نیز باز نمایند

و موضع مذکور را بحالت خود واگذارده بطبیعت هر نحو که مایل است ملتئم سازد

سازد

اما دکتور کتف وارو چند موضع تواند منکسر شده قسم اخیر بسیار نادر الوقوع و تحقق او ممکن نیست مگر آنکه از وسط لوزه منفصل و چند پاره آن در رود پدید آید مانند آنکه سنگ کوچکی به شیشه برخورده او را بشکند از محل برخوردن سنگ خطوطی مانند خطوط شعاعی باطراف رود و در اینجا نیز همه آن شکافها در وسط لقعر موضع باشد و بعضی اوقات عظم مذکور از عنق و قدام زائده منقار الغراب شکسته شود و گاه باشد در همین صورت زائده مذکور نیز مکسور گردد یعنی موضع مکسور قدری عقب تر و زائده معهود متصل بعنق باشد این قسم کثیر الوقوع است چنانکه غالبا در کسر این عظم مشاهده شده که عضله و عضلات او یک جانب کتف را آینه وار در هر وقت دیده شود که زائده منقار الغراب نیز همین شکل کشیده و نازل شده است و این دلیل بر آنست که این قسم کسر این عظم کثیر الوقوع است

اما سبب او افتادن بر روی کتف است چنانکه اغلب از معلق زدن پیدا شود و یا ورود ضربه و سقطه شدید است بر روی کتف می زنی عنق آن و در این کسر هیچ علامت حتمی مخصوص نبود و نیز در معاینه کمتر پیدا باشد چنانکه از لمس و حرکت دادن لعوق و تحت و ... صریح معلوم شود

و چنین عملیات و بستن را حرکت داده و هر وجه زیادی در ضخامت عرض و در صندوق سینه لقدام

و خلف حرکت داده و ابتدای صوت کرپیتاسیون از آن وقت که شکسته است را باید صدا در آن

نموده و عرض صندوق را مکلف فرض شده و علامات مذکوره و در هر قسم از کسر این عظم موجود بود

و تشخیص آنکه زائده منقار الغراب منکسر گشته یا نه چندان است مشکل باشد بلکه از نزول

و عدم نزول او باید نمود

اما جبر ان البته است که در کسر قطعه اعلی در هر صورت باید رفت و باید دست را محکم قرار داد

ذکر شده بتعلیق ثانیه

اگر زائده منقار الغراب شکسته باشد برانکه گاه بشده واسطه تمدد عضله مستقیمه باز منکسر شده و در حرکت مستقر

طبیعی خود استوار باید و جبر او در الموضع خود زد یا نه تا که بعد از آن در آید و هیچ گونه احتمال نتوان او را

بموضع خود باز داشت

اگر زائده اخرمیا شکسته بدانکه گاه بشدت عضلات دلتا زائده از منکسر شود و باید اگر هر دو زائده اتفاق

بواسطه اتصال بر دوش شانه باید دراز و ضربه ضعیفه نیز بر آن موقع

اما علامات او البته اگر کسی موضع موقف حرکت قطعه مذکوره محسوس شود و باشد در الموضع مقدار زائده بوده

مرکوب شده قطعه قطعه دیگر را در ابتدای ادراک صوت کرپیتاسیون مسموع شود

جبر و علاج او باید دست را در ابتدای بهم بالا کرده سازند

اگر قطعه سطح کتف و او از جمیع اطراف با قطعه تواند منکسر شود و اگر عرض القعر تحتانی

عظم الکتف کم الوقوع بود بخلاف سایر اقسام امکه با ورم است و بنا به سبب کسر این قطعه افتادن
از سقف بروی آلتی نوک دار است یا وارد شدن ضربه از چنان جسمی بر این قطعه
معلوم او بجهت لوزاری است نه بالطریق عادی بروی کتف

دیگر ترقوه بدانکه این عظم از جمیع مواضع تواند منکسر گردد و لی اغلب از وسط منکسر شود و نیز کسر این عظم
یا شکستن از موضع بود و یا آنکه بقطعات متعدده منکسر گردد و یا آنکه مو نیز از انحراف خرد شود.

اما اسباب او ورود ضربه شدیدی از پس نقطه این موضع یا بواسطه افتادن بر آن موضع است و علامات او
بقدری واضح و آشکار بود که محتاج به ذکر نیست و انجاکه پس از انکسار سر منکسره زیاد از هم دور شود
راس قطعه انسی بروی قطعه وحشی مرکوز شود بطوریکه از ظاهر حدبه مشاهده شود و نیز [illegible] کسر این عظم
آنرا کبود مشاهده کرده و بنا در آنکه این عظم مرکب بود

اما طریق جبر او آنکه کرسی در زیر بغل گذارده و عضد را بالفوق دفع کشیده آنگاه نواری برگرفته از زیر بغل
چند نوبت بروی شانه گذرانیده پس از آن دست را بگردن معلق نمایند و قبل از تعلیق دست بگردن
باید عضد را با اندام بپیچند و از آن اسباب بسیار جهت جبر کسر این عظم اختراع نموده اند از آنکه
آنکه یک نوار برگرفته بهم حلقه دو [illegible] انتهای نیم پر [illegible] و وسط او را بر دو شانه [illegible] از
زیر بغل و [illegible] را از روی شانه گذرانیده و در [illegible] محکم نمایند چنانکه عضد را [illegible]
کشد و نیز همین عمل را در دست دیگر نمایند تا نتیجه بعمل آید

قسم دیگر آنکه نواری برگرفته به پشت [illegible] و [illegible] از زیر بغل گذرانیده [illegible]

برده محکم که باید هر ارای عمل لوار انگشت است فرانه بوده [illegible]

جمله سیم در بیان لیگاتور شریان است

چند بصرافات شد باخته شریان بد تقطیع و مجروح یا اینکه منصدع میگردد که قطره از شدت سیلان باز [illegible]
باید لیگاتور نمود لیکن اگر جراح نتواند بدون وسیع نمودن الموضع شریان را لیگاتور نماید بهتر خواهد بود که
اوقات لازم شود جراحت را وسیع نموده شریان را جسته به بند و باید دانست در جمیع الاوقات
جراحات وارده بر دست جراح باید در جوف خود جراحت شریان را لیگاتور نماید
بسا به طریقی دیگر سد نزف الدم کند مثلا چون جراحی در کف پدید آید لیگاتور شریان زند
محکم نباید زیرا که زیاده در الموضع یا شریان فوق الموضع سد نزف الدم گردد باید
شریان عظیم را که بکف می آید لیگاتور نمود و بعضی از جراحان متأخره برای منع الدم اگر
فوق الجراحت گذاشته شریان بزرگی که در کف مفروش شده لیگاتور نماید و لیکن اگر
جهت نمودن نباشد پس آنکه جراحی مابین الاصبع ابهام و سبابه عارض و سده [illegible] تمام نمود باید
در آن راد دال را لیگاتور نمود و آن شریان مابین عضله طولی و قصیر مبسطه ابهام است و از ظهار
ابهام القعر المفیه [illegible] در فوق عظم [illegible] لیگاتور نماید اگر شریان طرلر در رو
عظم مذکور نباشد و بعضی اوقات پس از دو روز جراحت [illegible] در الموضع هر گاه [illegible]
شود و یا اینکه اگر مانع نشود زمان عقب بطول انجامد در اینصورت باید فوق الموضع را لیگاتور
لیگاتور نماید و باعتقاد اینجانب بهتر آن است که [illegible] در بالای معصم را لیگاتور

تخته باشد و بر روی آن نوار بپیچند و لیکن باید سطح تخته که مایل با دست بشود مقعر باشد تا نیکو
ملصق گردد و چنین بواسطه پیچیدن نوار آنچه در انگشتان پدید آید باید نوار باریک گرفته آنها را
نیز بپیچند و گاه باشد در موضع مکسور بقدری ورم ظاهر گردد مانع از بکار بردن تخته باشد
و در این حالت باید موقوف داشته و صبر نمایند زیرا که جبار صحیح داند استعمال ثابته و بعضی اوقات
و در کسر مهره های کمر اول تخته لازم نباشد همانا پیچیدن نوار کفایت نماید و تا سه هفته بعد از
علاج باید دست را بکار نفرمایند بر همان حالت نگاه دارند و بعد از سه هفته
الی یکماه باید همه روزه نوار را باز کرده تخته را برداشته دست را حرکت دهند مبادا
آنکه مفصل خشک شود.

کسر عظم عضد یا در قطعه وسطی یا دیگر او واقع میشود تشخیص او بهانه از ضعف دست
و ورم و تغییر وضع و هیئت آن موضع و آنکه هر وقت مکسر شده بغیر دست نگاه کرده نکند
در کسر عرضی و استماع صوت کربتاتیون از آنجا
و علاج او بدین طریق است که اولا مکسور یعنی شخص مضطر را در زیر بغل بنهند تا هنگام کشیدن مهره مقصود
از محل خود خارج نگردد لیکن بکشیدن دست موضع مکسور را جبر نمایند پس از آن تخته بعرض سه
اصبع مستعمل و بطول عضد برگرفته یکی بر پشت و یکی جلوی عضد نهاده و با نوار بپیچند و بعد عضد را با پهلو بواسطه
نوار محکم ثابت نمایند و چنین نوار هم وضع بود در حرکت نمود بسته بشود لهذا بهتر آنکه او را
بنشانند بالیقین تا مراجعت جراح حرکت نکند

و اگر عنق عضله‌ای که بعضی رباطات شود که سر عضله از لغزه خود خارج و فرو رفته رباط قرار
گیرد و با وجود این حالت عضله به عظم ملحق شود

معالجه این است که اول سر عضله را به جای خود در دنباله به طوری که سر اصبع ابهام را در تحت سر
در زیر طرف ابهام و سر سبابه در طرف را برفق انگشت گذارند و سر را که بر فوق فشرده تا آنکه رد شود
و یا آنکه با عمل قورتیکه رد نمایند به نحوی که از تحت سر مخلوعه گذرانیده و پیچ او را در فوق
رباط اخری قرار داده به نحوی که ظاهر رد گردد

وجه جبر کردن موضع مذکور اعم از آنکه رد گشته یا نگشته باشد باید اعمالی که در کسر ساق قطعی است
عظم بیان رفته بکار برند و باید دانست که چنین اعمالی که در رد خلع اکثر سر منخلعه رد گشت باید
دیگر تعرض او نشده بگذارند خود به خود که [illegible] این عمل است پس خطاهای که واقع شده موضع مذکوره
در صورت الالتهاب است و خطا وقتی که در رد مفصل بکار میبرند تا التهاب منکسر شود و خود هم [illegible]
دیده‌ام که سر مذکور از جای خود منخلع گشته و رد او ممکن نشده بود و طبیعت مفصلی جدید در تحت مقعر
طبیعی آنها ساخته بود و حرکت این مفصل را البته به کمال صحت چندان نقصانی نپذیرد
بوده است دیده‌ام در وقت تشریح نمودن در زاید تحت سر عضله منکسره به سر عضله ملحق
با تحت عنق او گشته بود و بسیار مخوف است و التهاب یافته مفصل عضد با [illegible] صحت
جمیع حرکات از او صادر میگشت و این حالت در بهار [illegible] و [illegible]
[illegible] موضع رفاده [illegible] آید باید [illegible] رفاده را نیز باز [illegible]

و موضع مکسور را بحالت خود واگذارده بطبیعت هر نحو بر بالایست ملتئم سازد

سازد

اما در کسور کتف دارو از چند موضع تواند منکسر شد قسم اول بسیار نادر الوقوع و تشخیص او ممکن نیست آنکه از وسط لوح منفصل او چند ترک در او پدید آید مانند آنکه سنگ کوچکی بشیشه بر خورده او را شکسته از محل بر خوردن سنگ خطوطی مانند خطوط شعاعی باطراف رود و در اینجا نیز نسبه اول شکستها در وسط بقعر منفصل باشد و بعضی اوقات عظم مذکور از عنق و قدام زائده منقار الغراب شکسته بود و گاه است در همین صورت زائده مذکور نیز مکسور گردد لیکن موضع مکسور قدری عقب تر و زائده معهود متصل بعنق باشد این قسم کثیر الوقوع است چنانکه بنا بر کثرت عظم مشاهده میشود عرضه و عضلات او که بنا بر ... در آینه و در این وقت دیده شود در زائده منقار الغراب نیز ... شکسته و نازل شده است و این دلیل بر آنکه این قسم کثیر الوقوع است

اما اسباب او فتادن بر روی کتف است چنانکه اغلب از بعلق زدن ... دیاروردن ضربه و منعطف شدن ... بر روی کتف می زنی عنق آن و در این کسر هیچ علامت ... منفصل نبود و نیز در ... کسر ... باشد چنانکه از لمس و حرکت دادن بعروق و حرکت دادن [illegible] معلوم بود

وچون عضله و بند را حرکت داد و علامت دهد و هیچ زیادتی در جنبانیدن عضله حس در صدور که نقصان

و خلاف حرکت دهد و استماع صوت کرپیتاسیون از او نهک که بند را از جهت فقدان و از

نموده و عضله را تکلیف حرکت دهد و علامات مذکوره در او هم از کسر این عظم موجود بود

و تشخیص آنکه زائده منقار الغراب متکسر گشته یا خیر چنان است که هرگاه سابق شده ثقیل از نزول

و عدم نزول او باید نمود

اما جبر از لالعوات که در کسر قطعه اعلای رأس عضد پایان رفت و لا باید دست را محکم قرار

و گذشته بتعلیق ثانیه

اگر زائده منقار الغراب شکسته باشد بدانکه گاه بسبب واسطه تمدد جوف عضله متقبله با او متکسر شده و حرکت متعذر

طبیعی خود استوار باید و جبر او در موضع خود رد نماید تا آنکه آن سطح در آید و هیچ گونه اسبابی نتوان او را

بموضع خود باز داشت

اگر از وحشی اکرومیان بدانکه گاه بسبب سقطه بر پشت زائده او متکسر شود و باد را اگر هم زائده ملتحق

بواسطه افتادن بر دوش شده یا وارد و ضربه و ضغطه شدید بر آن موضع

اما علامات او آنکه از حس موضع مؤلف حرکت قطعه مکسوره محسوس شود و باشد هر آن موضع ... زائده بود

مرکوب شدن قطعه قطعه دیگر را و با استماع صوت کرپیتاسیون در آن موضع شود

جهت جبر و علاج او باید دست را در حالت ... بال کرده سازند

اما کسر قطعه سطحی کتف و او از جمیع اطراف با عضلات محفوظ است اما متکسر شود بکثرت ... تحتانی

عیب الکتف کمتر الوجع بود بخلاف سایر اقسام که با ورم است و شاید سبب کمتر این قطعه افتادن
از کتف بروی آلتی نوک دار است یا وارد شدن ضربه از چنان جسمی بر این قطعه
صحیح او بجهت نوادر است از طریق علاج بروی کتف

دیگر ترقوه بدانکه این عظم از جمیع مواضع تواند منکسر گردد ولی اغلب از وسط منکسر شود و نیز کمتر این عظم
با شکستن از موضع بود و یا آنکه بقطعات متعدده منکسر گردد و یا آنکه مو مو از استخوان خرد شود.

اما اسباب او ورود ضربه شدیدی از پس تحتانی این موضع یا بواسطه افتادن بر آن موضع است و علامات او
بقدری واضح و آشکار بود که محتاج به ذکر نیست و آنجا که پس از انکسار سر داخلی منکسره زیادتر از هم دور شود
و انسی قطعه اعلی بروی قطعه وحشی مرکوز شود بقسمیکه از ظاهر جلد مشاهده شود و نیز ابتدا الحاقات یا کمتر این عظم
آماس کبودی مشاهده گردد و بسا ورم که این عظم مرکب بود

اما طریق جبر او آنکه مریض را در زیر بغل گذارده و عضد را الفوق و خلف کشیده آنگاه نواری برگرفته از زیر بعد بغل
چند نوبت بروی شانه گذرانیده پس از آن دست را با گردن معلق نمایند و قبل از تعلیق دست بگردن
باید عضد را بالاتر به پنبه دوران اسباب بسیار جهت جبر کسر این عظم اختراع نموده اند از آنجمله
آنکه یک نوار برگرفته بهم حلقه دو طرف انها بقسمیکه بر شانه و وسط او بیاید در شانه ها حلقه یکی را از
زیر بغل و در دیگری را از روی شانه گذرانیده و در خلف شال کمر محکم ببندند چنانکه عضد را الی الخلف مدور
کشد و نیز همین عمل را از دست دیگر نمایند تا نتیجه بعمل آید
قسم دیگر آنکه نواری برگرفته به پشت انداخته و سر او را از زیر زیر بغل گذرانیده از جلو بخلف بعنق

برده محکم که باید در اثنای عمل بواز انگشت شست فراخ شود ۵

جمله سیم در بیان لیگاتور شریان است

چند قسم اوقات یک یا چند شریان مقطوع و مجروح یا آنکه منفجر میگردد و مقصد از شدت سیلان باید

باید لیگاتور نمود پیش از اجرای [illegible] بدون توسیع کردن الموضع شریان را لیگاتور نماید بعد از جراحت بعد ولادت زخم

امکانات لازم شود جراحت را وسیع نموده شریان را جسته به نهر و باید دلالت در جمع الا

جراحات وارده برداشت جراح [illegible] در جوف خود جراحت شریان را لیگاتور نماید

بعد از طریق دیگر سد نزف الدم کند منفذ چون جراحی در کف پیدا آید و لیگاتور شریان داد

عوض نبض و نیز از کم زیان در المرفق یا در شریان فوق المرفق سد نزف الدم گردد یا

شریان عظیم را که بکف می آید لیگاتور نمود و بعضی از جراحان تا جزء برای ... از رگ

فوق الجراحت نگاه داشته و شریان بزرگ که در کف منقسم شده لیگاتور نماید و لیکن

جمیع نبض را بس [illegible] که جراحی بین الصبع ابهام و سبابه عارض و سد دم ادنیان ... باید

در کن زاد یا را لیگاتور نمود و آن شریان بین عضله طولی و قصیر منبسطه ابهام است و از ... و

ابهام القصیر النفیه زان هر یکی ... در فوق عظم [illegible] کعبری لیگاتور نماید هرگاه شریان ... در زیر

عظم مذکور نیامد و بعضی اوقات پس از درجه جراحت بقدری ورم در الموضع هر گاه ... 

شود و یا آنکه لیگاتور بالغ شود زمان عمل بطول انجامد در اینصورت باید فوق الموضع را انگشت

لیگاتور نماید و با اعمال انگشت بهتر آن است ... در بالای معصم را نگاه داشته

شریان بعض را لیگاتور کنند و در اینک عمل باید پشت دست را مطلقاً بکو روی میزی بنهاد و موضع شریان را حواله

انسیزیون نایسه و له این جانب در همین موضع انسیزیون مورب را بهتر میدانم زیرا که از انیمی رود در شریان

ظاهر گردد و طول انسیزیون باید بقدر دو پولس باشد و نیم پولس بجانب رادیوس یعنی زند اعلی از جانب و تر عضله

هم تا مدان فلکسور کارپی رادیال گویند که مابین این عضله و تا مدان لنگ سوپیناتر شریان ظاهر گردد چرا که

قدری از اپونوروز را میبرند و سالک است باید دید که با شریان هر سه در یک غلاف اند و چون شریان پیدا شد

لیگاتور بایند و نیز بعضی اوقات جهت سهولت میتوان در همین موضع شریان را لیگاتور نمود ولی باید مابین مبدء این عضله

و عضله طویل پدیره که زانج د عضله مدوره متداخل است لیگاتور باید و در این موضع بقدر دو پولس باز باید انسیزیون

کنند و در این موضع نیرچه و وریدها با شریان سالک است و لازم است در وقت رباط کنند هر دو را بهالبته نشود

و مجاور را بهالنیه عصب میشود که در وقت عمل باید بسته نخواهد و ما در لیگاتور در همین موضع لازم نشود و این قسم

اصعب از قسم اولی است

اما طریقه لیگاتور شریان زند اسفل و او همان یکه لزوم به هر سه مدوچین در طرف انسی کف معادی خنصر و العقد

دیگری اگر جهت سدد هم جراحت همین موضع اولا لازم است او را لیگاتور نماییم محتاج به لیگاتور اورتراد یال

نخواهیم شد چه شریان عظیم همین موضع کف از شریان زند اسفل میشود هرگاه در وقت ما قبل از عمل هر دو شریان را

کمپرسیون نماییم معلوم خواهیم شد لیگاتور کدام واجب است پس اگر که بواسطه فشار بر شریان زند اسفل سیلان

دم از جراحت این موضع بسته شود باید هم او را لیگاتور نماییم به این نحو بقدر دو پولس در فوق مفصل مابین

موسکل فلکسور کارپی اولنار و موسکل فلکسور پروفوندوس عضله ، و تا نقض بالفعل باشد انسیزیون نما

و در این موضع عضله ها دو مقصد بهم پیش رفته بود اینها از هم جدا نموده شریان را پیدا نمایند و در هر طرف این شریان
یک ورید و نیز در اطراف انها شعبه و چندی شریان نزدیک او لازم است و این شریان عمیق تر از شریان زند اعلی باشد
و لیکن موضع او سالم بوده پیدا کردن او صعب تر از شریان زند اعلی باشد و اینکه لیگاتور شریان مرقوم از موضع معهود
با زخمهای عمیقه که تا سر عضله ممکن نشود بهتر انستکه شریان عضدی را لیگاتور نمایند زیرا که لیگاتور کردن شریان زند اعلی
در موضع مرقوم بواسطه کثرت شعبات انی و واقع بودن شریان در عمق ان چندان خالی از خطر نخواهد بود لیکن اگر لیگاتور
نمودن شریان عضدی را است چنانچه این جانب در اشتقاقه چنان است که تا ممکن باشد شریان عضدی را با لیگاتور نمود
و لیکن بعد از فوران که مانده هر دو شریان وسط زند زیر را لیگاتور نمود وجود شخص را دایم در جای دیگر دست او
ما فوق شده بود جراح شریان زند زیر را لیگاتور کرده ان هر طرف شکمب بواسطه لیگاتور کردن شریان
ظاهر وسط زند زیر شده و باشد در وجهت اینموضع لیکن مولفین جراح خیال نموده
نخستین شریان عضدی را بنده ام است یا اینکه لیکن سبب این تصور نمودن هر شریان وسط زند زیر با یکدیگر یا اتصال
شعب هر شریان زند زیر با یکدیگر پس از بکار بردن لیگاتور از انها بکرود لهذا در این وقت لازم امده که شریان
عضدی را لیگاتور کنند پس در این وقت باید هر دو از اخیر عضله فوق مرفق شریان را اگر لیگاتور نمایند
[illegible] در جانب [illegible] و جانب داخل عضله [illegible] انسیز [illegible] نمایند و در اینموضع [illegible] شریان را
[illegible] و از هر جانب شریان [illegible] است [illegible] پس از [illegible] نخستین ورید [illegible] را در روا
یابند و در این هنگام لازم است [illegible] با [illegible] کنند او را اگر به [illegible] کشند و نیز [illegible] در جانب
اینی شریان شعبه عضدی [illegible] بود [illegible] انتهای [illegible] کوتاه کنند یا اینکه در اینموضع [illegible] از عضله [illegible] شود

بعد از آن صلی بر جراح لازم است که انهار را از زبان جدا نماید و احتیاط در عصب و شریان زبان عصب عظیم
واقع در قرب ماهیچه تحت زبان چپ شده و هم قریب به او مشاهده شود هرگاه فرو برده نمودکاه تا شده
که عصب مذکور از زیر زبان عابر شریان چنانچه جراحی یکدفعه با شتاب اخاله و ان عصب را از شریان
کمال محوطی الیک تور کرده ولی بر گردد و بر این عمل باشد الیک تور از او کشیده و شریان را الیک تور کرد بی‌الات
هر جراح اینه وقت کمال دقت دارد تا اتفاق عصب را نبندد با شریان یا کاراورنی باید دانسته
بعض اوقات پیدا از الشریان بخصوص مشاهده شود که شریان عضدی بر خلاف عادت با لاتر از موضع
منشعب شده و در این صورت باید اولا جراح دقت تمام نموده و از آن هر شعبه به واسطه مکر لیوید
یا لیک تورستی هر یک گره زده باشد و ملاحظه باید که دم سیاله از دو جهت به واسطه کدام یک از این شعب
است پس از آن او را الیک تور باید و اگر از هیچ کدام سد نشده باید فوری بالاتر از موضع را الیک قر
و شریان عابر را الیک تور نماید و معلوم است هر دو اول قسمت سیم عضله زبان را الیک تور کردن بهتر
از سایر مواضع است و لکن گاه باشد باید بالاتر از موضع الیک تور نمود لیکن اگر از این موضع بالاتر
رود عملی عنوان است که دکتر تا آنکه تحت الطرف ولی باید دانسته تا قریب بالای موضع زبانه
ورک نزد اضلاع عضله هر زبان است و قریب بالطرف ارکن عضله منقار الغراب و عضدی در است بالای
معبر آن و در قریب بالطرف رأس صغیر عضله هر زبان بر عضله گرگ پرکیال هم عضله منقار الغراب و عضد
باشد رفته و عضله مذکور مابین هر رأس عضله دو رأس و شریان عضدی واقع شده لهذا عضله منقار الغراب
هر آینه باید جراح را اول بخصوص بر محل شریان و از قسمت سیم این شریان تحت الطرف سلوک و رفتار
دون

ازو

و برف یا نه بر تن است و لی پای تفاوت که در به هر چه بالاتر رود ارکتر و بعضها عصب اقرب بهم
نه دلگاه [illegible] و شریان رند بعد در برای [illegible] جمله دکهای محرر شده نحته بند دم ازاد باده ادله
کمربیول نمود بین نحو که نوارها را گرفته رها یک وزر صابع را فذ داف ذ به نحیه پس از ان [illegible]

۹۶۴



Persian Manuscript in yellow leather. June 1/37.

+ Several seals of ownership. +

A treatise on ophthalmology, followed by a collection of ophthalmic recipes, by Dr. Jacob Eduard Polak, predecessor of Dr. Schlimmer as Physician in Ordinary to Shah Nasir ed-Din, about 1851 - 65. This is again probably an extract from Polak's lectures at the Teheran Medical School. The MS. is dated 1278 A. Hijrae = 1861/62 A.D.

Polak is the author of the very best book on Persia about the middle of the XIXth cent. : Persien, das Land und seine Bewohner, Leipzig 1865, 2 vols. He was a Jewish physician from Vienna, Austrian subject.

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo, who purchased this MS. for the McGill Medical Library - C.A.W.

